منشآت
مرحوم مبرور
حسنعلی خان امیر نظام
طاب ثراه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید الاولین والآخرین
محمد و آله الطیبین الطاهرین اما بعد بر ارباب طبع وقاد
و ذهن نقاد و رأی صائب و فکر ثاقب که همواره در کشف
معضلات و حل مشکلات مقصود اصحاب فطنت و منظور
ارباب کیاست مخفی و پوشیده نیست که بنی نوع بشر
بمقتضای مدنی الطبع بودن از اظهار ما فی الضمیر خود بهمدیگر
ناچار است و منظور خاطر و مکنون ضمایر را جز بمدد تقریر زبان
و تحریر و بیان اظهار نتوانند نمود و سرمایه فتوح جاودانی و سرانجام
ابداع هنروری فصاحت زبان و بلاغت بیان است
که مقصود خود را بعبارتی ساده و بیانی عذب که مستمعان را
بدو رغبت افزاید و متعلمان را بکار آید بعرصه شهود آورد
در این زمان که از فرط همت و جهانداری اعلیحضرت قدر
قدرت کیوان رفعت شاهنشاه اسلامیان پناه و پادشاه
عدالت دستگاه مالک ممالک محروسه ایران السلطان
بن السلطان بن السلطان والخاقان بن

السلطان مظفر الدین شاه (۳) محمد علی میرزا ولیعهد
الخاقان بن الخاقان ابوالفتح والظفر (عبدالعزیز - مولوی
قاجار خلد الله تعالی سلطانه و اید اعوانه و جیشه معالم علوم و
معارف بر افراخته و بازار فصاحت و بلاغت رواج
علیحده یافته خاصه در مملکت آذربایجان که از فروغ ذات
بیهمال ملکوتی صفات مظهر عنایت پادشاه شاهزاده
آزاده و نایب ایالت عهد حضرت مستطاب اقدس
اشرف امجد ارفع والا ( ) کیوان مهد
دامت شوکته و ایالته الکبری که بازار علم و ادب را
رونقی است تازه و روایتی بی اندازه هر روزی از
سابقش فزونتر و هر ساعتی از گذشته اش باشکوه تر
خصوصاً در این چند سال که کارگذاری مملکت آذربایجان
و پیشکاری بندگان حضرت اقدس ولیعهد امجد ارفع والا
ولیعهد روحی فداه بعهده کفایت دانشمند یگانه
و امیر فرزانه مجمع البحرین حسب و نسب و مطلع النیرین
فضل و ادب حضرت مستطاب اجل اکرم عالی آقای
[illegible] خان سردار کل امیر نظام دام اجلاله المتعالی
موکول و محول است بخاطر ارباب اقدام المومنین خطور نمود
که خدمتی بعالم تمدن نموده

تمدن نموده مکتوبات ورسائل مرحوم مغفور ادیب فرزانه ومنشی
یگانه حضرت مستطاب اجل اکرم حسنعلی خان امیر نظام رحمه الله تعالی
را که تا حال چون بنات النعش متفرق بود ودرجائی جمع نشده
بزیور اجتماع بیاراسته نفعش را عام نماید که اثری از آثار عهد
همایون گردد انشاء الله تعالی والله المستعان وعلیه التکلان
و قبل از شروع بمقصد اجمالی شرح حال آن مرحوم را که جناب
جلالتمآب معتمد السلطان آقا میرزا احمد امین الصنایع دام اقباله
مذکور داشته اند بعلاوه ذکر حالش تا وفات در اینجا مزید بر
بصیرت نقل می نماید

مرحوم مبرور حسنعلی خان امیر نظام طاب ثراه از خانواده‌ی
قدیم ایرانند و اباً عن جد رئیس ایل و حاکم ولایت گروس
و این خانواده شرف مخصوصی دارند زیرا که حضرت ثامن
ضامن سلام الله علیه در مسافرت از مدینه منوره بطوس
بخانه‌ی (امیر عز الدین) احمد رئیس طایفه گروس که اعلی جد
آن مرحوم است نزول اجلال فرموده و دست مبارک خود را
بر روی پسران (امیر عز الدین) کشیده در حق این خانواده دعا
فرموده و بالجمله اجداد مرحوم حسنعلی خان امیر نظام در سلطنت
(تیموریه) (وصفویه) (وافشاریه) (وزندیه) (وقاجاریه)
که هریک صاحب تاج و تخت ایران بوده اند همه
وقت دارای شئونات عالیه و مناصب جلیله بوده
وعلاوه برحکومت گروس

وعلاوه برحکومت گروس درممالک مشهوره ایران
حکومت کرده اند ازجمله لطفعلی خان جد پنجم ایشان در عهد
(شاه سلیمان) صفوی حاکم قم و نخجوان (وحسنعلی خان)
ایشک آقاسی باشی نادرشاه (ومحمد امین خان) جد
ایشان در سلطنت خاقان خلد آشیان مغفور (و فرمانفرمای
نایب السلطنه ولیعهد مبرور) حاکم اردبیل و پیشکار دار السلطنه
تبریز ودرایام محاربه روس با دولت ایران در هزار و
دویست و بیست و چهار هجری یکی از سردارهای قشون
نایب السلطنه ولیعهد مبرور و بعد از او مرحوم (محمد صادق خان)
پدر مرحوم حسنعلی خان امیر نظام مدت نوزده سال حاکم
بالاستقلال گروس بود و بالجمله جناب امیر نظام در شهور
هزار و دویست و سی و شش هجری در قصبه بیارکه دار الحکومه ولایت
گروس و وطن قدیم خانواده ایشان است تولد یافته و از
هفت سالگی تا هیجده سالگی بلوازم درس و تحصیل پرداخته (در علوم عربیه
و ادبیه) (و تتبع) در اشعار عرب و عجم و ضبط تواریخ
و حسن خط و صنعت انشاء بمقامی عالی رسیده که کمالات
معنوی جناب ایشان بیش از آنست که در این مختصر صحیفه
گنجیده آید و در هزار و دویست و پنجاه و سه در زمان سلطنت
شاهنشاه مبرور محمد شاه انار الله تعالی برهانه بسرهنگی فوج
گروس منصوب و در رکاب آن شهریار معظم بمحاصره هرات
رفته اند و در مراجعت از آنسفر

از آنجا با فوج گروس تقراولی دیوانخانه و ارک تبریز مأمور
شده در مراجعت از آنجا بیت و کمیانی که بزیارت عتبات
عالیات مشرف گشته در هزار و دویست و سی و هفت
با فوج گروس بانتظام حدود و خدمات نظامیه کرمانشاهان
مأمور شدند و بعد از دو سال احضار بدار الخلافه شده مورد
عواطف شاهنشاهی مبرور آمدند در مراجعت از دار الخلافه
بگروس محمد صادق خان والدشان مرحوم شد و مدتی در دولت
اقامت نموده تا در هزار و دویست و شصت و پنج اوایل
سلطنت شاهنشاه سعید شهید ناصر الدین شاه انار الله برهانه
در خدمت شاهزاده مرحوم سلطان مراد میرزای
حسام السلطنه با فوج گروس بتسخیر مشهد مقدس و دفع فتنه
محمد حسن خان سالار مأمور گشتند و در ایام محاصره مشهد
مقدس خدمات نمایان از ایشان بظهور رسید بعد از فراغت
از آن خدمت با فوج گروس بطهران آمده برتبه سرتیپی
اختصاص یافتند و در اول سال هزار و دویست و شصت
و هفت بدفع فتنه جماعت یاغیه ترکمان مأمور شده
در دفع فساد و اعدام آن جماعت خدمت عمده بدین
دولت کردند و بواسطه این خدمت بزرگ بر مراتب
شهامت شان افزوده بمنصب ژنرال اجودانی و نشان
سرتیپی اول سرافراز شدند و در همین سال در رکاب
شاهنشاه سعید شهید انار الله برهانه

انار الله برهانه باصفهان رفتند در این سفر نیز خدمات شایان
معقول و تحسین افتاده مایه مزید اعتبار ایشان گشت و در مراجعت
از این سفر بار دیگر بزیارت عتبات عالیات قرین سعادت
گردیدند در هزار و دویست و هفتاد و یک هجری با دو فوج گروس
مأمور خراسان شدند و بخدمات نظامیه و حفظ نظم شهر مشهد
مقدس مشغول بودند در هزار و دویست و هفتاد و دو باشاره
مبرور سلطان مراد میرزای حسام السلطنه بتسخیر قلعه هرات
مأمور گردیدند و در این سفر مصدر خدمات عمده شده برهمه
سران سپاه تقدم جستند و فتوحات نمایان از ایشان
بظهور رسید و بعد از تسخیر هرات با دو فوج گروس بمحافظت
و حکومت شهر هرات اختصاص یافتند در هزار و دویست
و هفتاد و سه که فیمابین دولتین ایران و انگلیس بعد از مدتی عقد
مصالحه شد از جمله چاکران دربار همایونی ایشان را منتخب کرده
بمراجعت دادن و دعوت (مُستر موره) وزیر مختار دولت
فخیمه انگلیس ببغداد رفتند و مرة بعد اخری بزیارت عتبات
عالیات مشرف شدند در هزار و دویست و هفتاد و چهار با دو فوج
گروس بطهران احضار شده خدمات نظامیه دار الخلافه
و محافظت بیوتات و عمارات و خزانه پادشاهی
بعهده ایشان محول نمودند و مدت یکسال نیز در امر این مأمور
اشتغال داشتند و وقتیکه

ودو قتی که رای انور شاهنشاه بعید شهید طاب ثراه بفرستادن
سفارت عظمی بدربار پرتیس فرانسه و انگلیس قرار گرفت جناب
جنتمکان امیر نظام را لایق و سزاوار این خدمت بزرگ دانسته
در هزار و دویست و هفتاد و پنج از این سمت وزیر مختاری
و خطاب جنابی با قامت دربار پرتیس فرانسه و انگلیس
مامور فرمودند و با اجزای سفارت و پنجاه نفر از پسرهای
اعیان و نجبای ایران برای تعلم و تحصیل از راه اسلامبول
عازم پاریس و لندن شدند و در ششم محرم هزار و دویست و
هفتاد و شش وارد پاریس شده در عمارت (اسکلو) با تشریفات
معموله نامه ماموریت خود را بامپراطور (ناپلیون) سوم ابلاغ
نمودند و از آنجا به لندن رفته در قصر (ویندزور)
شرفیاب حضور علیحضرت (ویکتوریا) پادشاه ممالک
انگلستان و امپراطریس هندوستان شده نامه ماموریت
خود را ابلاغ کردند و از آنجا نیز بماموری که داشتند به (بروکسل)
پایتخت (بلژیک) رفته نامه و هدیه شاهنشاه بعید شهید
را با نشان برلیانها را (به لیوپولد) پادشاه بلژیک تقدیم
کرده از طرف آن دولت دارای نشان (لیوپولد)
از درجه اول گردیدند و از آنجا مراجعت کرده مدتی اقامت
را در پاریس قرار داده و بعد از چندی از پاریس به (تورن)
رفته نامه و هدیه شاهنشاه بعید شهید

شهید طاب ثراه را (بویکتور امانوئل) پادشاه ایطالیا
ابلاغ کردند و با قبول نشان (سنت موریس لازار)
از درجه اول سرافراز آمده مراجعت نمودند و در ایام
توقف پاریس عده برلوای تکالیف رسمیه خودشان
خودشان غالب اوقات خود را بدیدن کارخانجات
مدارس و مریضخانه ها و سربازخانه ها و غیر ذلک مصروف
میداشتند و همه آنها را بامعان نظر ملاحظه و مشاهده
نموده در جزئیات هریک تحقیقات که بعد می آوردند
و در سفرهای مکرر خودشان بانگلستان و بلژیک و ایطالیا
وغیره بهر جا میرفتند نیز وقت خودشان را به تحصیل
اطلاع صرف میکردند و چون میل داشتند اکثر
ممالک فرنگستان را سیاحت نمایند در پانزدهم
محرم هزار و دویست و هفتاد و هشت با اجزای سفارت
به مملکت (سویس) رفته اکثر شهرها و اماکن معروفه
آنجا را سیاحت نموده (به پاریس) مراجعت کردند و نظر
بماموری که بایشان رسیده بود با اجزای سفارت عازم
(برلن) پایتخت پروس شده تمثال همایونی را
(بگیلوم) دوم پادشاه پروس ابلاغ نموده با افتخار
بنشان معروف (بکور دون روال) از درجه اول
مراجعت کردند و بعد از هفت سال اقامت در پاریس
ه با همه نغرا و وزراه داخله

داخله مراودات حسنه داشته فضایل و مناقب شخصی خود را
واضح و مبرهن کرده در زبان فرانسه را بخوبی تکلم می‌نمود بعد از
استدعای احضار شده در اواخر هزار و دویست و شصت و شش
بدار الخلافه مراجعت نمودند و چون خدمات ممتازه
ایشان در خاکپای اقدس موقع استحسان یافته بود با عطاء
یک قطعه تمثال همایونی قرین مفاخرت و در سلک وزرای
شورای کبری منسلک شدند و بعد از یکسال اقامت در طهران
مجدداً (بپاریس) مراجعت کرده (ناپلیون) سوم امپراطور
فرانسه ایشان را با عطاء نشان (لژیون دنیور) از درجه
اول افتخار داد و چون تغییری در مزاج ایشان بهمرسیده
بود استدعای احضار شده بدار الخلافه آمدند و بعد از دو سال
اقامت در طهران همیون در عشر ثانی محرم هزار و دویست
و هشتاد و هشت بسفارت اسلامبول مأمور شدند و در قصر
(دولمه باغچه سی) شرفیاب حضور سلطان مغفور (عبدالعزیز خان)
شده نامه همایونی را ابلاغ و از جانب سلطان مورد عنایات
مخصوصه و با عطاء نشان مجیدیه از درجه اول و [illegible]
گرانبهای مکلل بالماس سرافراز شدند و بعد از چهارده ماه
اقامت در اسلامبول از خاکپای اقدس استدعای معافی
از آن مأموریت شده و در هزار و دویست و هشتاد و نه
مراجعت بدار الخلافه فرموده برتبه امیر تومانی نایل و بوزارت
فوائد عامه منصوب و از لوازم

و از لوازم این شغل تسطیح راه صعب المسلک لاریجان تا بلده آمل
مأمور شدند و در مدت دو سال در تسویه و تسطیح این راه
اهتمامات لازمه بعمل آورده راهی بدان سختی و صعوبت
که عبور پیاده نیز در آنجا بدشواری بود بطوریکه کالسکه و عراده
با کمال سهولت حرکت نماید ساخته و آراسته گردانیدند
و بعد از فراغت از این امر معززاً و محترماً مقیم دربار همایون
و همه وقت حاضر شورای دولتی بودند و در سال یکهزار و دویست و
نود و یک در مسافرت اول شاهنشاه مبرور شهید
بفرنگستان با شاهزادگان عظام و وزرای فخام شرف التزام
رکاب همایون را داشتند و بعد از مراجعت از سفر در سنه ۱۲۹۷
هزار و دویست و نود و هفت با فوج گروس و اردوی مخصوص
بدفع فتنه (شیخ عبیدالله) مأمور ساوجبلاغ مکری شده در
این مورد نیز با تدابیر صائبه و کفایتی که داشتند مصدر خدمات
بزرگ شده آتش فتنه عظیم را با آب تدبیر و ضرب شمشیر
فرو نشاندند و در ازاء این خدمت بحکومت (ساوجبلاغ
و صاین قلعه) منصوب و در قلیل مدتی آن ولایت را ترتیب
منتظم و اهالی آنجا را که بکلی متوحش و متواری شده بودند مثل
سابق ولایت را دایر و آباد کردند و با تدبیر و مجاهدتی که لیاقت
کفایت ایشان بود (حمزه آقای) رئیس طایفه منکور را که بانی
فتنه شیخ عبیدالله بود با هشت نفر از درزاده و اقوام او که
در شجاعت نظیر نداشتند بسزای اعمال

خدمات لایقه و لیاقت شخصی ایشان از جانب شاهنشاه جوانبخت بموجب فرمان عطای نشان ذی شأن
(قدس) و شمشیر مرصع مکلل بالماس قرین افتخار آمده و هم در این اوان از اعلیحضرت
امپراطور روس نیز نشان (عقاب سفید) از درجه اول با فرمان مرحمت شد
و در اواخر شهر صفر هزار و سیصد و نه هجری به دار الخلافه طهران احضار و بعد از
دو ماه توقف در آن سامان بحکمرانی ایالت کرمانشاهان و کردستان
مأمور و منصوب شده در مدت سه سال ایالت مزبور را
بطوری اداره نمودند که بر مراتب اعتماد شاهنشاه سعید شهید انار الله
برهانه نسبت بایشان افزوده حکومت (همدان و ملایر و تویسرکان
را نیز ضمیمه اداره ایشان نمودند کلیه این ولایات سپرده باستثنای ایالات
مرکزیه مرسوم فرمودند و تا اواخر هزار و سیصد و چهارده بحکمرانی ایالات
مرکزیه مشغول بودند بعد نظر باهمیت امور مملکت آذربایجان جناب مستطاب
معظم بسمت پیشکاری آذربایجان بخدمت حضرت مستطاب اشرف امجد
اسعد اعظم والا محمد علی میرزا ولیعهد دولت علیه دامت شوکته مأمور
گشته در زمانی که ایشان در تبریز بودند و تا اواسط هزار و سیصد و هفده به پیشکاری
حضرت والا مشغول بودند و در اواسط سال مزبور از راه روسیه به مشهد
مقدس مشرف شده و بطهران مراجعت نمودند و بحکومت کرمان
و نظم امور آن سامان مأمور شدند بکرمان رفته و بحکمرانی آنجا
مشغول بودند و در ماه مبارک ... هزار و سیصد و هفده برحمت
ایزدی واصل گردیده در جوار حضرت قطب الاقطاب رضی
و غوث السالکین السید السند شاه نعمت الله ولی اعلی الله مقامه
در جانب شمال الروضه مدفون گردید تغمده الله تعالی بغفرانه

افعال ناشایسته رسیده خاطر دولت را کاملاً
آسوده نمودند و ایالت ضمیمه خدمات سابقه ایشان
گردیده مورد مراحم شاهانه گشته بموجب فرمان همایونی
ولایت (صاین قلعه) را ضمیمه ابدی ولایت
(گروس) و حکومت هر دو ولایت را نسلاً بعد نسل
بایشان مرحمت فرمودند و در همین سال حکومت ارومیه
و خوی را نیز ضمیمه حکومت (ساوجبلاغ) (و صاین قلعه)
(و گروس) نموده بلقب (سالار لشکری) و اعطاء
شمشیر مرصع حکمرانی این پنج ولایت را بعهده کفایت
ایشان رجوع فرمودند و بواسطه حسن ارادت و فرط
لیاقتی که در امور دیوانی از ایشان بمنصه ظهور رسید به پیشکاری
مطلق و ریاست کل قشون آذربایجان و وزارت
حضرت مستطاب اقدس ولایتعهد منصوب و بلقب جلیل
(امیر نظامی) و اعطاء شمشیر مرصع دیگر قرین مباهات
شده در ذی القعده به دار السلطنه تبریز رفته و تا هفت سال
تمام با استقلال و اقتدار کامل و حسن سلوک و بطش
و صولتی هر چه تمامتر بامر خطیر مشغول بودند و در رفع
مفاسد و دفع اشرار و نظم ولایات و امنیت حدود
و ترقی قشون کارهای نمایانی بکار بردند که بدرجه
اشتهار رسید و بپاداش خدمات

پندنامهٔ یحیویه

یا یحیی خذ الکتاب بقوة و آتیناه الحکم صبیا

شبی در لشکرگاه سلطانیه که قبهٔ خرگاه خدیو کیهان خدم و خسرو ستاره
حشم سلطان السلاطین جهان ناصر الملة والدنیا والدین خلد الله ملکه
و سلطانه از بسیط خاک بقمهٔ افلاک رسیده جمهور طبقات چاکران
و قاطبهٔ طوایف بندگان دربار عاطفت پادشاه جهان
پهلو بر بستر راحت نهاده و جز من که از رنج تازی لشکر بیماری خسته
خواب از دیدگانم بغارت رفته جملگی با بخت بیدار خفته بودند
(همه آرام گرفتند و شب از نیمه گذشت آنکه در خواب نشد چشم
من و پروین است) در چنین حالتی بهر طرف نظر کردم جز ناله و اندوه
یاری و جز ضعف و ناتوانی پرستاری در کنار خود ندیدم
همه با آه و ناله بودم جفت همه با رنج و غصه بودم یار و چون یکچند
از حال خود نگریستم در استیلای مرض بر مزاج یقین دانستم که نوبت عمر
بآخر رسیده و بسی آرزوها که مرگ بیکباره دست از تصرف
باز دارد و آرزوهای مرا در کار تو نومیدی و حرمان حاصل آید
پس صواب چنان دیدم که کلمهٔ چند ز نصیحت ترا یادگاری نویسم
تا اگر خدا خواهد چون بمقام رشد و تمیز رسی پند پدر را کار بندی
تا از عمر و زندگانی برخوردار شوی پس نخستین پند من ترا آنست

زنهار با گروهی که

که زنهار با گروهی که از خدا دور و نزدیک بطمع و با اراذل
و فرومایگان همنشینی مگزین که صحبت اینجماعت عافیت
نیارد و در اندک روزگاری فساد دین و دنیا آرد
(همنشین تو از تو به باید تا ترا عقل و دین بیفزاید) پس
بر آن باش که جز با خداوندان دانش بر نیایی و عمر گرامی را
در کارهای باطل و عملهای ناصواب صرف نکنی پیوسته
همت خود را بر کارهای بزرگ و شریف بگمار و دل را
بر آن محکم و قوی دار تا طبیعت تو بدان خو کند و به پستی
و سستی نگراید تا توانی دست کرم برگشا که کرم فقیر برادر
غنی است و زنهار از بخل و امساک بر حذر باش که در
جهان تیره بختی و خیره رویی آورد و باید که جاه و احسان
خود را باظهار منت ضایع و ناچیز نگردانی شیرین زبان
و خوش گفتار باش و ملایمات سخن را همه وقت
رعایت کن و در ایجاز و اختصار کلام بکوش که از
اطناب و تطویل شنونده را ملال خیزد و تو نیز بسخره
سرایی و هرزه درایی مشهور گردی از لوای الفاظ
مغلقه و عبارات غیر مانوسه کناره جوی و مسخرهٔ مردم
نشوی اگرچه هزل و طیبت از خصایص جهال است
اما غالب ایشانست

اما غالب این است که گوهان ساده سخن را گزوه شمارند پس تو باید
در فنون سخن تبحر داشته باشی تا در هر محفل بمناسبت مقام و درخور طباع
سخن گوئی) و بر تو باد که در تحصیل علوم ادبیه جهد وافی بعمل آوری و اگر از علوم
بهره نیابی زنهار بمحض تقلید بادای الفاظ و امثال عربیه مبادرت
مکن که ادای الفاظ از زبان عجم بی سواد بدرستی جاری نشود و چون بدرستی
جاری نشود موجب سخریه و استهزا گردد در حسن خط بکوش که زینت ظاهرا
سخنگو پیراسته است در اقدام بکارها پس از ملاحظه صلاح و فساد آن
درنگ مکن و کار امروز را بفردا باز مگذار اگر با دشمنی اقد
هر گاه بدانی که صلح را طالب است با او بجنگ و خصومت
اقدام مکن (بدان باش تا جنگ باز افکنی اگر چند دانی
کشتن بکشتی) و گر حیلت آید بناچار جنگ هزار باره [illegible]
درنگ) و چون بفهمی بدانی که رسم صلح و دوستی فرو نگذارد تو نیز در صلح
مکوش و در دفع او درنگ مکن چه درنگ کردن خصم را بر تو چیره
کند و او را بر مکاید و تدابیر تو آگاه گرداند و همچنین است حال تسخیر
قلعه باغی که هر چند اکنون بضرورت تصرف آن تاخیر افتد تسخیر آن
دشوارتر شود و لشکری را همه برهان و واسطه خاطر کوفته و آزرده گردد و خوف
و هراس از دشمن زیادت شود اگر چه در هر حال جز با ابتنای و بمقتضای عقل
کار کردن عین خطاست اما در مقام جنگ همه وقت نهی عقل را
کار بند بست زیرا که قوه عقل غالبا لومی را راه بدست باید
و چون قوه خود غالب آید به دلی و جبن کشد و چون بر دل تو چال
باشی بالطبیعه در دفع خصم فرو مانی و ناچار باید روی بهزیمت نهی
و ننگ فرار بر خود قرار

و ننگ فرار بر خود قرار دهی و در نزد مردان مردن به که زنده به ننگ
زیستن و مولای ما جناب ابی عبدالله روحی له الفداء فرماید
(اذا کانت الابدان للموت خلقها فموت الفتی بالسیف
والله اجمل) دیگر آنکه دوستی یکی از شرایط دفع خصم و آداب
جنگ است نه بگه در همه جا همی با اقدام نمائی که گفته اند تندی بیک جاست
بود و نیم تیغ برهان گر ز دشت دست دریغ بدادن مال از سپاهی
و لشکریان جائی مکن تا او تو بدادن جان خود مضایقه ننمایند و همواره
سپاه خود را بهتر و غلبه بر دشمن امیدواری و دلداری ده و خصم را در نظر
آنها بحقارت منسوب کن ولی اما خود چنان مدان و از مکر دشمن ایمن مباش
و شرایط حزم و آگاهی را از دست مده و تن آسانی در مقام
رنج طلب مدار و در وقت راحت خود را بخیره در رنج و تعب
میفکن بخوردن غذاهای لطیف در همه وقت طبیعت را عادت مده
که با اندک تغیر عادت رنجور شوی و بیماریهای صعب روی نماید و اگر
همه حاذق باشی حفظ صحت را بقوت طبیعت باز گذار و تا ضرورت
کلی روی نهی باشتیها نمودن و استعمال دوا اقدام مکن و
چون مزاد جنت خدا رنائی جهد کن که باشند از زنان نجیب
پیوند نمائی چه فرزند هم از نابات کرام در وجود آید و اولاد را
و استعداد ابقای ذی دیگر است و نیز جهد کن که جمیله و خوش گفتار
و کشیده رو و هنر کار باشد چه اگر جز این بود اگر همه از نابات
سلاطین و معاشرت با او بجز شکرانه سلوک نتوان کرد و ازین
سبب تباهی عیش گردد و حق این است که کمال جمال در قبول
خاطر است چنانکه گفتیم

چنانکه دیدم جمعی را که بحسن ظاهر آراسته بودند و قبول خاطر نداشتند
پس اگر همه فرشته باشند تا در دل فرو نباید در دیده نگنجند و هرگاه
خدای نخواسته برنج و محنت ناپسندیده گرفتار آئی بدون هیچ
و درنگ و بحد حظ تام و شکیب بفرمان یزدان (تسریح
باحسان) را کار بند که هر جا نیز راه تنگی در آید
و چندانکه بتوانی از تعدد ازدواج بر حذر باش افتخار
(فقر و) تنگدستی مکن که جز نقصان مایه اعتبار سودی ندارد
در هیچ مقام بخود از شرافت نسب مناز و از محامد صفات آباء
و اجداد سخن مگوی و جهد کن که خود با صفات پسندیده و در خور
مدحت و ستایش باش (المرء یفتخر بالهمم العالیة لا با
لرمم البالیة) شاه ولایت پناه روحی له الفداه فرماید
(ان الفتی من یقول ها انا ذا لیس الفتی من یقول کان ابی)
عیب و عوار مردم آشکار مکن و در کشف اسرار اصرار مورز و سخن
زشت در روی هیچکس مگوی راست گفتار باش و بیهوده روی
گرد دروغ مگرد رعایت جانب خویشان و اقارب هیچ را
ضایع و مهمل مگذار علما و سادات را توقیر و تعظیم کن و با هیچکس
بطریق تخفیف و استهزاء سخن مگوی و حقوق خدمت زیردستان را
فراموش مکن بوفای را شعار خود ساز که صفتی بس نیک و پسندیده است
با مردم روزگار در شدت در رخا و قهر و غضب بیک نهج رفتار
کن با دوستان صدق و مهر و بسته بجا و بزرگان بشیر(?) معاشر
و همگروه باش تواضع و فروتنی شعار خود کن کوچک دلی
و شکسته نفسی و درویش

و درویشی ملکه صفتی است که خداوند شر(?) را همه وقت در میان خلق جای
دهند و صدارت گزین و بالاتر نشیمن را قرین نهند اگر
ترا رنجی و تنگدستی پیش آید او تنگ دستیش از آنجز از خدا مخواه
(دست حاجت چه بری پیش خداوندی بر (که کریم است و رحیم است و
غفور است و ودود) و شفیعی بهتر از امامان و توبه و رجوع از
گناهان مجوی و آبی که از طلب آب ظاهری گرفتی(?) آراسته باشی
تا توانی بر شدائد دهر صبر کن و حاجت بفرومایگان مبر و
و خود را زبون دونان مکن و از نوهلان(?) چشم طمع مدار که
اجابت ترا در تنگدستی و پریشانی وقعی ننهند و قضاء
حاجت تو التفات نکنند و اگر احیاناً حاجتی از ایشان برآید
هزار بار بر تو منت گذارند و در نزد خداوندان همت تحمل زحمت
از قبول منت گوارا تر است سید الاولیاء ع مرتضی روحی له
الفداء فرماید (لنقل الصخر من قلل الجبال احب الی
من منن الرجال) اگر خواهی که عرض و ناموست در امان
باشد دست بعرض و ناموس دیگران دراز مکن و اگر خواهی
که از در نکات(?) بس معاصی ایمن باشی از استعمال مسکرات کناره
جوی که سرمایه جمیع گناهانست اگرچه خاطرم این بود از دقایق
تهذیب اخلاق نکته در این اوراق فرو گذار نشود ولکن زیاده
حالت تحریر این قسمت کلمات در خو

در خون نشده‌ام و این مختصر را نیز بواسطه دلبستگی که بتو دارم با وجود شدت ضعف
و ناتوانی تحریر کردم و اگرچه مقصودم از نوشتن تفصیل حاصل نشد ولکن
برسبیل اجمال کلمه که جامع جمیع کمالات است نوشتم (که ملخص آن هرگز
ره انحرافی گزیدت تیغ درو هم بری زنهار در هیچ مقام
نابهایم برخورد نداری و لازم است بدانی که دستاویز خلف نیازی
و بهیئت است سعی و کوشش در مقام آنکه جز بقبول دین محمدی
صلی الله علیه و آله در معرض قبول نیفتد و رستگاری دنیا و آخرت
جز به تولی ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم و روحی لهم الفداء صورت
نبندد و چون چنین دانستی اوامر و نواهی حضرت ایشان را
بکاربندی خود را از صد هزار پند و اندرز فی کامیابیها
دیگر نیز آنچه نوشتم از آفتاب و امر ایشان ذره است
امید که حق جل و علا از میامن تولی اهل بیت رسالت ترا
بجمیع مقاصد و مطالب دنیا و آخرت فایز و بهره‌مند فرماید
و بصلاحیت و تکونیکه توفقیه امور اخروی این غریق بحر
معاصی را بصلاح آورد انه علی کل شیء قدیر و لا حول و لا
قوة الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی محمد و آله اجمعین
اللهم احینی حیوة محمد و ذریته و امتنی مماتهم و توفنی علی ملتهم و احشرنی
فی زمرتهم و لا تفرق بینی و بینهم طرفة عین ابداً فی الدنیا و الآخرة
برحمتک یا ارحم الراحمین تمت بقلم لی و فرصت اجری
الی خالقی بتاریخ یوم شنبه ۲۷ شهر صفر المظفر حرره احقر الانام علیقلی معروف
در سنه خیریت دیدن نوی شب در قریه ... سنت ۱۳۰۲ تحریر شد

عریضه ایست که مرحوم برادرم جعفرخان امیر نظام طاب ثراه
بخاکپای اعلیحضرت قدر قدرت کیوان رفعت شاهنشاه
اسلامیان پناه (ناصرالدین شاه) غازی ایده الله تعالی
خلد النور نوشته است

قربان خاکپای جواهر آسای اقدس همایونت شوم از زیارت
دستخط مبارک اعلی و وصول خلعت آفتاب طلعت همایون که
که آرزوی مراحم شاهانه بواسطه تصدق شدن غلامزاده
با رضای چاکر جان نثار صادر و مرحمت و حکم باحضار شده بود
مبارک افتخار فدوی بایوان کیوان رسید حق جل و علا سایه
اقبال اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی روحنا فداه را
پاینده و مستدام دارد و جان همه چاکران و قاطبه اهل
ایران را وقایه ذات مقدس و تصدق وجود مبارک نماید
و چاکر فدوی نیز غلامزاده یحیی را برای همین تربیت کرده
بود و برای همین میخواست که در راه دولت در سر خدمت جان
خود را نثار نماید و لازمه دیرین سلالت او بود که در جوانی تصدق
وجود مبارک شد و اگرچه خود جان نثار مقارن ورود موکب
مسعود همایون بهمدان شرف اندوز خاکپای مبارک خواهد شد
اما بمقتضای تکلیف چاکری در عرض این فقره و اطلاع خاطر همایون را
واجب و لازم شمرده جسارت می‌نماید که از رای انور
همایون مشهود و معلوم است که فوج گروس چه فوجی بود و از بدو
این دولت پایدار تا امروز هم

چه صدمها کشیده و چاکر جان نثار در این چند سال در پا دار کردن
افواج و نظم و ترتیب آنها چه زحمتها کشیده بود حاله برده حقیقت
عرض می‌کرد که از وبای کرمان و فوت اینهمه صاحب منصب و سرباز
اختلال عظیمی بامر این فوج راه یافته و از آنچه تا بحال خبر
رسیده عده بجه کثیری که از وبا تلف شده اند جمعی دیگر هم از این
بلیه فرار کرده اند و رشته نظم فوجی بدان اعتبار گسیخته شده اگرچه غلام
جان نثار برادر اخوان برادر خود را که سالهاست خدمت کرده
و سالها هم در این فوج سرهنگ بجه گی یاوری بطهران فرستاده
وسته عی شده است که او را با سرهنگی و سرکردگی آنها مأمور و روانه
کرمان بفرمایند اما این فقره محتاج بملاحظه و چاکر جان نثار
معطل و متحیر است که اگر با این تعجیل در چنین سالی که از باب
وسعت و مدت کمال پریشانی و اختلال دارند مطالبه عوض
اینهمه متوفا بشود و مدت کردن یکباره ویران و منهدم
خواهد شد و جمع کردن و سربهم آوردن سربازهای فراری هم
در ولایات و اطراف با موانع زیادی که هست بسهولت
دست نخواهد داد و مدتها و جهدها و مواظبت کلی لازم است
که بار دیگر این فوج بحالت اول رجوع نماید تا را این
مقدمات و این صدمه بزرگی که از تقدیرات آسمانی
باین فوج رسیده چاکر جان نثار

چاکر جان نثار چنان میداند که دیگر ماندن بقیه فوج را
در کرمان مرخص بفرمایند که انشاءالله تعالی با صبر و مدارا
و بطوریکه اسم دست خراب نشود عوض اینهمه غایب و
متوفا گرفته شود و در ظل عاطفت اعلیحضرت قوی شوکت
شاهنشاهی بار دیگر این فوج دایر و مرتب گردد تا رای
انور همایون چه اقتضا نماید الامر الاشرف الارفع الاقدس
الاعلی مطاع

فدایت شوم چون مخلص را از دیرباز و سالیان دراز
با مرحوم وقایع نگار رابطه صادقانه در میان بود حفظ بقای
شئونات آن مرحوم را بقدر امکان خاصه در حق اولاد
و احفاد و اعقاب ایشان لازم میداند تا علائم صوری
و معنوی آن مرحوم متروک نماند و آن شیوه مرضیه همیشه
مسلوک باشد مقرب الخاقان آقا میرزا داود وقایع نگار
سلمه الله تعالی که بپدر بزرگوار خلقاً و خلقاً و منطقاً کمال
شباهت دارد می باید بجهت تغییر لباس تضییع اساس
مقدس رحمهم الله را روا نداند و روح مرحوم میرزا شفیع
صدر اعظم و آن طبقه مرحومه را شاد نماید و حفظ سلسله را
در اینسلسله از دست ندهد فرع که با پدر و الله گوهر داشت
کوتاهی ریش بعد آن الزام که با امر اعلیحضرت اقدس همایونی
روحنا فداه بلند کرد

وصورتحساب را کمتر نموده و نقصی که هست در لباس است با
این کثرت قبای صوف چکنی و کثرت کلیجهٔ ماهوت چالکدار
بهمراه مقرب الخاقان آقا میرزا موسی برسم ارمغان بجهت ایشان
فرستاده و خواهشم که اجازه بدهند آقا میرزا موسی این عریضه را
بعرض خاکپای مبارک رسانده امر و مقرر فرمایند آقای
وقایع نگار حضار و پوشیدن لباس قرمز افتخار حاصل نموده
روح امین الدوله اصفهانی را خرسند و روان آقای
علی آبادی و نوائی را شاد کنند اگر قبای ارخالقی هدیه کرد از
اما که بنو بلکه اگرچه لباس قرمز و صفا را یک لدقایع نگار شایسته
و سزاوار است ولی خواهش ایشان بپوشش ارخالق چکنی ناچار
شتر زرا پوشیدن فرع ... خواهند بود معین است که این
در خاکپای مبارک مقرون باجابت خواهد بود و نگار وقایع
نگار را لازم هیچ چیز آخر خارج نشده در حکم کلیه
(قدیمه هرگز) امین خواهد ماند (میراث پدر خواهی علم پدر
آموز) با آخر فرخنده و باطالع فرو در تمام مصرع نمودم
شهر محرم ۱۳۰۲
فراغت شوم با آن صبر که در بحبوحه رنج ازین کار دیدم حق
شکایت از ضعف و ... ندارید و آنچه است انشاءالله تعالی
رفع خواهد شد باید عرض کنم که هر روز زحمتی و هر ساعت دردی
گرفتارم و از ساعتی که از خدمت مرخص شده‌ام درد پا
کاری با من کرده است که

با من کرده است که کس را چنین نگفته و با کس چنین نکرده میرزا بزرگ شفوی
همین کار را خوب کرده که در خدمت سرکار بشکر گذاری نمود
و آقا سرکار بیند که این موزون غرابت است از خیالات همین
استدعا دارم که از او بپرسید که با او چه گفته‌ام و او چه میخواهد که
داعی و دیوچی عیش را از گردش طهران آورده و هر قدر او را
مرحمت دادن ... عزت و دولت کوم بودی بخشید
گفتیم خود داند و اصرار با هم کرد و از شغل نظارت و کار تحریری
داشتم با میرزا و در میان این چند نفر آدمی که دارم شاید بهتر بود دیگر
عرض کنم که از میرزا چه حالها بروز کرد (افسانه‌ها قصه شرح طول
و البته یک کلمه بگفتم و ابا ابی کردم هر چه از بد و کرد و نگارش
ناخوش شد و کار اختلال در دماغش بهم رسید که هنوز باقی است
با کمال خرابی عرض ... در استعفا از خدمت نوشت بزور قدم گفتم
که مصر و ... قاپان نقد و جنس خرجی که دارد برود اگر باشد
که موقف خرج دار شوم که میرزا الحضرت سپهسالار عریضه نوشته و حوزهٔ مجمع
استدعا کرده است که در حوزهٔ ایشان بخدمت مشغول باشد
جواب ... عریضه دیگر بجناب آقا نوشت و از آنجا
هم ... و از آنجا که ... حد غصه ها خوردم حالا که سرکار تلخی شده
بسیار خوب کاش از اول همین کار را کرده بود اما نمیدانم
چه میخواهد مقصودش چه چیز است واضح داشتن بگوید نیز خوب است
و ارواح پدرم با اینهمه غلط کاریها دست بسته‌ام تا باز از او رنجی
نبردم و حتی المقدور در اصلاح کارش

در اصلاح کار او سعی خواهم کرد و از تکالیف فوق قوه خود هم عذر
میخواهم خیلی متضرع شدم عفو تقصیر ما شد در ورود منزل سر در و فضای
اطاق را مملو از تشریفات دیدم از قبیل قند و چای و آب لیمو
و اقسام حلویات و انواع میوه جات بالضروره سؤال کردم
که باعث اینهمه نعمت بر روی ما مفتوح شده گفتند از شاهزاده
آزاده عالیهمت حضرت آقای نصرة السلطنه است مهمان ارزشم
تحفها کرده و غرض اینکه هیچ از این انعام و اکرام سرکار والا بهره
مند نشد برای همه همراهان قسمتی فرستادم هیچ داعی پرست و با شکر
نعمت شده و هیچ آرزو کردم که کاش سرکار والا هم در این سفر
تشریف می آوردند خلاصه با کمال امتنان مختصر را نوشتم
اطلاع عالی که منزل قوام ان کار و کالت و در آن بطوریکه فرمودند
تحقیقات لازمه بعمل آمده سرکار اطلاع خواهم داد بهر حال زحمت عظیم
رفع ایت شدم رقیمه سلطانیه الجناب که هر سطری از آن
رشک لولوء خوشاب و هر نقطه از آن غیرت لعل
آفتاب بود زیارت شد (آفرین خدای بر آن کلک و
بیان سحر آفرین) بدایع نگار که بوستان خود را از نظر آن
به گلدستهای دل و جان فرستاده جان فرستاد بهتر از این
و موقع تر از این هیچ ادیبی شعری نیاورده است و از خود
مصلح الدین سعدی هم مورد استعمال این شعر را غنیمت است
(از دهر برآید ترا ای کلک سخنگو آنچه هیچ زاهد و لقمان برآمد)
لصرف حضرت ملک الکلام اینهم افاضه ترشحه
خامه نازک و لطیف بود

و لطیف بود و تصرف بوجه احسن همین است بلی در مقام عذر از این
دیار که (سلطان صفت همی رود و صد هزار دل با او چنانچه
در پی سلطان رود سپاه) شاه جمال ایشان بکام (ترکمان تیغ
ابرو دام گیسو بهر چه دادت خدا از بهر صید) چنانچه عادت
ایشان است مقدمات چیده و مرغانی رقیب بحاله که شاید این
شمع برگرفته دگر چهره برفروزد و این پروانه سوخته جوانی زیر
گرد اما بنده گفتم (ان الذنان عین نعمة بصيرة) دیدم
که مار مرده را با حضرت تریاق آنها بر خانه و تیر نشسته
با پر آهنین آنها بر نشانه و چون میدانستم که این قوم را کسی که
صفات پند شده آن مصرع مشهور دلبا در او صحیح باشد
و حق فاقد آن مرتب بعمل در جائیکه دلی چون
دل تنگ را آمده بود بر بخت خندان و بر خود گریان باز با هم
شرح آن داد و سینه عصمت ایشان زده از در
اعتذار آمدم و بعبارت اخری اگرچه ترک ادب هم گوی
شدم که (لقد همت به و همّ بها لولا ان رأی برهان ربه)
مصداق حال من شد و از آن کوچه بیدمت گذشتم (شعر
(حافظ از کوچه رندان بیدمت نگذرد) تا خرابت نکند
بد نامی چند) نگاره شهر گرفته بصحرا میروند با قافله شان
غلام با شما و شما این

الترغیب التحریص

روشن است وزارت فواید عامه اسمی بی‌رسم و قالبی بی‌روح باشد
از گرمی هوای طهران شکایتی فرموده بودند اینجا هم جمعی از همراهان
بواسطهٔ شدت هوا ناخوش افتاده‌اند در این روزها بشرفیات خواهم شد
عوض میشود رقیمه کریمه که بتوسط پست مرقوم فرموده بودند رسید
و موجب خوشوقتی گردید و از فقرهٔ سلامتی مزاج بهاج نواب
مستطاب والا کمال مسرت روی نمود مخصوصاً که بشارات داد
مزاج آقا مصدع حضور مبارک شده بودم که مدتی به تقلب گذرانیده‌اند
تا تنخواه هزارک شو مرقوم فرموده بودند که تحویل نقد در جنس وقتی نه
مبارکم نبوده ولی غله موجود دارند در حق بنده زمان نواب مستطاب
والاگان بی‌پولی چون مجمع غیر از کفه شیخ سعدی علیه الرحمه هزارد
میگوید (قرار در کف آزادگان نگیرد) و لفظ
(ببرو کفش کی میره ملی ازی) جواب داده از آزادگان
تهی دستند) حالا که اقرار موجود غله فرمودند اطلاع
از حالت حاله دهات دارند که زیر برف دیدار
مانند بهتر اینست که بقیه خرداد غله مرحمت فرمایند و نقد را
بجنس مبدل نسازند ما مردمان قانع هستیم بقول شخصی
گنگ حالا نشده بکشی (زمستان است و بی‌برگی
بیا ای یار نوروزی بیابان است و تاریخ شب تقرص صائم)
و اگر مرحمت غیر از عزم و حرجی دارد پیغمبران گفته نفقه
بهیزم قناعت میتوان کرد و به گرمی مرحمت بندگان
نواب مستطاب والا

نکات

بندگان نواب مستطاب والا هر دو سناق را چاره میتوان
خود حواله نفرمایند از جزیره شاهی هیزم بیارند و این مصرع را
در مقام عذر بخوانید (جزیره که مکان تو بود آب گرفت)
بقول طبیب شیرازی دولت بر زد کاهش را خوب میکنداریم قیمت هیزم را
حکوم کارسازی میکنیم آنچه با بندگان نواب والا عرض کرده‌ام
گفته و ما مهربانان عالیشان رحمان بیک از نتیجه مراجعت
کرد و معلوم شد که در باب معامله گندمی که با او کرده
بودید بعد از ضرر و خسارت زیادی که بر او وارد آمده اسباب
برای او فراهم آورده‌اند که قیمت ده خروار گندمی را
که حق طلق او بوده اجباراً رد کرده و بعد از خرابیها و مراراتها بزیاد
بقیه قیمت ملکش را نقداً و مهمانی حق و انصاف اینست که چون از صدف
اعتقادی که سالها بود بدرستکاری و امانت و دیانت شما
داشتم چه در ... و چه در چند مورد دیگر از شما بارها جواهر
صدف امانت دیده‌ام تکلیف شرعی خود دانستم که این
قضیه را بشما بنویسم اولاً و ثانیاً چهار دانگ چشمه
شما مقصر نشده محض اینکه خیال شما آسوده شود و تمام شده است
شما قرار کرده دیگر رحمان بیک نوشتم تکلیف کردم که ده دانگ
دیگر را بشما واگذارد و او با اصرار و ابرام از ملک مورد
حقوق صرف نظر کرده با ضرر فاحش بشما واگذار کرد و مبلغی
از قیمت ملک را با و کارسازی کرد

طی خاص و محض

گرفته و ما بقی را نمی دادند تا اینکه آقا میرزا محمد حسین پیشخدمان را
کم برا رسید که ضبط و ربط اربابی حقابه چشمه منش فرمایند
آقا میرزا محمد حسین که در کارهای شاه و کمپ و مختار و همان امدن
او چشمه منش وکالت و دخالت مطلقه او را در امور راجعه
بشماها بست نکرد و بصرف طبع خوش رستمان بیگ را تکلیف کرد
که عوض ضبطش گندم قبول نماید و با وجود اینکه آن وقت گندم
تسعیری نداشت و نهایت نرخ در شهر از ده نه هزار بود
رستمان بیگ محض گذشتن کار از قبول گندم مضایقه نکرد
و دویست و ده خروار گندم موجود در انبار چشمه منش را در طهران
و پنج هزار قبول نموده و گندمها را تحویل گرفته قبض و قباض کرده
و نوشته و سند داده و بدل نمود و آقا میرزا محمد حسین هم صیغه شرعی
جاری کرده و گندم بقانون شرع و تجارت حق طلق رستمان
بیگ شد بعد از چند روز که گندم فی الجمله رو بترقی گذاشت
از در حیله شرعیه برآمده بعنوان اینکه آقا میرزا محمد حسین و کمپ
و مختار رو بار شده و بالغ بفقه مقامات تنزل از آن معامله را
ترتیب داده و بدون اظهار رستمان بیگ و امضای او آقا میر
محمد حسین از جمهور او را آشته نموده و بسته خروار از آن را
هم بنشر جمع کرده و بمصرف فروش رسانیده رستمان
بیگ هرچه او را منع کرد تغافل نمود بالاخره امده وقوع
این امر و صحت این معامله را از جناب مستطاب شیخ علی اصغر
سلمه الله تعالی حکم قطعی بیرون گرفت

گرفت که وکالت آقا میرزا محمد حسین ثابت و معامله صحیح است
و تصرف شان در آن گندم خلاف شرع و محض غصب است :
معهذا اعتنائی نکردید و رستمان بیگ صورت معامله و قرارداد
حکم جناب مستطاب شیخ سلمه الله تعالی را بطهران نزد عرضحال
فرستاد و او با جناب جلالتمآب نصرالدوله گفتگو کرده قرار
دادند که گندم حق رستمان بیگ باشد و باطراف
اطلاع دادند معهذا ابو اشتیه انظور عریضجات حضرت
مستطاب اشرف والا آقای نایب السلطنه و جناب
جلالتمآب نصرالدوله عرض کرده دهقانان را محق و رستمان
بیگ را غارتگر و متعدی بخرج داده و آن عبارتها را که مطلقا
حقیقت نداشته عرض کرده و بدتر از همه نوشته اند که رستمان
بیگ با قصد خوار گندم شان را غصب و تصرف کرده است
و حال آنکه تمام گندم دویست و ده خروار بوده و یکصد
و بیست خروارش را آقا میرزا محمد حسین همان وقت جمع
کرده وجه فروخته بود و فقط نود خروار دیگر را رستمان بیگ
تصرف کرده بود بالاخره اسباب اشتعالکاری را
بطوری محکم نموده بعقب آقاقان محمد خان مامورین
همه شاه که یکصد و نود و پنج خروار گندم از رستمان بیگ
اخذ و دریافت نمودند و حال آنکه ما خود رستمان
بیگ همان نود خروار بود

نوخردار بود و این هم خلاف واقع دیگر بود که اظهار کرده بعد
و برای رفع این اختلاف ایشان بنده را فی غرض حق برادر
دعوت کرده و بالجمله ظهور این نوع معاملات و این نوع
اشتباه کاریها و بی انصافیها و اظهارات بر خلاف واقع
که همه منافی امانت و دیانت و مخالف شرع و عرف
و مغایر رسم اعتبار تجارت بود مخصوصاً از شما مظنون و متصور
نبود باعث حیرت و تعجب شده بی پرده می نویسم که بر خلاف آن
اعتقاد و اعتمادی که سالها بود بر درستکاری شما و خانواده شما داشتم
برای من با اظهارات و معاملات شما تازه کشف شد
که حقیقت اعتقاد خود را به شما اظهار نمایم و این فقره را با دیگر
و برادران جناب جلالتمآب نصرالله خان عرض و اظهار نمایم
تا جناب شما هم که به کمال درستکاری و عدالت معروف و مسلمند
مطلع شده باشند چه اظهار شود هفتم شهر رجب ۱۲۹۷

جلالت فرک سرکار قبله گاهی حاجی خسرو خان دام مجده العالی
مکرر فرموده اند که جناب مستطاب اکرم آقای اعظم سلمه الله تعالی
تحریرات این بنده را تحسین و تمجید فرموده اند گرچه از یک طرف
که جای بعض از اغماض نظر کرده و خط ناقص و معیوب مرا هنر
شمرده اند تارک افتخار را به ایوان کیوان بر افراشته ام اما
در یک طرف دیگر خجلت در پیش دارم و به دون شکسته نفسی و بر وجه
حقیقة عرض می نمایم

حقیقت عرض می نمایم که خط این بنده بنیان محکمی ندارد و اگر در
میان چند سطر کلمه مطبوعی افتد نادر است و بر نادر حکم نتوان
کرد با این بنده خطوط استادان بزرگوار را خوب می شناسد
اما هیچوقت قایل و معتقد آن نبوده ام که من خود خوش نویسم و از این
فن شریف بهره و نصیبی دارم (طاوس را به نقش و نگاری که
هست خلق تحسین کنند او خجل از زشتی پای خویش)
خاصه که این اوقات آلام و اسقام روحانی و جسمانی
از جهات عدیده رو به حمله آورده و مطلقاً حال فراغتی
که چیزی توان نوشت و صحبتی توانم کرد بسیار بی ادبی کردم
و امید عفو دارم ۲۹ ربیع الثانی ۱۲۸۵

آقا جان باز این چه درد کمر است که به تو عارض شده
که کمر ما را شکست و دل ما را خون کرد اگرچه عرض تخفیف آن را
تلگراف کرده بودی اما باز هم خیلی نگرانم و امید دارم که تا رسیدن
این نوشته بکلی رفع شده و تلگرافاً مرا از اعاده صحت خودت
خبر بفرستی تا من چون هفته بود از تو کاغذی نرسیده بود
میخواستم قلمی بنویسم شرحی از تنبلی تو در نوشتن کاغذ بنویسم
معلوم شد که درد کمر مانع بوده و حق داشته امیرزاده نیز در این
بین به ناخوشی دچار شده و شش روز بستری بود اطباء جمع شده
و خوب معالجه کردند و از دیروز تبش قطع شده و انشاءالله
در بهبودیست هم اکنون از اینکه دستان خواهم فرستاد منتظرم
علت سینه است

چه طور است به خلوت شرح احوالات را بنویس عمر
از تو و مرخصیت تو در حفظ احترام خویش جمع رضامندی
کرده بود آفرین بر تو و خدا ترا از بلا نگاه دارد و طول عمر و
صحت مزاج عطا فرماید کاغذ زیاد دارم و بیش از این
فرصت ندارم ۱۵ شهر محرم ۱۳۱۱

یار روحی و مهجة قلبی دیروز از نظرات کواکب سعود که مفتح تاریخ
محمود آمده چند قطعه کبک دری که ز اللحم عزیز الشحم بهی المنظر
شهی المخبر که گویند شاعر عرب این بیت را خود در حق او سروده
(اکرم به جملة طائر طاعمه فی اجله جاء فی العرق شرد انا)
بمضمون (دیدی آن قهقهه کبک خرامان حافظ که ز سرپنجه
شاهین قضا غافل بود) از ذکر صفات قالبی و لطافت مایر که روی
نهاده [illegible] سرکار را نقلت کرد و لحظه [illegible] در روضه الخلد خویش
صید کرده با مرحوم شیخ الاسلام در درة النعر با آن قهقهه مدهوش
بقیه آورد چند پیش جناب لوی تقریبی بوده بوصول [illegible]
گلها در ماستبا برده مارا ... واکنون منتظر
بصلح نقیب و فصاحت خطیب و وجاهت سرکار حسب و
دیانت قاضی زمانه و عدالت حاجی کیانی و شجاعت
نقی خان مکانی و شیپور قارداش امین السلطانی و شیوه عرفان
حاجی میرزا دیلمقانی و نماز بر پای ملا ابوطالب غلیانی
و سخنوری محمد جعفرخان قاجار و زبان مرحوم حاجی مطلب و
... رور صد بحکم محقق عیاری

بنظر صورت ظاهر
مخبر حالت باطن
عزیز بسیار
شحم روغن گوشت
بهی با طراوت
شهی خوش آینده
سروده گفته
خرامان نازنده

محقق عیاری قره داغی و با عقل مستقیم فاضل مرد دانای مراغی
و کم روئی ملا عبدالله اکول و مهارت مرحوم حاجی هاشم بیک
در علم معقول و کتاب قوای مثنوی قاره شاب و سلاست
اشعار مرحوم شمس المعالی در عربیت و کمرنگی مرحوم ملا عبدالله حباب
و نبوت مسیلمه کذاب و امامت سید محمد علی باب و حضرت
محمد ابراهیم خان وزیر نظام تاریخ اختراع میرآب و حجاب مادام
سالدر و جناب میرزا اسمعیل کبریز زینت قمار و غیرها
(... اذکرها کانها او دعت اجزاف عقار) قسم
خورده بودم که این کبک های مجازی بحضور ایشان صرف نشود احتراز
زخست این ایام مغلظه محرمه که عقود جواهر محفوظه گنج پرویز
و نقود [illegible] جدول خوار [illegible] به کفاره آن وقف [illegible] کرد
داعی و سبب شد که امشب را در شب یکشنبه [illegible]
با حضرات ایشان و سرکار شما این طور مشوبه صرف شود لهذا
زحمت می دهم که امشب را بدون هیچ عذری تشریف آورده
[illegible] از صحبت حضرت ادیب شیخ در شب باشد

مشوبه بر آن

بشرف عرض عالی میرساند قسیمه کریمه بضمیمه کتاب حدیق
ناصری شرف وصول ارزانی داشت نمی دانم از این توجهی
که در اتمام کتاب بنده دل فرموده بچه زبان اظهار تشکر
و امتنان نمایم که کافی باشد مجلد نهایت الفرقت [illegible]
دکمال امتنان دارم و از برکت وجود آنجناب کتابی تمام
نمیکه از هر جهت امتیاز دارد انشاءالله

الا اینکه قدری مغلوطات دارد نهم یا اصل نسخه مغلوط بوده و یا
آقا میرزا باقر سلّمه الله تعالی مستغرق حسن خط خویش بوده و
التفات بصحت کلمات نداشته امیدوارم که وقتی بیاید
و چندان حرجی باشد که باز هم شرف خدمت آنجناب
و نعمت صحبت آن حبیب حکمت را دریابم و هم غلطات
ایشان غلطهای کتاب را تصحیح نمایم (وَعَسَی الَّذِی اَهدی لِیُوسُفَ
اَهلَهُ وَ اَعَزَّهُ فِی السِّجنِ وَ هُوَ اَسِیرٌ اَن یَستَجِیبَ لَنَا وَ
یَجمَعَ شَملَنَا وَ اللهُ رَبُّ العَالَمِینَ قَدِیرٌ) در باب
مقرری آنجناب که قطعان ارزاق مبلغی از آن کسر نموده
درمجلسی که معتمد السلطان صدیق الدوله نیز حاضر بود رعایت آنرا اظهار
کردم و مقدماتی ترتیب دادم که با عشاق حضرت تجویز زدم اما
اما معلوم شد (که قلوبهم کالحجارة) و ابدا خود را آشنا
نکرده انطور جواب داد که غیر ابداً خودم را دخیل این کارها
نکرده ام و کم و زیاد مقرریها و مواجبها با خود حضرت
اقدس والا است چون هیچ نوع رو ندیدم دستی نزدم
در دلم گفتم (ذَهَبَ الَّذِینَ یُعَاشُ فِی اَکنَافِهِم وَ بَقُوا
الَّذِینَ وُجُودُهُم لَا یَنفَعُ) و خیلی شرمنده شدم که این
خدمت را انجام نتوانستم داد و صدیق الدوله گفت
که بهتر است خود جناب ادیب ملاذ عظام در این
باب بنگارند آنچنان والا اظهار نمایند که بقبول
و اجابت نزدیکتر است

و اجابت نزدیکتر است و بالجمله حالت اینجانب ما یکون علی
شده است که بقول مرحوم مغفور حکیم طالب زاده یکباره
و بالمرّه تعادل بر تمدن را الطاق نسیان گذاشته اند چند
روز قبل بخانه فلان موجب نورچشمی میرزا محمد علی را وجه نقد
فرستادم و با مداراتی مباشر کارهای دیگر خودم نوشته ام
که مقدار کاغذ مقرره دارالکمه را بعد و آنچه مخصوص خود
آنجناب باشد بفرستد و البته خواهد فرستاد کتابی کلام الله را
با آن صفات البته فرستش نخواهید فرمود بلکه مخصوص
مخصوص آنجناب است خطاب آقا میرزا شمس الدین و شمس الدین باد
۱۶ ۱۲۹۹ سلمه الله تعالی برسانید زیاده زحمت نمیدهد شهر ذیحجة الحرام
فدایت شوم یا رُقعةً وَرَدَت عَلَیَّ کَأَنَّهَا دُرٌّ غَدَت
اَصدَافُ الآذَانِ کَشَفَت هُمُومِی کُلَّهَا فَفَرَحَت
عَنِّی بِهَا الاَحزَانُ وَ الاَشجَانُ لَقَد وَرَدَ عَلَیَّ کِتَابٌ
کَرِیمٌ تَتَلَقَّی بِرَسمِ الکَرِیم فیا له من بیان فصیح متین
فصیح العبارات ملیح الاشارات فاحسن بنشیها و منشیها
یقصر عن وصفها لسان الفصحاء فکان مکان العین
من فرط عزته و محل الروح من حسن موقع بالفاظ اعذب
من الماء الزلال و معان الطف من نسیم الشمال کان
الصغری دکری من فواقها

من فواقها حبابٌ دُرٌّ علی ارضٍ من الذهب) رقیمهٔ شریفه را
حاملی که بیگانه آمده زیارت نمودم آن زادهٔ ذوقی دیدم مصوّر
و کوکبی دیدم منوّر حقیقةً مطلب مختصر و خوش مضمون نوشته
بودید تو ام گفت (ما لا عینٌ رأت ولا اذنٌ سمعت) نزد
کم کتاب دیوان برای خلد کنید برادر نسخه اوراق بیاض دیده جور
بوقات مراقبه که از هر جهت اختصاص و امتیاز داشت
فرستاده بودید رسید (تو چه ارمغانی آری که به دوستان فرستی
به از این چه ارمغانی که تو خویشتن بیایی) بنده هیچ وقت راضی
به زحمت عالی نبودم حالا که فرستاده اید ترک ادب نمی‌کنم
کم اعلام برایم هست
عرض میشود رقیمهٔ شریفهٔ جناب مستطاب آقا میرزا علی محمد صفا
سلّمه الله تعالی شرف وصول ارزانی داشت و اگر در فقدان
ادکان مرحوم مبرور حکیم طالب زاده که روانش مهبط انوار الهی
باد تسلیت گفته و تعزیت نوشته ام عکسش این است که آن مصیبت را
به خود وارد و خود را از هر کس به تعزیت داری سزاوارتر اولی و احق
دانسته ام و همه کمالات که از وقوع این قضیه بنده
محزون و متألمم که مزید بر آن متصور نیست و همانا مکارم
اخلاق و محامد صفات و حسن محاوره و آداب معاشره
و مراتب فضل و مقامات حکمت و دیگر شئونات عالیهٔ
آن جوهر ادبیت و خلاصهٔ انسانیت به منزلهٔ تمثالی است
که پیوسته در نظرم مجسم و همواره در خاطرم مصور است که
نه با هیچ شاغلی از او مشغول میشوم

از او شغلی میشوم و نه با هیچ مانعی از او فراموش می‌نمایم (بود او
درغم دیر و تحت و فوق بر سر او بر گردم چون تاج وطوق)
و در تقابل الم روحانی و محنت جسمانی آن مرحوم اعلی الله مقامه
چیزی که باعث تسلی قلب و تشفی خاطر است بقاء وجود
و سلامت مزاج جناب مستطاب آقا میرزا علی محمد سلّمه الله تعالی
و آنجناب است که در جمیع مراتب و همه عوالم نایب مناب
بالاستحقاق و قائم مقام بالاستحقاق آن مرحوم هستید (و چونکه
گل رفت و گلستان شد خراب بوی گل را از که جوییم
از گلاب) حق جلّ و علا روان آن مرحوم را در اعلی علیین
جا داده عامه باز ماندگان را فیوضات روحانیه ارزانی
فرماید بمنّه وجوده. آنچه نامه ادبی به عینه آنکه فرستاده بودید
مخصوص نیست ان شاء الله تعالی بعد فرصت مستمر خواهد بود در جواب
مرقومات جناب مستطاب ایالت‌پناه المعظم آقا میرزا علی محمد
دوام ایام علیا زرکاته که اخیراً مطالعه گردیده است فی الجمله
عرض مینمایم (سالها دل طلب جام جم از ما میکرد
آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد) یعنی خداوند خط و
انشاء بالانفراد این صنعت خویش نشد و بدون تزکیه
نفس خط و انشا هیچ وقت تعریفی نداشته و هر قدر در تحصیل آن سعی
کرده‌ام خام رشته داشت غرض این که میبینید از آنکه
مرقوم فرموده بودید آقا میرزا کاتب

آقا میرزا کاتب اخلاص ناصری را اتمام کرده است خیلی مسرور
و خوشوقت شدم البته بنویسید که جزوه‌های دیگر را شش این
شش جزوی که در پیش فرستادید جدول کشیده اگر خودشان
بطهران می‌آیند با خود بیاورند و الا حضرت جناب
میرزا نعیم بفرستید که معجلاً برای من ارسال فرمایند و اطلاعاً
می‌نویسم نظر بقرار دیروز هم بودیم در ازاء آن شش جزو نشستان
باشان رسیده و هرچه باقی است بضمیمه هدیه باشان خواهد
رسید که انشاء الله خوب نشسته و رقعه نوشته لله صفحه
بپایان رسید و میدان سعدم و ثنای جناب حکیم
آقا محمد سلمه الله تعالی و امیر اصلان خان سبب شد لطف
فرموده مراتب اخلاص و اشتیاق مرا بکلیم اظهار نمایند
و امیر اصلان خان را اطمینان بدهید که تکلف دیگر
قیمه تمام را با ایشان خواهم رسانید و الیه از عای
مرحوم مغفور حکیم طاب ثراه از برای تیغ ایشان مستجابات
زیاده رحمت من داشتم والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته چهارم
شهر ربیع الاول ۱۲۹۹

محمد و اما کرما بنگاری و شغل شما از راه مضایقه نبود و خود آن میدانید
که فی رعایت احترام و حفظ مقام شما را بر خود لازم میدانم
و از هیچ نوع محبت و مهربانی مضایقه ندارم از این هدیه که
نهایت . آقایان حاضر و چون هر ایاد و تر لطافت
مرحوم مغفور وقایع نگار رازی در بستان و تلخیص خودشان
منحصر بکلوای زیبوده بعرض آن

با یکم عرض آن کلام چندین نفر را شرمی میکنیم نتوانستیم که شما
از رسم مألوف و عادت معهود ایشان تجاوز نمایید
لهذا ایشان جبه‌های کربمغز لطافت کرده ممنون شدم
و کروانه‌ای چاپی را اعاده دادم و رسیدم خرج خاتم
معتمد السلطان و آقا از هیچ نقطه ساعت الکفالی ندارم (هر کجا
خواهد خدا دوزخ کند اوج را بر مرغ دام و فتح کند
شاه حال فرستاد جواب عریضجات و ... بیرون بهارا
نوشته لطفاً فرمایم و تعجب در آن امر را ندارم نه قطع و قصد را
برحسب شما موقوف کرده و من شما را محو با خلق و غضب بجا آورده‌ام
اگر در امر شما تردیدی باشد از این شخص نقض کاری ساخته
نیست نفر که صاحب مراد و با خط باشد خواهش دارم امروز با قوا
رای با معنی نمایید بلکه امروز نمایید که پس فردا اطمینان
و ... تفریم آمده لله ... عجالتاً هیچکدام مخلص نکرده‌ام تا حال که
مقرب الخاقان اشهد بالله راضی باین زحمت شما نبودم خاصه
در حاشیه سر فرستادی شما را از خود ... و ... مات و ...
از وضع نقاشی و الکلام است باری خیلی زحمت کشیده‌اند
و زیاده از حد ممنون شدم
فرستادن شدم ... شان می‌بینند که من در رسیدگی عرایض مهم در
ظلم از آنها تا چه درجه سعی می‌کنم که خواب و آرام را بر خود
حرام کرده‌ام در این فقره حتی نام ... مخلص ... کاغذ نگار را
رسید حکم نوشته ... نظر

همانطور که خواسته بودید میرزا علی اشرف را مامور کرده‌ام که
برود و آل علی نام را احضاراً به دارالسلطنه بیاورد که در این احقاق
حق رسیدگی شود حکم را البته ثبت فرمایید که به عارض نشان بدهید
و او را اطمینان بدهید میرزا علی اشرف هم خدمت شما می‌رسد
حکم و استشهاد را با دستورالعملی که لازم است باو بدهید که فردا برود
و آل علی را بیاورد و السلام خیر ختام

عرض می‌شود چون هیچوقت از ذکر خیر و یاد خیال خارج نیستم
چند روز قبل متذکر شدم که رقم مبارک در تنفیذ فرمان همین
امامت جمعه جنابعالی صادر نشده لهذا آنجناب در دارالسلطنه کتم رقم
امضای فرمان را نوشته و بصحه و مهر مبارک حضرت اقدس والا
اشرف امجد والا دامت شوکته رسانده خدمت جنابعالی
فرستاد این رقم را تمام کنید فرمانم ایام افاضاتم متطلبه
مقرب الخاقان بحمدالله تعالی آن خلف الصدق مرحوم وقایع نگار
و خلقاً و خُلقاً قائم مقام و جانشین با استحقاق ایشان هستند و الحمد
قلبی بسیار مسرور و شاد هستم فرزندی میرزا علیرضا و خط او را دیدم
خیلی خوشوقت شدم که ماشاءالله جوان قابل و مستعدیست
و از همان آثار نیست خطش هم بسیار زیبا و خوب و بیرون
خوشنویس است آفرین بر شما که او را خوب تربیت کرده‌اید
کاشانه بادات و آبها قبول کنم و ممنون شدم

حکم حق و حسابی همان است که سابقاً در این باب شده بود که از
اراضی و حدود دیگر در تصرف مقرب الخاقان خسرو خان بیمه
و مقرب الخاقان مؤتمن فرخ خان است

فرخ خان مؤتمن عمده و براهان حدود و تصرف
خسرو خان حق ندارد مداخله بکند و تکلیف شما این است که
از دیوانخانه عدلیه مامور درستی بفرستید برود همان حدود
متصرفی خسرو خان را معین و قرار بدهد که از آن حد تخطی
و تجاوز نشود و طرفین را در تخطی حدود ممنون دارد بیست و سوم
شهر رجب ۱۳۱۵

حقیقت و صورت امر از قرار یست که در دیوانخانه عدلیه
دارالسلطنه تبریز نوشته شده و خود این بنده در کاره اسماعیل
جاه اسناد تعرفه شرعیه و عرفیه مالکین فرج آباد و حصار رحیم
و سلطان و آقا کریم را ملاحظه کرده و ثابت و محقق است
که مقرب الخاقان میرزا شفیع خان مؤتمن دیوان که مالک
بالفصل کوزه کنان است حق هیچ نوع علوفه بر مزارع نزد او
ندارد و کان ذلک فی تحت شهر شعبان ۱۳۰۲

فدایت شوم چون این فقره ضرورت کلی دارد باز هم زحمت
می‌دهم که در خدمت جناب مستطاب آقای امین الدوله
دام اجلاله مطلب را بگذرید و مذاکره نمایید و بهمین طور که نوشته
المطلب را بقدر ضرورت کلی در حرف یاد داشتهای مخصوص
تلقی بنمایید شهر ربیع الاول ۱۳۰۸

معتمدالسلطان میرزا محمد خان مستوفی نسبت بعضی کردستان هم درین روزها
تلفن خدمت جناب مستطاب آصف

آقای امین السلطان وزیر اعظم دام اجلاله العالی بندگی خواهد
شد و این نکته را خاطرنشان نمی‌کنند که نظام الدوله
و لدیت را خوب نگاه نداشته بهتر است حسینی
با بی حالی و بی عرضه حرکت کرده و حکم کردستان
ابتدا اعطائی باو نداده‌اند ۲۲ ربیع الاول ۱۳۰۸

فدایت شوم انشاءالله تعالی وجود جنابعالی مبارک است
و رفع کسالت و [illegible] راه شده است [illegible] قدوم جنابعالی
هر چه زودتر [illegible] کم است [illegible] ناقابل [illegible]
عجب حادثه در راه آهن شاه عبدالعظیم رو داده و مادام
که حالت [illegible] و اهالی مملکت ما این است متوقع نباید
بود که بهبودی و ترقی در کارها بهم رسد با ظهور این
وضعها و انتشار این خبرها کدام کمپانی است که راه
آهن‌ها را بنقاط دیگر امتداد بدهد و کدام تبعه خارجه
است که در ساختن راه شوسه از راه [illegible] ها
شراکت نماید ۲۶ بیست و ششم ربیع الاول ۱۳۰۸

عرض میشود این راپورتیکه از اعمال مولانا بجنابعالی
رسیده مؤید و مصدق آن راپورت دیروز است
که امروز شرح مفصل مولانا نوشتم که این چه کارها
که می‌کنند و منتظرم که نتیجه [illegible] ساعت بساعت
منتظر حکم تلگرافی و تعرضات

تلگرافی و تعرضات در اینجا فرستم و معتقدم که باکی و باکی چند
این ابروی خجم را در مراقبت اعمال این آقا
و این عزیز [illegible] طرف نمایم و از جنابعالی ممنون شدم که
این اطلاعات را [illegible] یادداشتی از اصول مولانا
نوشتم و اصل را اعاده دادم

معین السلطان کاغذها را هر که فرستادم در باب روانه کردن
آن یکنفر آنچه استنباط کردم این بود که با فندی راضی
بفرستادن او نیست و فرستادن او را خوب با فندی عرض
و اظهار کرده [illegible] که زودتر بهم رسد و حالا بهتر
است که عیسی خان را بفرستید و پیغام بدهید که
از روز [illegible] و خواهش کرده که دو نفر عندم بهم این
یکنفر را که در [illegible] است نقرا داغ بهمان [illegible] دیگر
در [illegible] محبوس است ملحق نماید که هر دو را حکومت قراچه
داغ نفرستد بسرحد داران [illegible] نگاه دارند و حالا
عندم‌های ما حاضرند هر وقت فرمایند آنها را
تقدیم نوکری نمایم که آن یکنفر را برده تسلیم کنند
و چه جواب میدهند و مطلب به [illegible] آمده
از آن قرار رفتار بشود

قربان چون جناب جلالت‌مآب آقای امین السلطان دام
اجلاله در حق اطراف خودشان امپراطوری را ضمیمه
نشان قدس فرموده بنده مخلص شما با عبارت بازی ترقی رتبه
نظامی را عاشقم این است که نشان مبارکه را عنوان
امپراطوری همه جا بنده حالا که اینطور است عنوان امپراطوری را
از او نوشته نشان قدس است که قدس است آنچه‌ها هم
افتخار و دلخوشی خود را وقتی کامل می‌دانم که حق جنابعالی را
نیز ادا نمایم مخلص جنس است

آنچه‌ها را که اینطور است که نوشته‌اند و خداوند به عرششان
بفرماید که وجودشان مغتنم است و انصافاً شرایط حد لطف و
موافقت را بجا آورده‌اند جنابعالی اخص و اعتقاد
قلبی مخلص را [illegible] برکار شان خاطرشان باشد
بطوری که فرموده‌اند میرزا محمد نوشته‌ام که صد درمان
لازم نیست و البته در این مورد تقدیم خدمت بجنابعالی و معظم
له خواهد شد

خدمت جناب مستطاب اشرف اکرم سرکار
مشیرالدوله وزیر امور خارجه دام اجلاله العالی
مراسم ارادت درباره عرض

تبریک عرض تهنیت شده بود حالا با تشکر از حضور
الطاف مبارک و سعادات این عید سعید
و سال جدید را با مزید شوکت و جلال حضرت اقدس والا
تجدید و تکرار مقام سعادت بزرگ نصیب جناب
عالی است که از نعمت حضور حضرت اقدس والا
بهره‌مند و مستفیض است

آقایان محترم خیلی [illegible] امروز را مسرت زیاد دارم خیلی
خوشحالم که به تشکیل این مدرسه موفق شده‌ام این مدرسه را که
کارخانه لوبیت است [illegible] مفتوح نمایم این مدرسه
از چندین جهت شرف مخصوصی دارد که اولاً
در تحت حمایت حضرت اقدس اشرف امجد والا
ولیعهد دام شوکته است و بمناسبت اسم
مبارک خودشان او را مدرسه مظفریه نامیده‌ام
و دیگر اینکه شاگردها و معلمین این مدرسه از خانواده‌های
قدیم نجبای لوزیان منتخب شده‌اند

ومن آنها را مثل فرزند خود میدانم و بر خود لازم است
که شرح حال آنها را از پدران محترم این متعلمین اظهار بنمایم
در علم اخلاق کمتر و این مدرسه را با اطفال عزیز خودشان
افتخار میکنند نهایت اطمینان دارم که با این وقت
ذات خودشان و معلم لایق و قابل [illegible] شده میشود
که پیشرفت ترقیات کلی در درس و تحصیل آنها بهم رسیده
برای ملت و دولت خودشان نافع و مفید باشند

کاغذیست بجناب مستطاب شریعتمدار ملاذ الانام
آقای میرزا محمد علی مجتهد [illegible] سلمه الله
عرض میشود رقیمه کریمه که رایحه محبت از او ساطع
و لایحه مودت از او لامع بود با هدایای متبرکه که عبارت
از [illegible] بود نهایت امتیاز و اختصاص [illegible] رسیده
توجه ارمغانی آری که بر دوستان فرستی به از این
چه ارمغانی که تو خویشتن بیایی با نهایت اشتیاق
متمنی است که از دعای خیر

خیر دریغ نفرمایید والسلام علیکم و علی من حضر لدیکم

احوال

عرض میشود رقیمه جنابعالی شرف وصول ارزانی
داشت و از سلامت مزاج شریف کمال
مسرت و خورسندی حاصل شد از اظهار [illegible] و تهنیت
جنابعالی ممنون شدم حقوق مودت موروثی جنابعالی
و اخلاص و الفت نسبت همیشه ثابت و بحرف
و صحبت نخواهد شد در باب تسعیر غله دیوانی املاک
متعلقه بخود با آن شرحی مرقوم فرموده بودید آنچه لازم بود
بجناب فخامت نصاب مشار السلطنه نوشته لفاً
فرستادم که آنچه نسخه [illegible] در تسعیر غله تخفیف حاکم شده در [illegible]
انشاءالله تخفیف منظور نماید زیاده زحمت است

کاغذیست بعینه بجناب مرحوم مغفور حاجی میرزا موسی
آقای ثقة الاسلام طاب ثراه نوشته
عرض میشود رقیمه جنابعالی شرف وصول ارزانی داشت
و از صحت مزاج شریف کمال مسرت و خورسندی
روی داد اگرچه در وقت حرکت از تبریز جناب مستطاب
آقا میرزا علی سلمه الله تعالی

زحمت کشیده بجهت وداع آمده بودند اما چون خوجالی
در شهر تشریف نداشتند و شرط وداع بعمل نیامد خیلی تأسف
بهم حقوق مدتها خوجالی ثابت است و در هر جا باشم
فراموش نخواهم کرد تفرقه خوجالی زحمت امانت در دفتر وصف
بود باین پیشه اعلام دادم و همه اوقات منتظر وصول
رقیمجات هستم
توقیع جناب دیگر کار ستادی با میرزا [illegible] خان با تلگراف
لنگ خواهند بود و تصور منظر می‌آید که [illegible] نهانی
بر این قرار توان داد از تعقیبش مسیو رنه مطلع گردم
اولد چه شده و چه اتفاق افتاده که کار توکلی از جان
خود شان امنیت نداشته باشند اگر تنفر از حرکت مجهول الحال
که تعقیبش هرروزه از ان معلوم نیست و میگویند چند تبعه
دولت است تنفر کار توکلی [illegible] باشد
باعث سلب امنیت کار توکلیهای دیگر [illegible] خوف
که فرار کرده و برای جستجو و بدست آوردن او احکام موکده
صادر کرده و مأمور مخصوص فرستاده‌ام دیگر نمیتوانم جلبی از
معتبرین تبعه خودمان که همه مان [illegible] ی
معروف شده بهیچ دلیل بوجهی مسئول آن تنفر قرار دهیم
و نهایت کشف ما سعی و اهتمام

و اهتمام در پیدا کردن قاتل است که کوتاهی نکرده‌ام و منتظر
نتیجه احکام و مأموریت مأمورین بوده و منتظرم با مسیو رنه
جواب بنویسید و بهمین دلیل که نوشتم تجار و اعتبار
تلگرافی که نوشته بود قصد اثبات و محض [illegible] که در گرفتاری
و جستجوی قاتل تلگرافی با حاجی اسمعیل خان نوشته لفاً فرستادم
جناب جلالت نصابا کاغذهای مزخرف و موهن را
با قنسول و مسیو رنه بنویسند و بلکه از آن کاغذ که عرض
نوشته بود بهمه جنرال قونسولها بنویسید و مخصوصاً با قنسول
و مسیو رنه اظهار نمایند که این مرد با این تهور و جسارت
[illegible] کدام دولت است و [illegible] خان مأمور کارگزاری
نوشته‌ام که او را بگیرد و او را بخواهد اگر گرفت او را
[illegible] والا با [illegible] اطلاع دهیم و منتظرم
که او را از سیاسی تبعیت [illegible] و بهمین طور [illegible] خان
و میرزا [illegible] خان گفتم به میرزا [illegible] خان چه بنویسد
بطور [illegible] هر چه ممنون شدم از آن نقطه که [illegible]
و از وی [illegible] محبت [illegible] اطلاع [illegible] ممنون شدم
از آقا حسن [illegible] مرا از پاره تردیدات بیرون آورده
بر قرار ثابت و [illegible] که بعد از آنکه [illegible] مطلق
و [illegible] صرف راه [illegible] را

را خود مفتوح دیده و گوشها حاضر و آماده استماع آن نوع
مزخرفات بعلاوه دیگر هیچ ترتیب و لوازمی نباید حجت
(و بیرون کشیدن از آن اسرار پیچ خورده خویش) و عده فرموده‌اید
تا چهار ماه دیگر کمک نمایید که بنده را از قید حاجتها و عیالات
هزاره نشسته فارغ نموده و بلوازم استخلاص و شرایط حفظ اعتبار
پنج ساله خود مشغول گردم اگرچه آن برادر سالها است که در عالم
صحبت با فدوی قدم زده و البته بهتر از همه کس از خلق و خو
و طبیعت فدوی مطلع شده‌اید اما ممکن است که تا این درجه مطلع نشده
و احتیاط نکرده باشید که فدوی را باصطلاح اهل ادبیه
از آبات الضیم نموده ام و محض اینکه محض پاره‌ای ملاحظات نکردم
خود را بمهلکه‌ها و مخاطرات عظیمه انداخته و بغضب الهی
این دنائت و ضعف نفس را برخود هموار نکرده ام که
برای اینکه فقدان منصب را ننمایم و اکنون تا به و با مرا
در فقدان ثروت یا چه برادر از پاره دنیا دارها
که معنی و مفاد صرف حس عقل و ضعف نفس است برادرم
خاصه حالا که بیک ترتیب هر درجه که نفس رسیده ام
و دیگر نه حالت اصلاح طبیعت فطری و نه وضع
حالیه ام قضایی از آن دارد که زیر بار بعضی ملاحظات
بروم با دشمنی و عداوت بشر را نخواهم تنها در عزلت
(و ابتذال ده ساله عمر که رنجه)

الدنات
کرمات جمع الدنیه
وابی الضیم والضیم الظلم
بمعنی الممتنع عن القطیعه
غره ۱۳۰

کسی را حد و یارای این نبود که در دار الخلافه پاره‌ای نسبتهای
بی احترامانه عرض بدهد و حالا در دار السلطنه شیخ آقا حسن
جوانی هر رطب و یابس بخواهد می‌گوید و کسی نیست که دهان
او را خورد کند بگوید چه نامربوط میگویی بهمین است که ملیجکها
با وجود رسیدن بشر گرفته‌اند و چون شاه و پاره‌ای از کسان
فدوی می‌بینند که مزخرفات آن احمق هیچ نسبتی در دلها
نکرده از روی کمال خیرخواهی و رحمت از هر طرف در آنجا
بمقام رفع شبهه و مدافعه برمی‌آیند و از طرف دیگر
اشاره می‌کنند که فدوی خود بلوازم رفع شبهات و تصحیح
اثرها و اقوال و روایات آقا حسن بپردازم و حال
آنکه اقدام برفع این نوع مزخرفات و آن نوع
شبهات برای فدوی ناگوارتر است از استماع آن مزخرفات
و اگر بطور تصور نمیکنید که حرفهای در پیش ما تازه است بلکه
(داستانی است که فسانه هر انجمن است) و از هزار حرف
خبر نرسیده است و تکلیف خود را دانسته ام (حالا که پیک
و تلگراف بی‌زحمت است عطار که به بند دکان را) زحمت
رحمت عنایت نامه ششم ذی حجه ۱۳۰
برادر مکرم، کاغذهای سابق تماما رسیده و کاغذ آخر تا امروز
یکشنبه پنجم ربیع الثانی است رسیده

حقیقت این است که در نوشتن جواب کاغذهای سابق
شما تعمد کردم و در نوشتن این کاغذ آخر شما مضایقه داشتم زیرا که
کمال تمایل است که ضمیمه کاغذهای شما از اینجهت مطلب
راجع می‌کنند که اولاً المطلب فی حد ذاته مصدق و مسلم
نیست و باصل حالت و طبیعت و اعتقاد واقعی من
منافات کلی دارد و دلیلش از آفتاب روشن‌تر است
و قول است که صحیح نباشد شما اگرچه بقدری که در فن
انشاء و تسلطی که در تطبیق اشعار مثنوی دارید هر دو مطلب را
بجای دیگر جلوه داده‌اید لکن معنی و مفهوم همه اینها این است
و بعبارة اخری مطلب کذب است و چون شنیده‌ام
که صدق که آن درباره شما صبر کرده تلخ اگرچه خوش بود
چون شکر باری این صنف طبیعتم از تکرار مطالعه مطلب واحد
و نوشتن جواب موضوعی ملول گشته اقبال نوشتن چیزی
نداشت و حالا هم مختصراً بشما می‌نویسم که فی نهایت
با شما بنوع مودت خصوصی داشته‌ام و بنای مکاتبه هم
با شما بر پایه مطایبات بوده است و در آن ضمیمه هر وقت
بشما چیزی می‌نوشتم یا چیزی از شما مطالعه می‌کردم از روی
میل و رغبت طبیعی بوده است

حالا هم اگر میل مکاتبه باقی دارید همان ضمیمه را بگیرید و بروید
که بقول طبیعت نزدیک است و دیگر حرف کلمه حرف
از کلمه و منحرف از کلمه ثقات را که بعقیده من فاسد
و بعقیده من هوس با شما که صحبت شده‌ام بر زبان نیاورید
که مطلوب نیست و از همین کاغذ که مطلب را صادق
دانسته و جاده مستقیم و بی‌اعوجاجی شما عرض کرده‌ام برای شما معلوم
خواهد شد که تا چه درجه با شما در مقام صفا و بی‌ریائی و راستی
هستم این از دل باشید گوشت تلخ را توسط شما از دست
کوشش و اهتمام شما رقم او را اصلاح کرده و بنا معهود از درداد
ربوبیات جان می‌کند و حالا باید رفع [illegible] و [illegible] که
ربوبیات را وصول کنم بفرستم و خواهم فرستاد نیز
بیست و پنجم ربیع الثانی ۱۳۰۱

برادر عزیزم این پسته‌ها که از شما رسید و معلوم شد
که همانطور که در جواب استفاده شما را درست کاغذ دیگر
نوشته فرستاده‌ام شما هم از مضمون الجواب صحیح
غرام پرست شده و خیالات دیگر رفته است و حالا
لابد تصریح می‌کنم که آنچه من

در جواب استفتاء شما در مسئلهٔ کارخانهٔ کوه است و در سیر
تعریض و بر وجه کنایه و اشاره شما نوشته بودم که جواب
این مسئلهٔ غامضه را از آن شخص عزیزی که بیزار از پرنسیب است و
خوش و خرمی را به واسطهٔ جهالتی که دارد عبارت آنچه
سؤال نمایند و آنچه نوشته‌ام که ممدوح اکابر آفاق
و مجموعهٔ مکارم اخلاق است را از راه تمسخر و استهزا است و از جهة
قصور عقل است خلاصه نفهمیده بودم که جواب را در پشت
کاغذ دیگر نوشته بودم و شما هم با نکته‌دانی مطلب را ملتفت نشده
خیال دیگر کرده‌اید سهوی سهوی معفو است و دیگر حاجت
بگزارش نیست و حال عین همان کاغذ را که جنابعالیست در
او جواب نوشتم لفاً فرستادم از اظهار خرمی که نسبت به عزیزی
عدیم‌الکفو نموده‌اید بر مراتب امتنان افزود و میدانم که
نسبت با وقتا محبت دارید حقیقت این است که از تنگی
خیال لطفعلی در ارومی پیچیده است و روز منقلب تمام
انزوا) بهشتی است که بیتوته آمده و دلتنگ شده باشم از بی
کسی و عدم قسمت با ورود اشرفی از وطن منقلب شده و مگر
که اورا فرستاده باشم از قراری که نوشته اید ماهی لیرهٔ تومانی
مقتول مزدوری برای او تمام نمیشد چون میخواستم
این نوع لباسها علامت شماره

علامت شماره و هیچ وقت پوشیده است و لباس نظامی
مقتول مزدوری هم ممنوع و متروک است خواهش
دارم که از صرافت فرستادن آن بیفتید و اگر
فرستادن علامت حتمی را برای آقا لازم بدانید
بفرستادن چیزهای مختصر از قبیل مقراض و قلمتراش و امثال
آن کفایت نمایند لعنت خدا بر آن مجمع خیال
که مرا در پیش شما خجل کرد عجب کوه نادانی و بی معنی بوده است
حیف که آفتاب شما را او فلان طرف است چشمش را
کور کنم مقصد این از او گرفته میفرستم از قراری که نوشته
بودید درد دستی به شما عارض شده دستتان درد نکند
پنجم جمادی الاولی ۱۳۰۱

برادر مکرم مهربانا در مسئلهٔ دفع حمزه آقا از همه کس
و از هر طرف تهنیت نامه‌ها میرسید و آقا آنچه
نوشته بودید واسطهٔ الفت شمس العلماء دهبود و لطفی
دیگر نداشت (همه گویند سخن گفتن سعدی دگر است
همه دانند مزامیر نه همچون داود) بلی با اصطلاح
بیهقی کارستان فرو داری.

بزرگ او فقد او جهان را از او پر آوازه گشت و الحمدلله
که رشتهٔ فدای آن به ذات مثل رشتهٔ حیاتش قطع شد
و آتش فتنه که بالا گرفته بود با آب تدبیر فرو نشست کاغذ
دیگر آن برادر نیز که متوی و مؤید کاغذ اول و مشتمل بر اشعار
آبدار و پارهٔ مطالب دیگر بود دو روز قبل رسید و عذر
تأخیر در جواب تحریرات شما را خیلی وقت است
خواسته‌ام و مخصوصاً در این ایام عذر پذیرفته است
باصطلاح مرحوم سردار طالب شاه کو فرصت و گرنه
خدا گواه است که تعمد در تأخیر جواب نوشتن شما نکرده‌ام
در این کاغذ آخر نوشته بودید که رقیمه را که جناب معاون
در جواب شما نوشته ملفوف پاکت خودشان برای من فرستاده‌اند
چنین کاغذی نبود شاید چنانچه غالباً می‌شود در وقت
بستن پاکت فراموش شده است حالا هم فرستادن آن
لزومی ندارد که در صدق فرمایش شما هیچ شبهه لازم نیست
آنچه سابقاً نوشته‌ام که اگر میل با آمدن به جبلداغ
دارید بنویسید تا اسباب او را فراهم آورم آرزوی کمال
مندی نیست واقعی‌تر

واقعی‌تر بود و اما عیب کار و مانع اجرای این نیت
این بوده که از ابتداء الی یومنا هذا و ساعتنا
هذه هیچوقت میل طبیعی بآن زن در این مدت نداشته
و غالباً در مدارک معافی از این کار بوده و خود را عاجز
دانسته و می‌دانم و الله از شما سزاوار بهمراهی من و از شما
نوکرتر به اوفق کسی نیست و حالا هم اگر بدانم که باز
این زن سابق در اینجا مجبور خواهم بود البته می‌نویسم و بالاخره
میل و اصرار می‌کنم که شما را بفرستند و عجالتاً در مسئله
مأموریت علیه مراغه شرحی بمقرب الخاقان مشیر الوزاره
نوشته بودم و نمی‌فرستم که همان کاغذ را بملاحظه جناب
جلالتمآب صنیع اکرم امیر نظام برسانند و اگر واقعاً
با نظر شما که نوشته بودید عمل ضبط دیوانی را هم در جزو
امور کلیه لوازمات بکارگذاران سرکار ایشان واگذاشته
باشند حکم عمل علیه مراغه را بعهدهٔ شما صادر نموده بفرستند
و هر جوابی که رسید معجلاً شما را اطلاع خواهم داد حقیقت
این است که از خستگی که در کارهای جناب
این شخص بهمرسید خیلی دلتنگم

خیلی دلتنگ و افسرده شده‌ام و چون خویشان چند روز
قبل شرحی شعر برادر قات [illegible] نوشته بود این
جوابی نوشته لفاً فرستادم که تا در جزو نوشتجات حقایق
با سفارش مخصوص بفرستید عجالتاً زیاده از این زحمت نمی‌دهم
۸ شوال ۱۲۹۸

بطور کلی شاهزاده‌ها دلشان مرحوم علی‌آقا [illegible] که هر روز
منتظر است که چیزی را تعریف نمایند می‌گفت کار را
خراب است و هر شخصی را که منتظر است از روی تمسخر و استهزاء
علم و فضل نسبت به او می‌گفتند فاضل‌خان است و حالا
نمی‌دانم چه شده که این بطور در کشف اصطلاحات و حل
مسئله فاضل‌خان حاضر و موجود دارالسلطنه را گذاشته
از من سؤال کرده‌اند (سالها دل طلب جام جم از ما می‌کرد
آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد) البته در اینکار هم
از این جنس و رقم است بعد از این رجوع نمایند که مجمع
الکمالات فاضل‌خان است و مجموع مکارم اخلاق چند روز است
که احوالم ناخوش است و مختصر را با دردسر شدید نوشتم
که بکنید جواب کاغذ مرا بجواب که نوشته
۲۷ ربیع الثانی ۱۳۰۱

برادر مکرما

برادر مکرما بازهم از مطالعه نوشته آخر شما مسرت
و انبساطی کامل حاصل شد و جای کمال امتنان که
هر چندی یکبار بنوشتجات مطبوع بامزه جان‌دار
حقایق مرا مسرور می‌فرمایید باصطلاح فرنگیها تجارتخانه
قادر آقا مزد و کیسه‌های دوخته خالی مانده ایمزد جان گوی
می‌کند و از آنهاست که با آسانی به حضرت قابض
الارواح تسلیم نخواهد [illegible] آمدیم بر سر عزة الله خان به تصور
و تحقیق شما هر دو صحیح است اما پاره خوشگلها هستند که خیلی
تلخ و بد نوشته‌اند و آنچه که گوشی را از الکل [illegible] شما نوی
دست میدهند ندارند و این عزة الله خان شما هم از آن
جنسها و از آن رقمهاست و هر چه در اینجا همه خواسته‌ام
که نظر خصم را فریب داده او را منظور قلمداد هم نشده و از آنهاست
که سعدی گفته (شاهد آن نیست که موئی و میانی دارد
بنده طلعت آن باش که آنی دارد) این پسره ابداً
آنی ندارد و اینکه اسمش را تخفیف میدهم از این غصه است
که چرا بی آنست و [illegible]

پرسه که خوب بوکه نجابت داری مهارت هم شاهزاده
خانمت لباس کردی هم که با خاصیته مبهی و مشهی است
میپوشی اجزاء صورت هم فرداً فرداً خوب است قوی
هم برافروخته و رونی برافروخته با این تفصیل چرا انگشت چرا
بیخ بدل نمیزنی و بعبارة اخری چرا آن چیزها که هم از همه
شئونات و از همه حظ‌اش تکمیل میکند و دستی که جا نه گور نیز
در توانیت انکه هیچ داغ باطله خورده و رفته است
رفتم که از تکاری دستی به سقاه فیض اله بیک ما همه چیز
هستند از خود فیض اله بیک همه را با لبه و پاله که
و آبادی در آنها گذاشته اینهائی هم که از آن خانه
محترمه تازه بروی کار آمده اند مثل اولاد مرحوم میرزا
موسی نایب تو گوئی از جنس بشر نیستند و هر یک یکجور
هستند که ناجور و ناملایمند و طبع سلیم خاصه طبعی
که مقدم و معتبر انجز ناست از اینها رم میکند و بالاخره
چون دیدم که خر در گل در این مدت تا زده
و ناچار از مسلک و هنجاری که

که هشتم منحرف گشتم و با کمال تأسف از جائیکه نرسیده
کم بود عدول کرده رو براهی دیگر نهادم و گردیده را اختیار
کرده که تا چهار و پنجاه دیگر را سلمی خانم با برادری خوله
آمد که اسم شریفش عمر آقا خواهد بود و یا خواهری که نام
نامیش عایشه خانم و شاید که آقا میرزا موسی هست عزیز
فرمایند از خانه با هم در مدارک و تهیه کلد غنی
و چهار رقم گلدوزی باشید که مولود منتظر ما ترش بگلیده
زنانه فرمایشات و اظهارات خانم محترمه شما با زبان
ترکی و از روی کمال سلم که خیلی از بیانات فارسی کمال
بهتر و بدل نوکر بود و اینک بعقد مبارک و میمون :
هفده عدد اپیر بال خدمت ایشان فرستادم که بسیب
شما را با روغن چرب نمانند تا آن اگر چرب تر
ونرم ترش را برای خودتان نوشتم شب شنبه بیست دوم
ذیقعده است و یادتان این صفحه را تحریر کرده و السلام خیر ختام
حالت جناب امین کبرا را

خوب تشریح کرده‌اید یعنی در همین روز گذشته
که جمعه بود شرحی مبنی بر صلاح کارهای ایشان خدمت
جناب جلالتمآب امیر نظام نوشتم و گمانم این است
که خیلی مفید و مؤثر باشد ۲۱ ذیقعدة الحرام ۱۳۰۲

فدایت گردم باز قمی نوشته‌ام دو سه روز است پاره
تاخته بهم آقای فرمولدی در قوام الدوله وزیر داخله
و کمیته مملکت گوزبایان بقول مرحوم مغفور مؤید الدوله
که با من شکر می‌گفت (ملکا جهانگیرا ضحاکبها را
مسخرم ۵ ام که تو خود چه نام داری) آنوقت که :
میرزا عباس خان و خالی بوی ته مخلص و معتقد
بر کار بودم و بر صدر اعظمی و ریاست مطلقه برکار قول
گذاشته بودم حالا که قوام الدوله وزیر داخله و کمیته
گوزبایان محترم اسرار سلطنت فلان فلان هستند
اگر ادعای الوهیت کنند آمنّا و صدقنا کدام
احمق مطلق است جلالت شأن شما را بداند و لعنت
باد به آنکه ما فالی را انجیم حقارت ببیند و آنکس که تردید
داشته و نداشته که شان کدام

کدام یک از من و جناب ناصر الملک و جلالی بالدرایات
ساده و تجربیات بنده ناصر الملک را کجا می‌برند
(ما للتراب و رب الارباب) تو با ز نسخه و من
ماضعوه ضعیف) والله شأن شما بالدرایات و فنادان
دیگر هم لازم نبود زیرا که شما بر قم و تنجی باشیم هستید :
دست و پا گاه را تخت بنده شما محفوظ کرد و الله از جان
گوش بستر برای صدر اعظمی آمده بود و از حرکات و سکنات
و چیزهای مضحک مؤنسه و خنده‌ها برد به قول مرحوم مغفور
ما دکان مخصوص پاره فروش هر نوع حالات ایم اگر کشیده
بابت دل جانالی نشده مدارش محبت است لازم نبود مارا
با آن شدت زیر رکاب کشته مرحوم سرکاری را که نامه
غمی حکم بود بنظر انور حضرت ارفع والا رسانده‌ام و مخصوصاً
از آنچه معدن آقا نوشته بودید خوشحال آمده خنده‌ها و لذت
می‌برم گفتند مرحمت شما نوشتند که بتوسط حاجی محمد خان نظارت
خواهید کرد در باب عنوانات جعبه و کشف معاون
وزارتخانه زی فرموده بودید که کار را بطبیعت گذاشته و دست روی
هم گذارده اظهار خجالت می‌کنم اگر کار را بطبیعت گذارده :
و دست را روی هم گذارده بودم آذربایجان شما با نظام میرود
و شهر تبریز که آشیانهٔ الواط و اشرار است باین امنیت
نمیشد که با صطلاح عوام است

از آب بیمخته و عفونات جدید و کشف معادن و راه
سازی هم از این حرفهات که هزار مرتبه گفته و نوشته‌ام
و قرارنامه‌ها مبادله شده فایده بر آن مترتب نشده است
دیگر چه بگویم و چه بنویسم در عفونات جدید هم باعث
ازدیاد خرج است و حال آنکه هر یک خرج لازمی را
بعرض برسانم هزار جور خط میکشم و دستم میلرزد پس بهتر است
که هر آنچه را از من متوقع باشند و بهمقدار که قاچ زین را
نگاه دارم اکتفا بفرمایند چرا که آهسته رفتن و بمنزل رسیدن
بهتر از تاختن و بزودی افتادن است و اینکه فرموده بودند تمام
نوکرها را میخورم و لقمه از آن به همین جابالی نمیدهم
بنده نشنیده‌ام که این جابالی را با هر چه مرحمت اما بولایت
مطلقه علی علیه السلام که خوف آتش نخورده دهن برحرام
دبا الغرض که منظور باشد و تمام نوکرها ان را بخورم در عوض که
جابالی تمام ایران را باجمع صرف نماید بگذارید بنده هم شاگرد
هر رشته جابالی باشم و تمام اذیت‌ها ان را بخورم و دیگر از جان
فرصه نخواهند ۲۳ شعبان المعظم ۱۳۰۴

فدایت شوم رقیمه مشحون بانواع ملاطفت بندگان عالی
زیارت شد عجب است که در ادای تکالیف خدمت
خفه بغفلت و قصور معترفم و سرکار عالی باقتضای بزرگ منشی
دارند اظهار امتنان فرموده

امتنان فرموده و باین هم کفایت نکرده بفرستادن آغوزی
و برگ بر شرمساری و خجلت من افزوده‌اید (عاجزم از
ثنای تو عاجز آه اگر اینچنین بمانم آه) خوب حالا نفرمایند
ببینم باعث عنایت سرکار عالی بر این چه بود و اگر
باز با آن زبانها که خاصه وجود شریف است بفرمایید
پولتیک تخرج من بوده و بآن اعتبارهای ایام شاه
طهماسبی که مینوشتید محض تشرف بخدمت عاکفان
خلافت و تعیین [illegible] آن ملک پایان بطهران آمده‌ام
(مولوی باور ندارد این کلام) و باید بقول مرحوم مغفور
آصف الدوله را نشنه بگویند که برای چه تشریف
آورده و باز هم چه جور چیده و بعبارة اخری
برای پای کدام کاره کفش پاشنه نخوابیده خرچه و برای
کدام مارمهره خواب تازه دیده‌اید و از آنچه کاشته چه
درویده‌اید و اگر برای آبیاری و درو چیزی که کاشته‌اید
کومک [illegible] لازم شده باشد

باشید مخلص حقگزار اعلام فرمایند بعد از عرض این عریضه
که صورتاً شوخی و ظرافت و معنی بیان واقع و حقیقه
است از حق تعالی دو چیز مسئلت می نمایم یکی اینکه
در این آخر عمری بار دیگر نعمت ملاقات عالی را
باین مخلص کرامت و دیگر اینکه سرکار عالی را با حصول
سرافرازی و ارتقای مراسم بندگان آقای شاهنشاهی
و وصول انجاح هر نوع مقصود که دارند مراجعت به
دار السلطنه قوچان علم رفعت برافرازند بنده وجوده
فرات شوم بایک عالم آرزومندی و اشتیاق
می آمدم و کمال امیدواری داشتم که در منزل شریف خدمت
سرکار را دریافت خواهم کرد و در کنار ارس اول چیزیکه
سؤال کنم سلامت احوال و استقامت مزاج شریف بود
معلوم شد که تغیرات جدیدی اتفاق افتاده و از مرتبه
بکلی نقض فرصه له و محروم ماندم از درک خدمت
عالی متأسف شدم

افروزیدن
بنده با حسن
و افراض

و حصول این سعادت را بمساعدت وقت رجوع
کردم صحبت ما با شیخ الاسلام منحصر بمناقب و مکارم
اخلاق سرکار بود و در عموم این بلد هر کس را که دیدم از
سرکار ممنون و متشکر بود مختصری از کار و حال خود
عرض نمایم که پس از ورود به پاریس موجبات و مقتضیات
چندی روی داد که استدعا و اقامت خود را معذور
نمودم لهذا از خاکپای مبارک همایون استدعا کردم
مرا از این خدمت و مأموریت معاف فرمایند
استدعای مرا پذیرفته فی موقع قبول یافت در
رخصت انصراف مرحمت شد اینک میروم
و در هر جا و هر حال که باشم مخلص خیرخواه سرکار خواهم
بود و مستدعیم که مرا از مخلص واقعی خود دانسته و خدمت
رجوع فرمایند
ذریعه الیست که مرحوم امیر نظام نغفران
مآب مرحوم

مغفور علیین رتبت حاجی میرزا جواد آقای مجتهد طاب ثراه نوشته است

عرض میشود از زیارت رقیمهٔ کریمه حاکی قوت مزاج و مشعر
بر عدم لطف و حسن نظر جناب مستطاب عالی نسبت باین
مخلص بود انبساط و اهتزازی در طبیعت بهم رسید با آن ضعف
و ناتوانی که دارم بی اختیار برخاسته وقتی بود شکر
رفع تب در مزاج شریف عرض مینمایم و خدا را از صدق
آن شاهد می آورم که آنچه در خلوص و ارادت آن
شخص شریف باین شرح گفته ام از یمنی و از فیضی غرضی نیست
و خلوص طبیعی مخلص بجناب عالی بدرجه ایست که بقول مرحوم عالی
معتمد الدوله وجدانی است و در بیان نمیگنجد والقاب جناب عالی
ادام الله عظامه برکات را از نسبت بجوی که نمیگنجد متحمل داشته ام
و خدا را شکر مینمایم که با خلوص بالاتفاق موفق بالتفات
قلبی جناب عالی شده ام و از حق تعالی مسئلت مینمایم که مرا بادای
حق شخص شریف که مایهٔ مفاخرت ملت و شریعت ما
و مصدر هزار گونه خیر و برکت است موفق فرماید بمنه وجوده
فوالله که تتمه است خطر

ناظر باتش و آب نارنج کامی العیار مشرف خواهد شد
از تناول فرمودن آن انشاءالله رنجهای پیری و همه ضعفها
بقوت مبدل خواهد شد که سعادت همه آفاق در
سعادت تست زیرا رحمت منید هم

کاغذیست مرحوم مغفور حسنعلی خان امیر نظام بمرحوم مغفور مبرور شاهزاده فیروز میرزای فرمانفرما رحمة الله تعالی نوشته است

قربانت شوم دستخط مبارک را زیارت نمودم و از آنچه مرقوم
از وصول آن رقیمه دیگر که در خدمت نواب علیه عالیه سرور السلطنه
دامت شوکتها مفقود شده هزاران تأسف دارم اگر
در عریضه نگاری تأخیری و یا در عرض مراتب بندگی غفلتی کرده
باشم در مقابل خدمت بزرگی منه جان خور است قربان
حسن صباح پر بدگفته و جو مبارک حضرت والد را از خطر
عظیمی رهانده ام و پاداش این خدمت منتظر و متوقعم که از
حضرت والد مال احترام و نشان افتخار باین بنده
برسد و باصطلاح حضرت والد

پاداش و جزا و مکافات باشد

خوشا از این خوش بخت بنده که از این ورطه نجات یافته
و جان بازی من در میدان بندگی ثابت و محقق گردید دیگر
از حال و کار خود عرض نمیکنم به چه بر زبان خاطر میکنم و از چه کوه
و کمرها بالا میروم نه از آن کوهها که حضرت والد میرفتند
و نه از آنکه جناب قوام الدوله بالا میروند کارهای اتفاقیه
خرج زیاد و دخل کم توقعات بی اندازه مهمان داعیه
طلب اشخاص مفترض الطاعه و اشرار و الواط جری شده
باب روزنامجات مجهول و اشتباه کارها مفتوح گشته و غیره
و غیره که به تحریر نمی‌آید و در بیان نمی‌گنجد و باز هم حضرت والد را
تبریک و تهنیت باید گفت که از الطاف عظیم و بخشش بزرگ
خداوند شده و تهنیت دیگر باید عرض کرد به آن وجود پرشور
شاهزاده نصرة الدوله است که متملق و برباشیه نتیجه
و دقیق فرزندی حضرت والدت (مثل پدرش را
امید است از خدا آثار وفا اندرو امید دارد)
چهار روز قبل از صدمه روزه چند تلگرافی باش عارض
و لله الحمد رفع شده و غالباً با این بنده است ماشاالله
از سرور الملک خانم‌ها و آقاجان شرح و خجسته بانت
چه عرض نمایم میرزا عبدالوهاب را

را به حمیری اسکندران فرستادم و با کمال عجز حمیری تمام شده است

کاغذیست که بحضرت مستطاب اشرف امجد
آقا میرزا علی اصغر خان صدر اعظم اتابک دام اجلاله نوشته است

فرمایش فرموده بودند که ذریعه معتمد السلطان میرزا ابوالقاسم خان منشی
در تعریف است و اظهار نسبت و قرابت او را با مخلص
در نظر دارید و نوشته‌اید که والده بنده زاده عبدالحسین عموزاده
ایشانست و حق مدطلب حضرت جلالی بانوان است که نسبت
با ایشان التفات مخصوص نفرمایند و همه نظر به حضرت اسعد
امجد دام الله ولیعهد دام است ترکه از جنابعالی خواهش فرموده
با قضای تعصبی که در ترقی نوع دارید و با چاره‌ای راپرت پانزده
عقب نشانده اید در ترقی رتبه اتفاق آن توجه کامل بفرمایند
و او را از حضور مرحمت بدهید که خوش هم برای حکومت خان
میدهد و هم حکومت آرزو مندی ایشانست و حق هم است
که در عالم حجاج بن یوسف ثقفی بگوش نمیرسد و عیب است
بی زیاد عرضه نمیشد با ومی نویسد شرح حال خود را با و محول
کردم که با وجود طلاقت لسان و فصاحت بیان او مخلص
از چه عرض نمایم باعث زحمت جنابعالی است ایام مرحمت الله

کاغذیست که بامیر الامراء العظام اجل زین العابدین

حسام الملک همدانی نوشته و هی هذا

فدایت شوم از وصول رقیمه شریفه که متضمن سلامت احوال
و استقامت مزاج شریف و مشتمل بر کمال مرحمت و
مودت بود نهایت مسرت و انبساط روی داد در مسئله
امیرآخور نورچشم گرامی غلامرضا خان حفظه الله تعالی همانطور که
در جواب تلگراف جنابعالی نوشته ام در موقع شایسته و بطور
لایق و سزاوار بود از خاکپای مبارک حضرت اقدس همایون
والا روحی فداه استدعا شدم با اقتضای چاکر نوازی مطلق در
نسبت باین بنده و نظر بمرحمت مخصوصی که با کار مرحوم مغفور
حسام الملک نسبت بما دارند استدعای فدوی موقع قبول یافته
این امیرآخوری را امضا فرمودند انشاء الله تعالی مبارک و میمون
و بانواع سعادت مقرون و چون خواسته بودید که لوازم
این کار و تکلیف جنابعالی را در این مورد معلوم نمایم با ملاحظه
تخفیف مخارج نسبت بمخارج سابق شاهزاده کان سبب سیاسی
نواب مستطاب والا شاهزاده عبدالمجید میرزا
امیرآخور سرکاری و امیرتومان که با جنابعالی مودت مخصوصی دارند
صورت خرجی کمتر از آن ممکن

نبود در لف مراسله که شاهزاده امیرآخور بجنابعالی نوشته
فرستاده شد و چون ایام محرم در پیش است هرچه زودتر این
امیرآخوری را صورت بگیرد بهتر است و لازمست که جنابعالی
یعنی فرموده شال و انگشتر و سایر اشیائیکه باید علی الرسم
تقدیم شود از اینجا بفرستید یا بشخص معتبر روانه داشته و هزار
تومان قیمت آن لزکات و مخارج لازمه را هم بهر وسیله
که مناسب بدانید ارسال بفرمایید و فدوی هم با اقتضای
تکلیفی که در ارادت بجنابعالی دارم ساعت سعدی بعض مجلس
لایقی منعقد کرده عقد را بمبارکی قبل از محرم جاری نمایم و از
ارز ربیع الاول بانظر از لوازم عروسی و فرستادن عروس
بپردازیم اگر مناسب بدانید مخصوصی را از جانب نورچشم گرامی
غلامرضا خان وکالت بدهید تا در اینکه شخص با جمله
علمای دارالسلطنه برای اجرای صیغه عقد مرتب خواهد شد
مخصوص نیز یکی از علما را وکالت بدهد صیغه عقد را بمبارکی
جاری نماید یا بعضی را نواب شاهزاده امیرآخور
خواهد نوشت زیاده زحمت نمیدهم ۱۳۰۸
کاغذیست که مرحوم مغفور حاجی صدرالدوله رحمه الله تعالی

همه وقت مرا خدا گواه است که روزی تقصیر و شبی غفلت نکرده‌ام که از
سرکار شما یاد نکنم و بر دوری شما متأسف نباشم و اگر غیر از
ضرورت بودن سرکار شما در خدمت حضرت امجد اشرف
والا آقای عضدالسلطنه دامت شوکته العالی بود ابداً
راضی به دوری سرکار نمی‌شدم و امروز قطع هستم و حکم را نخواهم
سپرد آدم که البته در رکاب مبارک یار هم خواهند
آمد اینهم نشد و بر مراتب تأسف افزود انشاءالله امروز هم
تا چند روز دیگر با شیخ آمده یک دو روز در اینجا می‌مانم و شرفیاب
بخدمت می‌شوم با وجودیکه دانسته که خاصه خاقان است هیچ لازم
که در حوزه ضبط و نظم در کتابخانه و ترتیب امور متعلقه به حضرت
امجد والا آقای عضدالسلطنه دامت شوکته تا که
بیم و کمال اطمینان خاطر است که با وجود ایشان سرکار
شما همه کارها در آراسته خواهد بود

کاغذیست که مرحوم میرزا یوسفخان مستشارالدوله نوشته است
جناب جلالت نصابا نوشتجات میرزا محمد خان دیدم
واقعاً بسیار رقت‌بخش و اکاه است و دریغ است که با نظرها
افسرده و دماغ سوخته باشد

باشد با همین پستهٔ مشروحه دایر بر اخبار او را به وزارت خارجه
نفرستید و در ضمن با لیاقت او وزارت خارجه را
با اهمیت مأموریت او در بایزید و صورت معاش متذکر
نباشید و در مسئله طاهرخان بجرم اینکه در وقوع منازعه
فیمابین حیدرانلو و جلالیها در رفتن خوش و رویان کومک
بمعاونت حیدرانلوهای نظر کرد و بجرم اینکه نسبت بمیرزا
محمدخان بی‌احترامی کرده لدی‌الورود مؤاخذه بعمل آورده مخصوصاً
بمیرزا بفرستید که از میرزا محمدخان عذرخواهی نماید [illegible]

کاغذیست مرحوم مغفور حاجی محسن خان مشیرالدوله اوقاتی
که در اسلامبول سفیر کبیر بود نوشته است

فرامین شما نمیدانم اسمش را چه بگذاریم و اگر شخص عاقلی دیگر
دیده از ما بپرسد چه جواب بدهیم که با هزار ربط و رابطه
و با هزار مناسبات و مقتضیات به یک خبری نمی‌نویسیم و نه از
احوال یکدیگر می‌پرسیم (چنان آن عهد دیرین شد فراموش
پنداری خیالی بود و خوابی

بودم و پس خیالی خبر سیر او و شیدائی بود که فرخم حاضر
و ناظرم و می‌بینم که چه بساطی گسترانیده و چه نقشها
میزنید (او بدان حسن که جامه است بدل بود خلق
حیله‌ها دانه کردن چنین باب اندر) و دیگر شرفی نیست
که در علت مزاج و استیلای پیری و غلبهٔ ضعف و ناتوانی
حواس خمسه اش مختل و قوای اربعه اش ساقط محض حالت
کمال شایسته و تازه و شاداب اگر بگوئید نه و نخواهی
که شیخ خیلت بخرج فرهی قبول ندارم و عکس شریف را
در پیش جناب سعدالملک دیده‌ام و از خوب خبر
شده و اگر عکس مرا به منی قایل و معتقد خواهی شد
که قلب ما هست محل نیت باری و بهرجهت جاتم خبر داده
امیر نظام مرحوم بلکه تامه مجتمع العلاج از رنج این دنیای
فانی خلاص شد و با اصطلاح انظر فها خدمتهای
محوله با مرحوم محل حاله شد بردا و عذرا ناصورت بتقاضای
نوشتم - و مورد قبول نافذ است

حبه

گاهی میخواهم که خودم را طرف تقصیر قرار بدهم می‌بینم طبیعت
نمیخواهد زیر بار تقصیر برود و گاهی میخواهم خیالی را بغفلت و
فراموشکاری نسبت بدهم می‌بینم چندان حق ندارم و بی انصافی
است که مسلمانی را برک اولی متهم نمایم و برای رفع ابهام و الزام
که خیالم بکلی فارغ بشود و بتوانم در مقام محکمه بری است ذمه
خود اقامه حجت نمایم با اظهار السکوت مبارزات که مینویسم
محض حال (چونکه چون همه‌گونه در تور در کار) لله الحمد
اهتمامات حسنه و مساعی جمیله خیالی در دفع فتنه سابق و لاحق
شیخ عبیدالله که واقعاً حادثهٔ غریبی بود نتایج خوب داد
و در تقاضه رشته نظامی خیالی بپاداش الحمد خیلی کار و سردار
بود ان شاء الله تعالی مبارک است و چند انگه قلم جناب عالی در اعضدتمه
کار کرد کهنه شمشیر هم خدمتی با ناثبت کرد مخفی نبود که
سیف و قلم هر دو دستان قلم و دست بگردن یکدیگر زنند
روزنامه اختر حق گفت که تو بال افتاد و خیلی خوب بوده

از مالها و نوارها و ضایقهای

جوابی مبنی بر رد صریح و تغیر صادر شد دیدم که واقعاً موقع
نازکی است و مسئلهٔ شیخ عبیدالله علیه ما علیه در میان است
و ادارهای ما در نقاط متعدده پهن و پخش شده است و کسی
دیگر نیست که مسبوق کار باشد لهذا ناچار با تلگرافاتی که
واجب فوری بود رشته را نگاه داشتم و در استعفا اصرار کردم
تا شر ثانوی شیخ با آن تفصیل که اطلاع دارید رفع شد و بجز آن
بی‌نظمی و اختلاف در سرحدات و ادارهٔ ما بهم رسید
دیدم که ضرورت استعفاء فوری و آن تکلیفی که در اوقات رفتن
وارد بود رفع شد و نظر بموانع و مشکلات زیادی که در بقای
مأموریت محسوس و مشهود بود بلافاصله استعفای خود را جداً و قویاً
بخاکپای اقدس عرض کردم و تلگرافی به ارومیه و دارالسلطنه فرستادم
مطول ما در سه شبانه روز چاپخانه بود که در هر دقیقه هزار
بیت از دستگاه بیرون می‌آمد بالاخره تکالیف صرف
و انکار صریح فی غالب آمده مرا از کفالت امور نظامیه
که لذا مراتبش اقامت در تبریز بود

معاف

معاف فرمودند و نظر بعلاقهٔ خاصی که در انتظام ولایت سرحدیه
دارند بصرافت طبع و ارادهٔ علیهٔ همایونی ادارهٔ ولایتهای
سرحدیه را که عبارت از صاین قلعه و ساوجبلاغ و ارومیه
و خوی است از ملکیه و مالیه و عسکریه بعهدهٔ من محول فرمودند و چون
دیدم که دیگر چاره نیست اطاعت کردم و در اوایل صفر
بتبریز رفته شرف حضور حضرت والا ولیعهد را دریافته و بعد از چند
روز توقف در تبریز که همه را در هیأت رسمی بهم مرتب
کرده بارومیه آمدم که مرکز ولایات سرحدیه است و الآن
در اینجا مقیم و متوقف و با ضعف بنیه و علت مزاجی که
دارم بی‌هیچ راحتی و آسایش شب و روز با مشکلات زیادی
به تسویه و تمشیت کارها مشغولم تا چه پیش آید و چه قضا نماید اما
شرح حال و سرگذشت خود را اجمالاً عرض و ترجمهٔ اسم
ذریهٔ خود را از نسبت تا فرود فراموشکاری نشد تا همه کس خیالی
چه می‌کنند و گذشته را چگونه بدانند و ما از این سفرنامه بحکمت عنهم

کاغذیست که بحضرت مستطاب اشرف والا شاهزاده
مسعود میرزای ظل السلطان دامت شوکته نوشته است

قربان حضور مبارکت گردم مرقومهٔ مبارکه بتوسط نواب مستطاب جلال الدوله
شاهزادهٔ نصرة الدوله زیارت شد

و از ظهور مرحمت حضرت والد بر مراتب بندگی و فدویت افزود
شرحی را که بحضرت ارفع امجد والد روحی فداه عرض کرده بودید
زیارت نمودم مشکور و ممنون شدم خدا را که از اهتمامات چاکرانه
این بنده در انجام مودت بین الحضرتین نتیجه کامل بدست آمده
روز بروز بر مزید و باعث مزید افتخار گردد که حضرت امجد والد روحی فداه
از آنحضرت راضی هستند و از مرقومات تحریری و تلگرافی آن
حضرت نیز معلوم میشود که دلبستگی و تعلق خاطرشان بحضرت
امجد والد روحی فداه تا چه درجه است و بر هر کس که خیرخواه
این دو وجود مبارک است لازم است که بقای این مودت خالص
بین الحضرتین را از حق تعالی مسئلت نماید و برای این چاکر کمال
افتخار خواهد بود که بزیارت مرقومات مطاع و رجوع فرمایشات
حضرت امجد والد دامت شوکته سرافراز شود الامر الامجد مطاع
برادر عزیزا مدتی است از شما کاغذی نرسیده و من هم بواسطه
کثرت مشغله خصوصاً بواسطه رفتن بدار السلطنه تبریز فرصت
احوالپرسی شما را نداشتم حالا که مراجعت کرده و با رومیه
آمده ام نظر بکمال محبتی که نسبت بشما دارم این کاغذ را مخصوصاً
نوشته احوال شما را می پرسم خدا گواه است که در عین مشغله
کثیره هیچوقت از یاد شما غافل نبوده ام

بنظرم بهتر است عالیجناب خالم توجه شما بعهده است زیرا که بس علاقه و
خصوصیتی نسبت بشماها رسانیده ام و تحقیقاً می دانید که
در کارهای شما و اصلاح حال عامه اعیان و اهالی مرکزی با همه
آن ... لیره روپیه بودجه زحمتها کشیده ام و مقصود فراهم
آن زحمات و آن تدابیر فوق العاده الحمد لله که واقعیت و رفاه
حال شما بعهده و حالا هم خیلی بهتر است و خیلی میل داشتم
که در مراجعت از تبریز و مرخصی از حضور حضرت اقدس
اسعد والد ولیعهد ادام الله شوکته از راه ناب و ساوجبلاغ
آمده شماها را ببینم و بلکه تا شب عید در آنجاها باشم لیکن اوامر
علیه همایونی و مقتضیات امور اکنون و مرا از آن خیال و امنیت
و انتظام اوقات منصرف کرد و انشاءالله تا ده و پانزده
روز بعد از عید محض دیدن شماها و سرکشی آنجا خواهم آمد در
توصیه و سفارش همه شماها سابقاً و لاحقاً بفرزندی حاجی
اللهیار خان تأکید زیادی شده و مخصوصاً در حفظ حالت
و رعایت شما خصوص شیخ بابا و القاسم که البته از شماها اقرار رفتار
خواهد کرد و بر شما لازم است که شرط متابعت بعمل آورده و از خیر
خواهی و صلاح دید او تخلف نکنید

[illegible]

که انظار مرحمت فرزندی حاجی الله‌یارخان را از خود دانسته باکی
فرموده‌اید اثر آن را هم از خود می‌دانم

کاغذیست که مرحوم مغفور مبرور علیین رتبت حاجی
میرزا جواد آقای مجتهد طاب ثراه نوشته است

بشرف عرض میرساند از تلگرافی که مبارکه برحسب اشارهٔ علیه
همیونی نواده آن دستخط مبارک تلگرافی را که بجناب مستطاب عالی
شرف صدور یافته برای من فرستاده‌اید و اینک عین دستخط همایونی را
منضماً بجناب مستطاب عالی اعاده میفرستم و از مدلول آن مطلع شدم
چون از خارج و داخل و مخصوصاً از بعضی مخابرات و مکاتبات
و از بعضی تغارشات جناب مستطاب عالی چنان استنباط و تفرس
نموده‌ام که برای جناب مستطاب عالی سوءظنی بهم رسیده و شبهه عارض
شده که کار مخلص بر وقوع این اختلاف بی میل نبوده‌ام برای
رفع شبهه ضرور است بشهادت تعظیم و بذات پاک پروردگار قسم
یاد کنم که قصد و نیت واقعی و مدار رفتار مخلص در این دو ماه
برای بود که اختلاف را بطور خوش رفع نمایم و با اقدام
مختلف چاره‌جوئی کنم که این غائله را با اصلاح بگذرانم
و قوت نیست و السلام

و البته کمی و ثبات مخلص بر اجرای این مقصود بدرجه
بود که پاره‌ای مقدمات و تعرضات برضد وارد آمد چون
مسئله بوسایل مختلفه اهمیت کلی بهم رسانده کار از تدارک
و اصلاح گذشت و اختیاری باقی نمانده برای اثبات
حسن نیت خود و رفع شبهه از جناب مستطاب عالی پاره‌ای مطالب
بمیرزا هادی گفته‌ام که بجناب مستطاب عالی عرض نماید (و البته
عین منقول و کتبی) و حالا که دستخط مبارک همیونی
باقتضای وقت و مصلحت اینطور شرف صدور یافته
و تلگراف جداگانه بجناب قوام‌الدوله مؤید
این فرمایش شده البته باقتضای آن رفتار و بطوریکه
لازم است باجرای آن اقدام نمایند

ایضاً مرحوم مغفور علیین رتبت حاجی میرزا جواد
آقای مجتهد طاب ثراه نوشته است

بشرف عرض عالی میرساند رقیمه کریمه زیارت شد
از مراحم کریمه در جواب مرقومات سابقه روی عالم حال
تشکر را دارم و امیدوارم که حسب المقصود نظر نمایند
که ضمیر منیر جناب مستطاب عالی شاهد

صدق

صدق اخلاص و حسن عقیده سابق و لله الحمد این مخلص را
و از حق تعالی حصول سعادت شرفیابی خدمت را همه وقت
مسئلت می نمایم در چند روز اقامت دار السلطنه تبریز آقا
زاده گان معظم سلمهما الله تعالی نظر تابع و آنچه از بوالد ماجد
بزرگوار خویشان دیدندی ملاطفت فرمودند که مزیدی بر آن متصور
نیست و هنوز هم که هست شرمنده مکارم ایشان هستم
امیدم که خواهد ماند صاحب چنین پسر شده و اینها هم به رحمت
چندان چنین اثر در باب سلامت الدطاب آقا میرزا
عبداللطیف سلمه الله تعالی توصیه و سفارش فرموده بودند از ورود
وارد این شهر نظر بسفارشات سابق جناب مستطاب عالی
در رعایت احترام جناب ایشان غفلت نشده امروزها
هم که عازم مراجعت مشهد مقدس است روانه کردن
ایشان کوتاهی نخواهد شد و برای مخلص سعادت عظمی است که
با انجام فرمایشات و مرجوعات جناب مستطاب عالی موفق و مکرم
نموده عرض دیگر ندارم آقا زاده گان عظام سلمهما الله تعالی را
سلام میرسانم معروضه شهر صفر ۱۳۰۱
کاغذیست که بجناب جلالتمآب آقا میرزا محمد
خان وکیل الدوله دام اقباله نوشته است

نمره

۹ بتقریب آقا عریضه قبل نوشته بوده که حضرت اجل ارفع والا
آقای نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ روحی فداه مقرر فرمایند
که عکس خودی از حضور حاجی میرزا اسمعیل سررشته دار فوج خاصه ندارم
که فقط و عوارض او و فرد جواب نوشتم حالا که منظور
است چون عزیمت خواد بود السلطنه تبریزی و مانع نوشته
که دارد ممکن نیست عکس او را فرستم که بنظر مبارک
حضرت والا برسانند یک قطعه عکس او را با انضمام پنجاه
تومان بکاغذ تجارتی لفاً ارسال و عرض که تقدیم حضور بنظر برسانند
و مستدعی بشود که او را از خرج در خدمت ... معاف فرمایند
و هر کس را او لو عالی دارد مقرر فرمایند با ذر ...
آمده اینجا آرزوی حاجی ... رسیده که در اتفاق حق خواهد
۱۳۰۱
فرمایند ... میرزا حسینخان از کثرت حقشناسی و صدق دوستی
که دارد در رنگ ها من و در شهرها او زیر پیش پرنان
پرنان آید همی) با حالت ... خویش را از قرار
در رحم خمسه ... رسانند و حق ایشان ... که از این زحمت ... در خود ملا
ملاحظات کنیم ... و تدارک این زحمت در خدمتها
و امانت و صداقت سابق او را

ما مدرس ... در ما بین ... بهمن ... ۱۵۰
سه ... بداحواله

بشما حواله کنم و شرح اینکه یکی از اقارب خودم را بشما بچه باشم
او را بشما میسپارم که از هر جهت حامی و مقوی او باشید احترام
او را رعایت نمائید در عمل دمات که جای خود دارد
در حکومت اسکو و دهخوارقان هم باید قدرشناسی بعمل آورید
میرزا محمود خان پسرش هم جوان بسیار قابل است و انصافاً
در ترقی اشرار دهخوارقان خدمت عمده کرد و مخصوصاً به
حضور مبارک عرض نمائید که آن اشرار را با سالی قرض
نفر نمایند والله باز هم اشرار آنجا را جری آورده باعث
اختلال آن نواحی خواهند شد و باز هم در سفارش میرزا
حسن خان در رعایت احترام او تاکید کرده

فراموش نشوم مدتها بود که انتظار رقعه سرکار را داشتم و در حالتی که
خودم هم مدتی بود ذریعه نامه و ذریعه نوشته لهم محض را که
دستخط کلام و نکات بزرگی که بعمل و در این اثنا دل چسپ
وضع که امکان نقشهای عجیب و رنگهای تازه روی کار
آورده بود رقعه مرحمت نرد هم ذریعه خانه بالا رسید و نقش
نکات مرا باطل کرد و آقا روزگار را دیدید که چه اثر
چیده و چه بساطی برچیده و نقول

قایم مقام چرخ بازیگر از این بازیچه‌ها بسیار دارد و حالا هم
بنده هم کم از ماضی معلوم و یا از حال بنویسیم و یا از استقبال خبر
بدهم ما خلقی که گذشته است و هر چه بخصوص و هر چه شده همه را
دانسته و شنیده‌اید حال با نقش و نقد صورتها و صفحها و نظر
با عبارات معموله متداوله و نه خوب حرف در استقبال است
که ظلمات بعضها فوق بعض بنظرم می‌آید و با هزار دلیل موجه
ثابت میتوانم کرد که کفایت این امر از طریق عقل خارج
است و برزخها و کوه و دریاها در پیش است که طی کردن
آنها کار حضرت خضر است و هیچ همان چشمه خورشید
جهان افروز است که همی ناف برارا که عاد و ثمود
ریشه آنها را باب برساند و بنیان آنها را زیر و زبر کند
و بر صدق این مطلب شاهد نقدم اوله خود سرکار است
دیده آمده بر سر مان چه آمد و شاهد دیگر حالت مرحوم
امیر نظام است که با آن تصدیقات با آن اقتدار و آن
اعتبار که برای خودش بدست آورده بود عاقبت سرکشی حدت
و بالاخره عزیمت طهران بود و میتوانم بگویم و ثابت
نمایم که کثرت اشتغال و خیال و در ماههای آخر در این کار
برای ایشان باعث سکته و حادثه ناگهانی شد باری چون
که تاریخ هفت سالم ام و مخاطرات و محذورات را می‌بینم
و با آنکه حصی در افق و همعنان شده‌ام و در زمین تا آسمان
از هم جدایم و علاقه بر سایر مشکلات

سیدون خیلی بنویسم بقین بعضی را و در ... ورود ... وضع ... است

عادت طبیعی و سبک و سیاق بالفطره ام بپاره وضعها
منافات کلی دارد و سرهم رفته کم کم عقل و قانون و تجربه
و اقتضای حکمت در تدارک و تهیه استعفا و استخلاص و اگر
سرکار شما موید اند و آن تجربه‌ها را کافی میدانند
بسم الله هر وقت و هر موقعی بطبع برسد عمل بهتر از این نیست

محمد و ماه‌ها این کاغذ شما را یعقوب خان دیدم حق و صدق
این است که بر محبت من از شما افزود و خدا را بشهادت میطلبم که
همه وقت در مقام رفع دلتنگی شما بوده و میباشم و ابداً از ترک
این تکلیف را قبول نخواهم کرد در مسئله (ناچی) و اشتباه [illegible])
تا هر درجه که خواسته باشید نسبت بشما تقویت خواهم کرد حکم را
هم نظر که سفته کرده فرستاده کلیه نوشته‌ید یعقوب خان نیز هر دم که
همه وقت حاضر خدمت الملازم باشد

عالیجناب ملا عباس اظهار صحت و عزت و عرض
مطلب با سجع و قافیه لزومی نداشت و اگر بدون تعقید و عبارات
معمول لوا[illegible] کافی بود حالا هر مطلبی که دارید بتوسط نواب مستطاب
والد شاهزاده نصرة السلطنه امیر دیوانخانه اظهار و این نوشته را
همراه نمایند که مطالب جانب شما را وصول خواهند داد
نواب مستطاب والد شاهزاده نصرة السلطنه امیر دیوانخانه عدلیه
انشاءالله ملا عباس اخلاص خیلی مستقلی نیست

خود را تکلف قائلند است و شما بینه مطلب او را دریافت که
منظور داشته رسیده که و احقاق حق بشود ۱۲ شوال ۱۳۰۷
معتمد السلطان همیشه و هر ساعت با شما کار دارم و اگر کاری خوش نباشد
شما غرض شخصی خواسته باشید راحت نشود و امروز هم از آنجمله است
که با این خیال داشتم بنویسم که اینچه اختلاف دستور العملها مشغول
باشم و رنجش شما هم محض آنکه شما امروز را موقوف کنم و انشاءالله تعالی
از فردا باید مشغول با تکفار باشید

بشوند اید وستان اندستان) که نواب مستطاب اشرف والد کار
عظمت مدار و شاهزاده والدتبار حاجی بهاءالدوله ترتیب اول
و بیس قوشن آذربایجان دادم چند ماه قبل که بقول مرحوم
شاهزاده نادگان شش ماه از دارالخلافه مأمور شده به دارالسلطنه تبریز
تشریف آوردند از رقم این حروف و سواد این اوراق که
مخصوص در سنه سرکار ایشان است بخواهش و همه بنویسند
[illegible] که باصطلاح مرحوم مغفور مؤید الدوله هفت سین از
(سرو سینه و ساق و ساغر و ساتان و سیم و سیرن) ممتاز و بعبارة
اخری این باشد که کرش رستم و شیر نخره و قلندر لطف خان
باو عرضه کند بنویسد شکر نعمت خدا را

که بعد از یکی و ۱۲۶۰ می کرد پیشه مقام اخلاص بود با کمال این خدمت
شکر کرده ای خدمت سرکار ایشان فرستادم که نه تنها در اثبات تمام
بلکه منظر اقسام حیوانات چهارپا و در مقام خوش از عجایب مخلوقات
بود زیرا که گوشش مثل گاو و چشمش مانند فیل و گردنش نظیر زرافه و
کفلش شبیه [?] و دمش عدیل شتر و از عدم مایل [?] بعضی آنها را در آب
ممدوح و بقال تنگ دانسته لکن گوشه پیشانی و پیچ بینی و دق
سیاه داشت و عدد دهر این جامع امتیازات دیگر بود از جمله
از کثرت نهر از هر چیزی اگر هم سایه خوش بود رم می کرد و بعضی اوقات
صاحبش را از احتیاج باعث مشغولی شده در هر دقیقه شصت دفعه
سمندری می زد و از بس بوریغه و خوش راه بود از طلوع فجر تا
غروب شمس با نهیب رکاب و زور قمچی بقول ترکها اکاق یک
سیر شرعی طی مسافت میکرد و بهر نهری که میرسید با حال اینکه
صاحبش حاجت نعل از تمام دارد دیگر به در آب میخوابید و بعضی اینکه
یک چشمش سر بالا نمی افتاد به ملاحظه اینکه مبادا از آبش
در چشم برسد مثل یخ بر زمین ریخته میشد و قوم از قوم بر گشته
زبان حال می گفت دیگر مغز من زنی و گردنم که من از جای خود
نمی جنبم و با اینکه نواب والد صاحب ایشان بر نوبت اوصاف
مرقومه و اوصاف مطرانا

غنیمت

غنیمت شمرده مقدم او را گرامی داشتند و بازآوردی
فی الفور قید این کره نامدار اصیل برای ثابت فرمودند و او را
در حلقه اسبان خاصه خود قطار نمودند و البته نکته سنجان قیاس
متوانند کرد که اسبهای دیگر والد چه شان و مقامی
داشته اند که این کره دره الصدف و واسطه العقد
و شمس القلاده آنها واقع شده است و اما فرمایش دیگر
نواب مستطاب والد خدمتگار که دیدی بود که تا در عالم تصور
و خیال خوش آن او را رب النوع و ملکه آفاق فرض کرده
و در فرستادن آن لعبت موهوم تا کنون به مبلغ فرموده بودند
اگر چه غیرت فن بواسطه جهد جامعه گردیده است از قبول
این تکلیف اقناع داشت که دختری را بسمت کنیزی
و بعد آن خدمتگاری برای نواب والد بفرستم اما نظر
بفتوی و بنابر اظهار مرحوم حسن خان شاهسون وقف
خود را بر لطف تفحیش را در نظر دارند بعضی نتایج و تبدیل نژاد
طوعاً و کرهاً خود را راضی نمودم و چون اینکار راجع بود
مکری بود بعهده الله مراد سیف الدین خان حاکم انکا موکل
نوشتم که هر چه زودتر دختری خوب بفرستد مشار الیه بعد از ۱۲۶ ماه
حسنا دختری فرستاد که رشک ماه و غیرت آفتاب
بود و هیچ از صورت حال و وصف جلال او این است
که سرش کچل و چشمش احول و صورتش

وصورتش آبله دارد و بقول سعدی لب زبرینش از بینی
درگذشته و لب زیرینش بگریبان فروهشته دهانی فراخ
..... و دندانی زرد و چانه دراز و بدنی لاغر و قدی عنید
فعلی و تعفنی و قیافتی چشم بد بچنین لعبتی افتاد دریغم آمد که
ولایت مکری از این آیه حسن و مایه جمال خالی ماند و این
گوهر گرانبها بدست حاجی بهاء افتد لهذا او را
با صد عزت و جلال مرجعت دادم وبرای سلامت سفر این
شعر را بگوش او خواندم (ع الصباح بروی تو هر که برخیزد
صباح روز سلامت بر او مبارک باشد یکی چنانم تو در صحبت
تو با نیستی ولی چنانم تو نی در جهان کجا باشد) بالقصد سلامت
مذکور سرکار و الدفعظ باشند تا انشاالله دختری دیگر
بخدمت سرکار ایشان فرستم تو چون واجب بود عرض
شد ۲۹ ربیع الثانی ۱۳۰۱ مخلص حقیقی

کاغذیست که مرحوم مبرور حسنعلی خان امیر نظام
بمرحوم حکیم الهی نوشته است

روحی فداک ای محتشم بسیک لبیک یا صنم ای روی
تو شمس الضحی و موی تو بدر الظلم) همانا در مملکت ما
قیامت دیگریست که یفر المرء من اخیه وصاحبه
و بنیه شاهد بر عبدالله جعفر است

که یار خاطر حقشناس و یار شاطر منش قبله گاه (آسمان بار
امانت نتوانست کشید قرعه فال بنام من دیوانه
زدند) فحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا ای
مظلوما مجهولا هر چه هست در حضرت حکیم است و از
شاخسار حکمت روئیده است (باران که در لطافت
طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره زار
خس) گلی بوستان حکمت جناب آقا میرزا شمس الدین است
و اگر میرزا عبدالله خار است گو باش که گل بی خار میسر نشود
(گل بی خار جهان هم صاحب نظر نه) و آن شخص شریف چو
حضرت حکیم ادام الله برکاته است و نظیر ندارد
بنده دیگر مرحوم فرمانفرما نیستم که در نوشتن عنوان قرار کنم
شعری بخرج جناب عالی بدهم قلمکار نمینویسم خداوندا می
نویسم و اگر خواسته باشم شعری را عنوان قرار بدهم
این شعر انوری را مینویسم (صاحبا نه فلکا هم نه حرا ارکم
را مدحت از وصف فزونست چه جای لقب است)
باری و محرومی از خدمت جناب عالی همه وقت از
غم رنجی عظیم است خاصه اینقدر که نگاره تنها هستم و دل
وانسی با چند دارم نمیدانم تکلیف ها را از تنها که گرد
برای بنده فرستم بهم که برحسن

توجه جنابعالی نسبت به شما هم بزرگی بود و در هر یک از آنها هزاران
شکر دارم (مثنوی از تو هزاران شکر داشت بر شما چه کهنا
برفت است) عجالتاً از ارمغانات مازندران قدری از مرکبات
که این اوقات بسیار عزیز الوجود است بحضرت حکیم سلمه الله تعالی
فرستادم تا مرغ و ماهی برسیم و تقدیم نمایم خانواده و اهل البیت را
علی العموم سلام میرسانم و زیاده خاطر شریف را زحمت نمیدهم

فدایت شوم بنظرم می‌آید که اینهمه آه و ناله و داد و فریاد سرکار شما
از این است که روزه را مقرر فرمودید (اما از ترس نمونه خندیدن)
و فرمودید بیچاره و ملک سکینی و آن الملک بیگناه را از زیر کتاب
کشیده بهیچ رحمت و ادای فحشهای سید بیچاره شد خبر رو فان
سرکار فرمودند و ملک و آن الملک را بکلمه شریفه لیس
منزه نمودید للانتظار روزه گرفتن بر شما حرام است شارع مقدس
این روزه را برای تهذیب اخلاق و توجه مبدء و رعایت
مواسات بر ما فرض کرده اگر بنای شما بروزه گرفتن و فحش
گفتن است از طرف شما امانت روزه را بخوریم که هذا اقرب
للتقوی و اگر میترسید که آقا بیک با آن حضور شوم مشوش
شما را تکفیر نماید هر روز آنجا تشریف آورده با بنده در ناهار
مختصری راحت فی وراء حجاب شرکت نمایید و دیگر
برضا و در دل عاصی شما نشوم و گومان

محترم را دشنام ندهید و بنده هم دو روز است که خیلی بد حالم
و کارم زحمت دادن طول از آن گذشته است زیاده عرضی ندارم

فدایت شوم دیروز سرکار قبله گاهی آقا میرزا علی سلمه الله تعالی
با دسته در عین بنده نوازی بعیادت بنده تشریف آورده وارد
رقعه را که در آن چند روز حضرت ایشان نوشته بودید ارائه فرمودند
و بنده را محرم و معرض تعرضات سرکار قرار دادند خواهم دیدم چنین
اختلاط نمودم که سرکار از جای دیگر دلی انباشته داشته اید و آقای بیچاره را
عرضه اعتراض فرمودید و گرنه انصاف را ساحت قدس جناب آقا
از این تهمت‌ها و تصورات بری است و آنچه تصرف و ملوکیت با ایشان
نسبت داده اند عاریند و هیچ گمان نمیرود و باور نمیتوان کرد که آقا جناب
آقا منتشر مال موروث و یا مالک ملک خراسان ارض شده بقدر جوی
از قوت مخصوص خود کفایت نمیکنند و با چشم حقارت در آنها نظر کنند
پس اعتراضات سرکار مسلم نشد و جای آنست که تشریف هم
از این حاشیه بمهد رقعه الذی عذاری بپردازیم و خاطر جناب
آقا را از این رنج فارغ نمائیم

فدایت شوم این حبیب . فلان کاری که است که گمان اشتقاق
و مناسبت اسم منحوس او از همه اجناس صرف نظر نفرمایید بابایی
حبیب مکروه چه رسید یاد گرفتم

و تأکید کنم آنچه را که تدقیق برده بود رفت حاضر که باقی بیک
لمعهٔ نور و حالی که طور است تسلیم نمایند دیروز پیغام کرم بندگان آقا رسید
رسیده اما چون وقت گذشته بود عذر خواستم و از قسم شنیده‌ام که در
غیاب من خیلی مد لطف فرموده بودند از اعراض خوانین محترمه بنده
هم تنگ‌تنگ اقدام که در جزو بیت و نهم مشغله دارید زیرا که در نوشتن
چنین و امثالهم که باشند ده اید و چون هفته بهفته و ماه بماه کارها را
نمی‌بینم معلوم میشود که حدس حضرات صحیح است (در کوی تو معروفم
از روی تو محرومم) باشد که ان شاء الله فوراً مشرف شوم و بتوسط آقا
بیک مسلم الله تعالی بحضرات سفارش نمایم که بغلط نیفتند و از
شما ربط دارند و اگر کتب در اینجا ماند عیبی ندارد کم کم حمل معه است ۲
فراموش شدم چند اسم از ظهور مد لطفها و صدور رقیمات و وصول
هدایای جناب جلالتمآب عالی تشکر دارم از تأخیرم در عرض جواب
و اظهار مراتب ارادت روسیاه و شرمنده و خجلم و چیزی که
مایه تسلی است که تقصیر و تأخیر در ذریعه نگاری از قصور ارادت
و طریق غفلت نبوده و تکیه و اعتماد بعفو و اغماض جنابعالی بار گرامی
خصم دست بهم داده مانع ذریعه نگاری و مایه خجلت و شرمساری
شده است و تشکر حضرات اسم نیکان حضرت صمیم (کجنب لذکرکم العواطف)
ثابت و راسخ است و تغییرپذیر نیست

و بعد از

و بعد از تمهید معذرت و اظهار مراتب ارادت جناب جلالتمآب عالی
را بوجود نور چشم مکرم حسنی که از هر جهت قابل و لایق است تهنیت
میگویم و امیدوارم که خداوند صاحب چندین چنین پسر شوند و آنها هم
هر یک صاحب چندان چنین اثر و با اقتضای لیاقت ذاتی و آثار
رشد بحمد الله از ناصیه او پیداست از ذوی ملکوت مرتبه
و اکنون مرا آب و تحریر تو قبال کرده‌ام و ان شاء الله
سه چهار روز بعد از عید نوروز که ان شاء الله تعالی از جناب جلالتمآب
و همه خانواده جلیله مبارک و مسعود است روانه می‌نمایم
(باشد که صبح پیش بدمد کاین هنوز از نتایج سحر است) از کار و حال
مخلص سؤال فرموده بودید با عمری بهفتاد رسیده و تن به تحلیل رفته و قوای
از کار افتاده با مشقتی که جناب جلالتمآب عالی بهتر می‌دانند
به خدمت پر زحمت و کارهای پرخوف و خطر لکن بی پایان
مشغولم نه پای رفتن و نه جای ماندن که مبادا کارش بنیکو نه بمقصد
و با همه موانع و مشقت بحمد الله تعالی تا امروز به نوعی راه برده‌ام
که عیب و نقصی روی نداده عاقبت را از حق تعالی مسئلت
می‌نمایم چندی قبل شنیدم که جناب جلالتمآب عالی از عیادت حاجی
آقا بزرگ دولت‌آبادی بجناب خواسته‌اند در ۲ موقع مخلص خواستم
که انجام این خدمت را مخصوص خودم قرار دهم اما در تبریز هیچ جناب
خوب بدست نیامد حتی از اردبیل هم خواستم ممکن نشد لهذا بمسکو
رجوع کردم و امروز نامه مطالبه کتاب

جناب عالی

تمام زحمتم بوده با همین پسته ارسال خدمت شد و امیدوارم که بدقت
و پسند جناب جلالتمآب عالی به محض قرائت خود به قبول آن سرافراز
فرمایند که به مصدع نشوم و همه اوقات مترصد وصول
رقیمجات و رجوع فرمایشات هستم ۲۰ شهر جمادی الثانیه ۱۳۰۶

عریضه ایست که باعلیحضرت شاهنشاه شهید اعلی الله درجته نوشته است

تصدق خاکپای جواهر آسای اقدس همایونت شوم دستخط مبارک
زیارت شد امر و مقرر فرموده بودند که دنباله اقدامات در پیشرفت
در کار شاهسون و نظم الکا و دادرسی قطع نشود تصدق خاکپای همایونت
شوم این جان نثار از تصدق سر شاهنشاه تکلیف چاکری و عبودیت خود را
میدانم و در هر امری که پای او در مصلحت دولت در میان و مقرون
برضای خاطر مبارک است سر و جان و مال خود را نثار می‌نمایم تا پای
مصلحت بزرگ دولت چه رسد که متضمن هزار مدخل‌ها است و در عهده
میرزا اسدالله خان نیست که اگر برادر صلبی و بطنی خود جان نثار باشد
ابدا حمایت از او نخواهم داشت و سرهم رفته دنباله این ترتیبات را
از دست نداده و نخواهم داد ارادهم مصطفی قلیخان امیر تومان رفته الی الآن
در پیشرفت خدمات مرجوعه باو ساعت بساعت و دقیقه بدقیقه
تقویتهای قولی و فعلی و تحریری نموده با وجود آنکه و خواهد امروز این نوع
تقویت از تکالیف لازمه چاکری جان نثار است و بتاج و تخت
شاهنشاه روحنا فداه که حضرت احمد دولت

دست توکلت نیز بطوری خاطر خود را مصروف تکمیل این ترتیبات و تقویت
امیر تومان فرموده‌اند مزیدی بر آن متصور نیست و در صورتیکه خود را در خاکپای
اقدس مسئول نظم و امنیت الکا و دیگر آنها مکلف و بالضروره دنباله
این ترتیب را از دست نخواهند داد و با نقطه آخر در تکمیل انتظام و امور
و موجبات امنیت الکا کوشش خواهند نمود و با آنچه از اردبیل امیر تومان
باردبیل رفته آنچه لازمه بود باو دستورالعمل داده و تقویت نموده و آنچه را
خواسته مجری داشته و آنچه نوشته همه را تصدیق و هر کس را که او دست
بسته باو فرستاده‌ام از جمله جعفرخان امیر پنج شاهسون اردبیل را دست بسته
برای او فرستاده‌ام و عبارت تلگراف که در این باب کرده‌ام و
این است (محض انتظام و امنیت و مرحمت بنده وی که جعفرخان را
حبس فرموده روانه فرمودند خداوند سایه تان کم نفرماید) چند روز قبل
هم که نفر که خداوند طول کلبعلی با خانه و کاشانه مجتهد رفته بودند
به هر تدبیری که بود آنها را بیرون کشیدم و مغلولا برای او فرستادم و عبارت
تلگرافی که در فرستادن آنها زده شده این است (تلگراف سرکار
اجل در فرستادن بیگ آقا و حاجی شفیع الدین در نظر فرخی شهر اردبیل
زیارت شد از این مرحمت جناب اجل عالی رفع نگرانیهای چند
ماهه فدوی شده و جای هزار گونه تشکر خدمت فدوی دارد) حکم عزل
و احضار میرزا اسدالله خان را هم در همان ساعتی که دستخط مبارک زیارت
شد بدون هیچ ملاحظه بعهده او فرستادم و در این باب نیز تلگرافی
برای اظهار کمال تشکر و رضامندی ارزاد

لذا و رسیده و از قرار معلوم خود امیر افغان تلگراف که میرزا اسدالله خان نزد او

رفته و مفهوم تلگرافهای امیر تومان این است که خود او در مقام اصلاح امر

و رفع رنجش از میرزا اسدالله خان است و مقصود از این جسارت و اطاله این

عریضه این است که در خاکپای مبارک مشهود و معلوم بشود با آن ملاحظاتی

که هست و خاصه با مأموریت این جنرالی به تازه وارد دارالخلافه شده [illegible]

ترتیبات از دست ملک زاده شده سهل است در تمکین آن لذا زمره اهتمام [illegible]

خواهد آمد از جانب حضرت والد نیز درین [illegible] برای امیر افغان [illegible]

و در سال [illegible] الامر الامر اقدس الله علیه مطاع زیاده جسارت است

عریضه ایست با علیحضرت اقدس شاهنشاه مظفرالدین شاه

قربان خاکپای مبارکت گردم آرزو و آمال دائمی فدوی این بوده که در اجرای

مراجع باستان مبارک حضرت اقدس والد باشد مصدر خدمتی

شود تا این اوقات که فتنه غیر مترقبه عبیدالله و طوایف اکراد

ظاهر شد این چاکر با وامر علیه همایونی با یکهزار نفر فوج [illegible] و چهارصد

و پنجاه نفر سواره به دفع آن مأمور شد و در حالتیکه هیچ نوع تدارک حاضر

نبود فوج و سواره را با کمال تعجیل حرکت داده و از راههای سخت صعب

غیر معمول عبور که خود را متعجلاً بار دوی نایب [illegible] بعد از [illegible]

[illegible] بلافاصله و متعجلاً با اتفاق امیرالامراء العظام اعتمادالسلطنه از [illegible]

حرکت که منزل بمنزل با نظم و ترتیب شایسته بقدر [illegible]

قصبه ساوجبلاغ آمدیم و نظر به [illegible] مقدماتی که ترتیب داده بودیم

از یک طرف [illegible] جمعیت عبدالقادر

پسر عبیدالله و حمزه آقا از جهات اردوی منصور متفرق گشته

پسر عبیدالله از حدود [illegible] بسمت [illegible] و حمزه آقا بطرف منگور

فرار کرده رفتند و از طرف دیگر همه علما و مشایخ عامه و معارف

و مساکین قصبه ساوجبلاغ با کمال ضراعت از در اطاعت

بر آمده با میل عفو و رحمت شاهانه خود را باردوی منصور انداختند

و بالجمله از میامن اقبال علیحضرت قوی شوکت شاهنشاهی و مدد

بخت حضرت اقدس والد بنده الطاف [illegible] و حرکت این

اردو شهر ساوجبلاغ مفتوح و سرحدات این ولایت از وجود

نحوس اکراد صاف و از این نقطه تا حدود میاندوآب لوازم امنیت دار

شد و انشاءالله تعالی [illegible] امیرالامراء العظام

حاجی صدرالدوله را با یکفوج سرباز و [illegible] چهارصد نفر سوار در قصبه

ساوجبلاغ مستقر ساخته به شرایط حکومت پردازد و برای این چاکر

کمال مفاخرت و مباهات است که بعد از انجام خدمت مرجوعه

و ختم کلیه [illegible] شرفیابی حضور حضرت اقدس والد روحی فداه

بدارالسلطنه تبریز آمده و سعادت زیارت آستان مبارک را دریابد

زیاده جسارت است الامر الامر اقدس الوالد مطاع

عریضه ایست که بخاکپای اعلیحضرت اقدس شاهنشاه جمجاه مظفرالدین شاه دامت ایام سلطنته الکبری

در زمان ولایت عهد شان نوشته است

قربان خاکپای مبارکت شوم اگر بگذارند بنده بشرفیابی و زیارت
خاکپای مبارک جان خود را نثار نمایم کافی نخواهد بود از حق تعالی
مسئلت مینمایم که چاکر فدوی را بخدمتگذاری آستان مبارک
موفق فرماید با کمال شرمساری سر اسب عربی و نیم طاقه شال
وجه تصدق تقدیم نموده استدعا می نمایم که بقبول این پیشکش ناقابل
چاکر خود را قرین مفاخرت بفرمایند زیاده جسارت است الامر الاقدس الاعلی مطاع

کاغذیست که بجناب جلالتمآب عالی آقای اعتماد حرم دام اقباله

جناب مجدت نصابا باقتضای تخفیف چاکری قطعه کلی الماس بضمیمه یک قطعه
پیچه گردن ساخته تقدیم حضور حضرت مستطاب علیه عالیه ملکه
جهان دام شوکتها و یک حلقه انگشتر الماس نجیب سرکار علیه
معززة السلطنه دام عزتها ارسال شد خواهش می نمایم که قبول
زحمت فرموده آنها را با سلام مخصوص تقدیم بفرمایند و عذر
ناقابلی و حقارت آنها را بخواهید زیاده زحمت نمیدهد

کاغذیست که مرحوم مغفور شاهزاده معظم عباس میرزای ملک آرا رحمه الله تعالی نوشته

قربان حضور مبارکت شوم مرقومه مبارکه زیارت و از تهنیتی که
باقتضای مرحمت در تکیه ماموریت فدوی بآذربایجان فرموده بودید
نهایت سرافرازی حاصل گشت نمیدانم که این محبت حضرت را چگونه تلافی کنم
و همه وقت الطاف مخصوص

سمت بفدوی داشته اند در القای زیارت جناب
فخامت نصاب حاجی میرزا کاظم اعتضاد الممالک فرمایشات
حضرت والا مطاع و متبع است خواهش بنده نیز با ایشان سابقه
مودت دارم و البته بنده تقویت از ایشان بعمل خواهد آمد توقع
که همه وقت این بنده را بصدور ارقام مطاعه و رجوع فرمایشات
سرافراز فرمایند زیاده عرضی ندارد الامر الاشرف الاعلی مطاع

کاغذیست که بجناب جلالتمآب اجل وثوق الدوله مستوفی آذربایجان دام اقباله نوشته است

جناب مجدت نصابا احمد و ما نمرها رقیمه شریفه شرف وصول ارزانی داشت
از تبریک و تهنیتی که باقتضای مکارم اخلاق و بنده مهر ملاطفت مرقوم داشته
که در ماموریت فدوی بآذربایجان فرموده بودید نهایت امتنان حاصل شد هیچ
نگشته نفی و اهلاً نفس نفرمایید که همه اینها از عرق کریم و خانواده قدیمه و
بهم رضیتی و کمال مودت در اینجا و از اینکه جناب اکثر بکمال
با جناب مجدت نصاب عالی است نهایت خوشوقتی دارم الحمد لله
با کمال سهولت در جواب رقیمه شریفه نوشته و امید دارم که بعد از این
باب مکاتبه مفتوح گشته همه روزه مخلص را بمژده سلامت حالات
شریفه و رجوع خدمات قرین مسرت بفرمایند زیاده زحمت نمیدهد
فدایت شوم هنوز هیچ ترقی بجوی کار

و عریضه که بحضرت ارفع امجد والا [ولیعهد] روحی فداه عرض کرده فرستاده‌ام البته
رسیده است امروز هم که دوشنبه پنجم ربیع الاول است قلمی بدو نوشته و عریضه
نگاشته‌ام که باز هم بکلیه مطالبی که نقض بر نگارم تا دیگر نگویند فراموش کرده‌ام
مجلس ترجمات ملکیه ماها بالیمن و السعاده صورت اختتام پذیرفت و یک نسخه
مجلد و مذهبی شامل یک مقدمه و پانصد باب و زیاده بر نصف
و یک خاتمه بنظر همایون رسید و موقع قبول و استحسان یافت مخصوصاً
بندگان اشرف در تمجید و توصیف آن آرزوی عقلانه بر وجه رضا
جوئی از اجزاء مجلس مبالغه کردند و این کتابچه ترجمات ملکیه شرف تصدیق
ایشان نایل گردیده امیدوارم چون کتابچه‌های دیگر کاغذ پرزن و درخته روزن
نشود (عشق میورزم و دانسته که این فن شریف چون هنرهای دیگر موجب
حرمان نشود) و از شر اجزاء دولتی او برخوردارم و بار فهم که از ترجمات
ملکیه برای اسم بهمیند است دراین بر ما بگفتند در مرکز آنها تبریز و رشت
و طهران و کرمانشاهان و مشهد مقدس شرح ما موریت ایم که بر بابت بندگان
اشرف در ملزومات و مقتضیات آن مذاکرات لذر میکنیم اجرا
و اینهم کتابچه بنظر اقدس برسد شما را اجبار اهمیت عرضه میخورد که کتاب را
با دریاهای آن اختتام دارد و از این مجلس مقدس محترم در اقالیم و آفاق
امروز نامه منظور وجه زر دار الشورای کبری منظر لحاب و کتاب
و معامله جناب عالی باشد الی آخر

چرا این کار را قطع و فصل نمیکنند و چرا راضی میشوند که این مطلب این قدرها
بکشد و تکرار نمود طول بکشد بنده دو بنا کنیم این مطلب را قطع
نمایند برادر مکرم آقای میرزا موسی از ما چه گناهی دیده که
در رشته مکاتبه را گسیخته است مگر پرسش کار دیگر بنده است و ما جلال الدین
رومی را در خواب دیده است که اشعار او را در سیاق تحریرات
خود نیاورد خوب جلال الدین محمد رومی نباشد شمس الدین حافظ
باشد مقصود این است که ما را از افادات و مفاوضات خودتان
بی بهره نگذارند این روزها فرو جناب ناصر الملک عبا بافته‌ام
و اگر همه محمول بر شاگردی جناب حکیم الهی است یعقوب عبا بیاید
اعدی کاروان از سرکار بخواهم دو تا همین عباها سفارش شده ولی
باشند عبای کردی ایشن دار و اگر منظور عبای کاروان معمول باشد
با قبان چند خودمان نفر میشد مخصوصاً سفارش بدهند و
دستور بعهده ... نظر عباهایم که خیلی تنگ و آنقدر صبر و طاقت هم
دارم که اگر یک سال دیگر هم بشود وصول عباها را هم عرض کرده‌ام
برادر مکرم مهربانا چند روز قبل جواب کاغذ شما را نوشته فرستاده‌ام البته
رسیده است حالا هم در جواب کاغذ ثانوی دستخط ... مینویسم
که از قرار ... انتظار ... چنین تصور کرده‌ام و یا چنان ...
... از نواب والد اعتضاد السلطنه باقی عهد الملک مقرر شد
و همین ... خواسته بود که از آن ... حکم سرکار والد ...
آن شخص در دست ... گرفته ...

کهنه اطلاع میدهم که آنچه باز که رویه رجوع عمل مالیات و صدور
بروات با شماها آقای عضدالملک است نه اداره عمل نایبی بنا
برای اظهار این مطلب و خواهش تجدید حکم را از عضدالملک :
نایب بنده‌ام و بلکه بضرر دانستم و اما چون مخلص و محب بنده کمترین وقتی
از شاهزاده نخواهند و میرزا اسدالله ابراهیم لوم خودشان را نوشته
برای سر این باب در حضرت عضدالملک گذارش را شاهزاده عرض کنم
دیدم که باید شما پرلطف [illegible] اظهار کنم از عضدالملک از شما خواهش
نمایید که عمل نایبی را در [illegible] میرزا اسدالله رحیم رجوع نمایند قبول
نفرمایند و برای آنکه خیال و اطمینان آقا میرزا موسی حکم مجددی
در بقای شغل و استعداد ش مرحمت بفرمایند فی‌الحقیقه این خواهش را
از عضدالملک می‌بندم و بعد از نوشتن حکم مجدد عریضه مخصوصی
در بقای عمل نایبی ایشان در دست آقا میرزا موسی بحضرت اشرف امجد
والد ولیعهد روحی فداه می‌نویسم عرض کنم دیگر بهتر و مصلحت که فردای آن روز
عریضه را نوشته برای [illegible] با کاغذ [illegible] در [illegible] آقا قمی روز
دیگر [illegible] مطالبه آن عریضه فرستادم معلوم شده دختره از ده سال [illegible]
بیچاره پدر دلگوی مشئوم نامبارک در فرح‌زاد درگذشته و شاهزاده از [illegible]
عضد قرکبان دختر داشته عنان صبر و طاقت از دست حلم و دلداری
واد و کوه و بیابان [illegible] روز اول را [illegible] رفتند
و از اینجا [illegible] ورود بار تشریف بصحرا و هنوز هم که است [illegible]
تیغ نیافته‌اند [illegible] همین که حالتی برای ایشان بهم رسید عریضه را
گرفته برای شما میفرستم و دستخط هم

با کمال افسردگی این مختصر را بآن برادر نوشتم که منتظر باشند ۱۸ شعبان
برادر مکرم ما [illegible] بر کاغذهای این چاپار فرستاده بهمرشته کاغذ
دیگر بوسایل مختلفه که یکی از آنها با حسن بیک یوزباشی بود از آن برادر
رسیده گاهی بواسطه کسالت مزاج گاهی بجهت کثرت
تحریر و گرفتاری بشاغل مختلفه فرصت جواب ننوشته‌ام
و حالا با عذر از تأخیر جواب نوشتم است شما هر یک مستقلاً
و فی حد ذاته شایسته هزار نوع تحسین و تمجید است کاغذی را
که آقا عبدالحسین خان بخط خودش خدمت شما نوشته لفاً فرستادم و میرزا
هادی خوب گفته است که حق‌السکوت مراسله او را از خود رحمت
شما تقدیم کرده است اما آن برادر باید این هدیه مهم آقا را حتی با
با آن قرائتی که در ترکیب الفاظ و خلق معانی دارید بنویسید کم بیخود
فرستاده است از [illegible] و از فضل غیضی است و سرکار آقا [illegible]
طارها و زبان با زبهای خودش شما را با این جزئیات گشت
و [illegible] آخر چه کرم میکنید و چه کرامت مینماید
از قرار که نوشته بعد جناب صدراعظم آقای صدیق‌الدوله
در باب چهارده هزار تومان کسر و شکست و مخارج النفقه
جوابی مبنی بر اظهار [illegible] نجاب صدراعظم
سرکار قوام‌الدوله نوشته‌اند

میرزا هادی نیز همه وقت از ملاطفهای جناب ایشان ممنونند و در باب
اخلاص و اتحاد من قدیم و خدا گواه است که بنیان عقیده و نیت
واقعی من نسبت بکار ایشان بر کمال موافقت و اخلاص است و در
مقام حق و انصاف اگر من و جناب جلالتمآب صدیق الدوله قدر
یکدیگر را ندانیم و با یکدیگر با کمال موافقت و مخلصیت راه نرویم هم با آقا
و صاحب اختیار خودمان و هم نقض خودمان خیانت کرده ایم و عالم جای
کمال خوشحالی و مسرت است که الحمد لله وضعهای نامبارکی که اسباب آزار
مضمون شده بود یکقلم رفع و زبان بدگویان بسته شد (روی برردی درست
نه گذارد تا عدو پشت دست بخاید) آنچه در جواب جناب قوام الدوله
بخط شما نوشته اند صحیح و قلم در کف و دست بمهر است مجتهدانه
و قطع نظر نباید که یکدیگر را از کمر و نشست و مخارج اتفاقیه را بر عهده
نخواهند گرفت و علاوه بر آنکه سابقاً تحریراً و مکرراً آقا بجناب قوام الدوله
نوشته ام برای تقویت و تأکید جواب تازه هم به آقای صدیق الدوله
با ایشان نوشته اند فوائد که نوشته است مکرر فقط یک کلمه با ایشان خواهم
نوشت که از تکلیف بنصف کمر و نشست مرفوع الطمع باشند زحمت کشیده
تفصیل را بجناب جلالتمآب آقای صدیق الدوله دام اجلاله
اطلاع بدهید ۲۹ شهر رجب ۱۳۰۱
جناب فخامت نصابا [illegible]

محبت آمیز شما و صحت و سلامت احوال شریف زاید الوصف مسرور
شدم همین مراسله شریف که معلوم بود از روی کمال عجله نوشته اند هزار درجه
از آن کاغذها که عبارت مسجع و قافیه معنوی ندارد بهتر و مطبوع تر است
حقیقت برای من کمال تأسف حاصل است که در این مسئله تنها بشوق
ملاقات شما را داشتم در این وقت که با دربایکان آمده نعمت ملاقات
استمدادی نداشت و باز هم دوری و مهجوری روی داد از خداوند مسئلت
مینمایم که بار دیگر بوسیله حسنه شرف ملاقات شما را روزی کند شرحی
از ملاطفهای جناب جلالتمآب سرکار امین خلوت در مسئله فاضل
جناب مرقوم داشته بودید زاید الوصف ممنون شدم و حق این است
که جناب جلالتمآب معظم له این دفعه حضوراً و غیاباً بقدری نسبت بمن
اظهار ملاطفت فرموده اند که ما فوق متصور نیست در مسئله فاضل هم از روی
مساعدت فرموده اند اقتضای ملاطفت مخصوص ایشان است مخصوصاً شرحی
مبنی بر کمال امتنان خدمت ایشان نوشته ام همین پسته فرستادم که مرحوم
معتمد السلطان میرزا محمد خان متوفی ابلاغ نموده زحمت میدهم و همواره
منتظر وصول رقیمجات و مرجوعات هستم
فراموش کردم رجب امروز اراده مقدسه همایونی روحنا فداه ملک آقا
جناب جلالتمآب ساعد الملک را که مأموریت سفارت لندن
میشد فرمودند بعد معزی الیه این مأموریت را برای خود مناسب ندانسته
استعفا داد و اگر استعفا نمیداد مرخص

استعفاء او را تصدیق و امضا نمودم زیرا که در حقیقت در اینجا کسی دیگر نیست و
مشارالیه در انجام خدمات دیوانی با کمال معاونت و همدست است
چون این تعیین از روی ندیدن بر حسب خاطر اقدس شاهنشاه روحنا فداه در حق
ایشان نیست عرض مینمایم که چون جناب جلالتمآب سعدالملک را از دیوان
مواجب و مرسوم درستی نیست کفایت مخارج ندارد و صاحب عیال کثیر است
اگر رای انور اقدس علاقه گرفته با قضای عواطف شاهانه ماهی سالی
مبلغی بر وجه انعام در حق ایشان مرحمت و مقرر فرمایند موجب حصول
امیدواری و سرافرازی ایشان خواهد بود و با جمعیت خاطر در انجام خدمات
دیوانی با کمال همدستی و معاونت خواهند نمود

فدایت شوم این فقره را با تصور در بجهة اطلاع خاطر شریف جناب
جلالتمآب عالی عرض مینمایم که دیلیج و اجارود طالش بواسطه اتصال بسرحد
روس نقطه بسیار مهم و حفظ حدود سرحدات و نظم و امنیت آنجا کمال
اهمیت دارد بعد از فوت مرحوم [illegible] خان صارم السلطنه حضرت
اسعد امجد والا دامت شوکته باجازه دیوان حکومت آنولایت را
بسلیمان خان پسر او واگذار فرمودند و چون در میان خانواده آنها
عداوتی است میر محمد علیخان و میر رضا قلیخان چند وقت است برادر [illegible]
آمده بنای عذر زدن و القای بعضی شبهات بکسان و بازماندگان
خویشان در آن ولایت باعث اختلال نظم و امنیت آن ولایت
شده حضرت اسعد امجد والا قضایای

مصلحت حکم و فرموده‌اند که دیگر خانه آنها در یمین نباشد از قراری که معلوم
شد مشارالیهما خدمت جناب جلالتمآب عالی عارض شده
و فرموده‌اند که متعرض خانه و بازماندگان آنها نشوند چون ماندن
خانه آنها در یمین علاوه خطاهائی که عرض شد خارج از مصلحت و باعث
اختلال امر حکومت آنولایت است محض نفی و اخراج خانه
آنها را از یمین لازم میدانند و حالیه بعضی از غرض تفصیلات را
که اگر مشارالیهما در این باب مجدداً عریضه نگاری نمایند
خاطر شریف مسبوق باشد که عیب این فقره همین است
عرض شد علاوه براین میر محمد علیخان لوطی است که در امام [illegible]
و بقدری هم بتوانند از اختلال امر حکومت یمین کوتاهی نخواهند کرد
لازم و مناسبت که حکم بفرمائید مشارالیه را بدار السلطنه
بیاورند که در آنجا باشد والا امر حکومت آنجا مختل خواهد شد
بحضرت مستطاب اشرف امجد آقای صدر اعظم اتابک دام اقباله
فدایت شوم اوقاتیکه موکب مسعود همایون در آذربایجان نزول
اجلال فرموده بودند بالمشافهة اعلیحضرت امر و مقرر فرمودند که مهندس
مخصوصی فرستاده خط سرحد را از آستارا تا ماکو بازدید نموده
هر جا را که بجهة [illegible] قراولخانه مساعد و بعضی برای تشخیص هم
و صورت نقشه آنرا نوشته بیاورد که بخاکپای مبارک تقدیم
شود حالا که زمستان است اوقات مقرب الخاقان [illegible] خان سرهنگ
مهندس را با دستورالعملهای لازمه

بامور مفصله و مخارج و همه ادارات لازمهٔ مأموریت اداره
مرتب نمی‌فرمایند از قراریکه مشارالیه اظهار داشته است
بموجب دستورالعمل بعضی از نقاط خط سرحد را دیده لکن اعتذار
نموده که بواسطهٔ برودت هوا و عدم مساعدت وقت غالباً
آن نقاط را نامه گرفته و آن طوریکه باید تحقیق و مقدور نشده که تمام
خط سرحد را دیده و نقشه بردارد و اتمام این مأموریت موقوف
بمساعدت هوا است بنا بر این اطلاع خاطر شریف را
لازم دانستم در تصور نفرمایند مقررات همایونی را فراموش
کرده و در اجرای اوامر مقدسه غفلت و قصور نموده بلکه محمود خان
سرهنگ مهندس را با دستورالعملهای لازمه فرستادم و نصیحه
عرض شد بواسطهٔ عدم مساعدت وقت انجام این مأموریت
به بعد از عید که هوا اعتدال بهم رساند مجدداً مشارالیه را
روانه مینمایم که خط سرحد را دیده نقشه برداشته بیاورد تا ایام جاری
مبارک تقدیم خواهد شد

بحضرت مستطاب اتابک دام اقباله نوشته است

فدایت شوم باقتضای مدخلیت قلبی از معلم السلطان میرزا محمد خان
مستوفی از درس و تحصیل فرزندی عبدالحسین که از متعلقان مخصوص
جنابعالی است تحقیق و فرمایش فرموده بودند نسبت به علومی
که تحصیل نموده امتحان با زده همه صورت امتحان او را به تصدیق
معلمش در ارسال خدمت نمودم و او را بذل امتیازی سرافراز فرمائید
برحسب فرمایش جنابعالی در مجلسیکه از جنرال قونسول فرانسه
و مقرب الخاقان میرزا احمد خان رئیس مدرسهٔ دولتی دارالسلطنه تبریز
و جمعی دیگر از معارف حاضر بودند

امتحانی

امتحانهای خوب داده و این است صورت امتحانهای او را بتصدیق
مسیو لدیر معلمش ارسال خدمت نمودم و چنانچه عبدالحسین جنابعالی خواسته
رسیده در همه علوم با تصدیق غره داده است چون
پارسال قبل امتحان داد از مدرسهٔ مبارکه باعطای یک قطعه مدال
نقره سرافراز شده التفات فرموده تصدیق معلم او را بنظر انور
اقدس رسانیده از خاکپای مبارک استدعا شود که غلام زاده
و خانه زاد مخصوص خودتان را باعطای یک قطعه مدال طلا سرافراز فرمایند
و محض اینکه فرزندی عبدالحسین معروف خدمت جنابعالی باشد
او را شایستهٔ قطعه عکسی او را لفاً ارسال خدمت نمود زیاده زحمت نمیدهم

بحضرت مستطاب اشرف آقای صدر اعظم اتابک دام اقباله نوشته است

ایام عزت و سعادت مستدام
فدایت شوم مرقومهٔ شریفه زیارت شد و از شاهی و اشرفی‌های
اعلیحضرت همایون اقدس شاهنشاهی روحنا فداه بمراتب
سرافرازی و افتخار فرمودند این چاکر را بشکر مراحم و الطاف
شاهانه و انظار دستخط مبارک که از اوصاف قاصر است هم مگر
حسن بیان جنابعالی بمدلول آب عالی مراتب فدویت چاکری
و تشکرات چاکرانه این بنده غلام را به پیشگاه حضور اقدس
همایونی عرضه دارند و از حق تعالی مسئلت می‌نمایم که جان
نثار این چاکر جان نثار را بتصدق ذات اقدس
وجود مقدس شاهنشاه بنده نواز گرداند اجلال این بنده را در بوجها
مبذول شاهنشاه روحنا فداه

ایضاً

و تلطفات متواتره جناب جلالتمآب عالی رو به بهبودیست
و امروز که یکشنبه هجدهم است اقبال و خیزان سعادت
شرفیابی حضور مبارک حضرت ارفع امجد والا دامت شوکته
دریافت نمودم و مرحمتهای فوق العاده نسبت باین چاکر مبذول
فرمودند در همین روز بتجویز اطباء بجهة تغییر آب و هوا با عمله
متعلق بامین الوزاره و در نخو شهر تبریز است رفته چند روزی
در آنجا اقامت خواهم نمود و بدون آنکه اظهار زحمت
نمایم عرض مینمایم که در ایام ناخوشی در صورت اشتداد مرض که
مطلقاً امید حیات نبود خود را از کار معاف نداشته باقتضای
تکلیف چاکری و عبودیت بمشیت کارها مشغول بودم و تا جان
در بدن و رمق در تن دارم در هر حالت باشم از شرایط چاکری و
جان نثاری و از تکالیف بندگی و عبودیت خود قصور نخواهم کرد زیاده
تصدیع نمیدهم ایام شوکت و صدارت مستدام باد

بحضرت مستطاب اشرف آقای صدر اعظم اتابک

فدایت شوم این فقره را بالضروره در وجه حقیقت عرض
مینمایم که از روزی که نواب والا شاهزاده نصرة الدوله با [illegible]
بهر خدمتی مأمور شده و هر کاری با ایشان رجوع گردیده چه از امور
نظامی و بنائهای ابنیه دولتی و غیره مالیات شهر و بارکه همه را
بطور اتم و اکمل از عهده بر آمده و در اجرا و انجام خدمات
مرجوعه بنحو نهایت مراقبت و مواظبت را داشته و دارد فوج
[illegible] خاصه و فوج ششم ثقه را که سابقاً نهایت بی نظمی و اختلال را
داشت و بی اعتبار از آنها فوجی نبود

از روزی که بایشان سپرده بطوری در تعلیم و تربیت و پا داری و انتظام
آنها اهتمام نمودند که بالفعل از حیث ترتیب از افواج اول ممالک
محسوبند و مالیات شهر و بارکه هم همیشه چهار ماه به آخر سال مانده
بدون کم و کسر با کمال تمام و کمال پرداخته است و نیز مراقبت
و مواظبت ایشان در خدمات مرجوعه در این اغتشاش حال
[illegible] مشهود و معلوم و در رای شریف حضرت مستطاب عالی
مکشوف گردیده و حالا بدون آنکه تقصیری فرموده مقصود از این
عرض از دیگر ایراد حکمی ایشان است محض همین عرض مینمایم که
[illegible] فوج [illegible] قراجه داغی بواسطه آنکه [illegible] خان سرتیپ
صاحب منصب [illegible] و دیگری از عهده نظم فوج [illegible]
فوج بی نظم شده و باطناً هم فوج از او ناراضی هستند و اگر چند
وقت دیگر هم بهمین منوال باز نشسته نظم این فوج
گسیخته خواهد شد عقیده مخلص این است که چون [illegible] و برادره
حاجی علیلو قراجه داغ نیز شاهزاده نصرة الدوله
و قسمت عمده این فوج نیز از [illegible] است و اگر ریاست
آن فوج هم بایشان رجوع بشود محققاً فوج را خیلی خوب و بقاعده
منظم خواهند نمود و مقصود بالاصاله مخلص در هر موقعی پیشرفت خدمات
دیوانی است اگر حضرت مستطاب عالی هم این رای و عقیده مخلص را
[illegible] همین [illegible] معرض
و فرمان تفویض [illegible] و حکم [illegible] معزی الیه صادر
فرمایند در صورتیکه اغراض در کار [illegible]

مبارک مرحوم قبول باید البته قرار وجه تقدیمی و پیشکش را هم علاوه
از نصرة الدوله دریافت شده تقدیم خواهد شد رسید بصندوق مخصوص
برادر محترم مهربان نوشتجات کوچک قدری پیشتر و روسیاه با خط غبار
شما را بجناب امین لشکر می‌فهمم حظ میکنم (قیامت میکنی موسی مو بمو
پیرزن سخن نقش مشتم زنت طوطی را در قامت شکر خائی) ماشاءالله
چند اثر جناب حکیم سلمه الله تعالی و ادام الله برکاته کثیر الکلمه شده
اینقدر شما کثیر التحریر شده اید (مبدء فیض کم را موخت
سخن ورنه بخورد اینهمه قول و غزل تعبیه در منقارش) معلوم میشود
جناب امین لشکر نفس تازه در شما گذارده و یک تصرفی
نوظهوری که برای ایشان اشکالی ندارد در مزاج شما هم بازکرده‌اند
که یاد ایشان و عشق ایشان اینهمه مینویسید و باز هم ختم کاغذها
بدین عبارت است که چون وقت حرکت پست بود فرصت عرض
مفصل نبود و اگر خدای نکرده فرصت بیشتر داشتید چه قدر مینوشتید اشعار
مثنوی را عجب در سیاق کلام می‌گنجانید که حضرت مولانا را با
مقام عرفان مجلدات شش گانه مثنوی خویش را برای روابط
نشئات شما انشاء دگمه و همه را حاضر ذهن دارید حافظه:
قوه حافظه برای تکمیل هر مطلب دارا در معنی اشعار مثنوی گاهی برد
تضمین و گاهی بعنوان تشریح و گاهی بترتیب توشیح در مکاتبات
خود درج مینمائید و نمیدانم در این فن چه مهارتی بدست آورده
در ضبط شعرها و اصطلاحاتی که خالصه مرحوم سردار دارد چه قدر
ظاهر مینمائید نقل قولها که از سرکار

وقایع نگار

وقایع نگار سیکه با آنها عریضه هشت مینویسد مژده خوبی بشما میدهم
که نوشتجات شما بطوری در جناب امین لشکر اثر نموده که هر وقت پست
تبریز میرسد و یک بسته بزرگ پاکتها بعنوان ایشان میآورند پاکتها
بهم زده نوشته شما را جستجو مینمایند و همینکه کاغذ شما را پیدا کردند
دیگر پاکتها را غالباً دائر بامور گمرک و مطالب عمده است جمع کرده
با کمال نفرت و اکراه دور میاندازند و میگویند میرزا این پاکتها را
ببرید و میرزا لطفعلی خان را ببینید اگر چیزی دارد در فواید بگوید
و آنوقت در حالتیکه فی الحقیقه شطرنج است تقریباً در هر حرکت
دیگر ماتش میکنم و اگر تخته است حکم را غالب میکنم و نمیخواهم زود
از وصل امیر پاک رسم جناب امین لشکر با نشاطی هر چه تمامتر
بگشودن پاکت مشغول میشود و هنوز طلیعه خود کاغذ خود را نشده
خنده های وجدانی میکند و چون کاغذهای شرح کشاف
مثنوی و شدت و رباعی را می‌کشد و فرق در سرکار معاون می‌بینیم
که خواندن هر یک از آنها اقلا یک ساعت طول دارد
فی الفور تحصیل اخذ طلب و جناب معاون از باختر اصفهانی
او فاتحان حجم تلخ میشود و میگوئیم آقای امین لشکر شما را ابدا
ابداً هیچ وقت خواندن کاغذهای مزخرف میرزا موسی را
این مجموعه عزیز زرفشه با هر بسته ده هزار رعیت جمع میکنند که سر تا
همه خالی از سجع است و نظمش همه عاری از نثر چند از زود با بارزا
زود تمام کن سخن شنید و میگوید که خبر معاون کاغذها را از دست نیندازید
و گفتش غزلی رو به رحمت میزنیم

[illegible]

روحی فداک محتشم بیک بیک [illegible] ای روی تو شمس الضحی
وی موی تو بدر الظلم (این شعر که تو یادم غزل آوردنیم) [illegible] بود که خطم را
خوش بخت میدهم و خوشوقت بودم که سرکار والده کاغذی بمن
نمی نویسید حال دیگر هم چون ناهی نهاده ام و بعقوبت آن باب مکاتبه
سرکار مفتوح گشته و فعلاً مجبورم که با کمال اکراه جواب بنویسم
و بر صدق نیست و اهلی خدم مبارکی و سعادت این عید سعید
و سال جدید را بر سرکار والده تبریک نامم و بالغرض که تا تصمیم [illegible]
همی باشد مسلماً دعای مستجاب خواهد بود فرصه که چون درایا
خرجشان زیاد بود و دخلشان کم ما را بعلامت دوری خلقان [illegible]
[illegible] از ایام عید خط حسنه سرکار والده و از این سال نکته ها ارزانی
همیشه تر از جانب همه اهالی لوزانیان با لوزکانن [illegible] سرکار والده
تشکر و از حق تعالی مسئلت مینمایم که این نعمت را از ما باز نگیرد و بادامهم
آن بر ما منت نهند (که بهتر بود [illegible] دوستی) [illegible] رحمت منه هم
امیرنظر را اکم مصداق یخرج الحی من المیت) [illegible] سلام مرتانم
ماه رمضان بهجت روزه معلوم است

برادر مکرم مهربانا تهنیت نامه شما را نظر که فرخی در تعریف
قصیده خود گفته (از هر قصیده [illegible] که بخواهی بر او اثر و ز هر [illegible] که
بجوئی بر او نشان) با پست گذشته رسید چنانکه شما در روی کمال
زیبایی که باغ دارید علم را متعدد دیده و نظماً و نثراً داد معنی [illegible] و حق
ترتیب و تهنیت را ادا کرده اید از تکرار مطالعه آن برای من
بهجت و مسرتی بی اندازه روی داد

برادر فرخی

و از هر حرفش بیان و از هر کلمه اش هویدا بود که آنچه نوشته اید از دل
بر آمده است و بیشتر باعث امتنان شده میدانید که عادت
من بر کار زمانی و اظهار هنر نیست اما بر اینده کار حسن بیک بهمان
اهمیت داشت و امری بود که باقبال شاهنشاه و همدستی حضرت
اجل ارفع والد باین خوبی و زودی بسهولت انجام یافته و امیدوارم
که قوش مأموره در تسخیر و تصرف آن اماکن [illegible] و آن اقدامات
و ملزومات خدمت و رشادتی بکند که قوش هیچ دولتی نکرده است
در کاغذ آخر که با این پست رسید شرحی از صدمه و زلزله و [illegible]
در اسباب و پشت خانه نوشته بودید باعث تأسف شده و جای
شکرش باقی است که لله الحمد [illegible] صدمه نرسیده و در [illegible]
نمانده است برای کسر اسباب و تعمیر دولت سرا با همین پست یا تلگراف
[illegible] درشکه و [illegible] چه باید کرد امری محکوم
و دینی ثابت و لوای آن واجب است خوب بود انصاف
بدهید بیش از این عنوان نوشت زیرا رحمی نیست [illegible]
فراست نمود از قوه بینش محترم باعث تفرج گشته بود ایام
روز مرا مبارک و چشم مرا روشن کرد و آنچه خطوط [illegible] اختراع
نیز مانند جمشید مرا تحفه [illegible] در عالم خیال ای کاش بر خانه
در بار تدارک حکومتی و آن روش فرح بخش و آن [illegible] در وان
زلفهای [illegible] سرکار والده را در نظر مجسم کرده

[illegible]

بی اختیار خندیدم و معلوم شد آقا میرزا علی اصغر خان که برادر ما کمالی را
بخوبی در درجه اتم و اکمل از زیر کار در رفته [illegible] نوشته است [illegible]
کرده و در خلوت هم با آن طرارها و زبان بازیها و گوش [illegible]
داری می‌پرورد [illegible] است از [illegible] خط را الخرج [illegible]
حالا که همچو شد روح جمشید [illegible] دیگر [illegible] از آن چشم و کور که
در آن قالیچه [illegible] خام [illegible] عمر و [illegible]
[illegible] که بیت [illegible] هزار [illegible] اگر تو آنی [illegible] دانم [illegible]
کلده برای دیوان [illegible] و بهانه [illegible] خوار [illegible]
[illegible] بیت هزار [illegible] مصرع [illegible] و حالا
باید [illegible] در مدرسه شاه درس نخوانم [illegible] در باب [illegible]
قاضی [illegible] با دیوان [illegible]
عبرت [illegible] که از [illegible]
مرا صورت [illegible] رحمت علیهم

فرمایشات [illegible] شکر خدا را که کسالت مزاج شریف رفع شده
و خوردن [illegible] بود جوابی که با فتوای [illegible]
بجواب [illegible] را در [illegible] زین العابدین موافق [illegible]
و حق [illegible] که امیر قاان در [illegible]
و [illegible] مقصود [illegible]
نسبت [illegible] ۸۷

و مقصود از فرمایش کاغذهای امروزی ایشان این بود که دیدن اوراق
امیر قاان در امور [illegible] بر وجه اتم و اکمل ظاهر شود
[illegible] که امیر قاان زین العابدین [illegible] الحق الحفظ
[illegible] بجزال [illegible] اطلاع [illegible] و [illegible] جواب
[illegible] اظهار [illegible] که اینها را [illegible] خطوط [illegible]
آقا میرزا مهدی [illegible] در مجلس [illegible] در [illegible]
و [illegible] که اگر [illegible] محلات [illegible] را هم
با ایشان وعده [illegible] آنچه از خطوط [illegible] در [illegible]
[illegible] و [illegible] همه را از [illegible]
باید [illegible] که در دنیا و آخرت [illegible] و [illegible] خواهید
بود [illegible] رحمت علیهم

فرمایشات [illegible] خان [illegible] همه وقت طرب انگیز است
و نشاط آمیز [illegible] آخری که [illegible] بود یادگار بسیار خوب
و [illegible] صحبت را [illegible] بود (یاد یاران یار را میمون بود خاصه کان
لیلی و آن مجنون بود) [illegible] که در مرکز خود قرار گیرد و حق [illegible] الحق
[illegible] استقرار [illegible] در بساط [illegible] آذربایجان بود و [illegible]
[illegible] است که امروز [illegible] مرحوم
صدر [illegible] و در جانشینی [illegible] یعنی نواب ایرج میرزا [illegible]
شده و قصیده‌های او را که فرستاده‌اید

سر را مطالعه کردم و لذت بردم که بی مبالغه و اغراق تالی قصاید فرخیست
و در فصاحت لفظ و عذوبت عبارت داد شاعری و سخنوری
داده و روان مرحوم صدرالشعرا را شاد کرده جواب کاغذتان را
بابت تومان صد و پنجاه علیقلی خان فرستاده و نوازش حق شناسی و لیاقت
و استعداد او را بجای خالی رجوع می‌نمایم که قدردان و مربی او و امثال
او هستید احوال مخلص بحمدالله خوبست و بهار امسال کردستان
و اینجاها شاهد قصیده مشهور ناصرخسرو علوی و از جمله ابیاتش
این است (لباس بهشت و ارشه و لاله رخشان لبان چهره
حورا شده گرفت بسبزه ابر بویه صحرا چو روی زنان شد
و چون اطراف قصبه سنندج تفرجات و چشمه‌سارهای
ممتاز دارد مخلص بی اختیار هر روز بسیار با پرواز شده یک جائی
میروم (هر جا که هست بی تو باشد گشت بازار) از جا بجائی چو
پنهان کنم ... این مقام پنج خوب بهم تصور کرده ام
قطع نظر از اینکه در کالسکه و درشکه غیر از حرکت کوفتن اینجا
اینها همه جا بواده مردم و کالسکه بی پرکه ... و مترو... مانده
است و هیچ تصور نفرمائید که با وجود این اینها از طرف
آن ابی که در حالی خواسته ام افتخار باشم بلکه منظوران هم
یک ابی بعض حقش ثابت کرده و از حجت حضرت ... مقام
است بیرون آورده باشم چون خط ... فرمایند این سعی حجاب
است و در ... باید نوشت که خواهش ما کو مانند ... مروحی
حضور ارزنده و علیقلی خان

و علیقلی خان گرفتار عمه آنها شده در دارالسلطنه تبریز سرگردان و معطل بماند
اگر مقدور تواند دوست با گودی مانند مراد خویش دیگر باره
نخواهم خواست ... عمه که در ایصال جوابیست ... کو
توجهی کامل بفرمائید که علیقلی خان زیاد از این معطل نشده مراتب
مراجعت بتبریز چهار روز است که فرزندی عبدالحسین از طهران مراجعت
کرده وارد کردستان شده و با قضای بالدرست ... کتابچه که دارد
بجای خالی مقدم میرساند (بپایان آمد این دفتر حکایت همچنان
باقی بصد دفتر نشاید گفت حسب الحال مشتاق) و السلام

روحی فداک این کاغذ شما را جناب مستشار الملک رساند
و ... که عزیزالله میرزا همینطور بهتر است که نوشته اید امام جمعه حاجی صدرالدوله
که انتظار بود و هیچ میدانید که برادرش اوردیه و ... درباره این
فوج شما را شما ... جلب نمی‌دانید و در سر فوج هم خاصه
و در سر هر کاری که شما رجوع میکنید آنچه مراد شما هست انداز ... چه
قدر تکلیف را از خرج دشوار شنیده اید حق تعالی توفیقتان بدهد که در سر شما خدمت
نه شنیده بود در آن واحد به هزار طرف دست بیندازد ... کوم
شرح آن بعد تو خواهد و نقد در سر عزیزالله میرزا و ...
لوث که شد خون سیاوشش در جوش است و چون ثابت
و محقق است که نه شما را جای نفرین ... است از این مزبور
دست برمیدارید و نه حاکم ... هر که بشما موضوعی از این
میتواند صحبت ... اعتبار و احترام این ... فوج شما را
بفوج قهرمانیه ... نمایم کرام

که این کشکول و خندق از میان برخیزد و شاید روزی و هر ساعت
خاطر مبارک حضرت اقدس والا دامت شوکته را ملتفت
عزیزانه میرزا بنمایند و با این همه محبت و مهربانیهای فوق و این همه مشاغل
هر بیست حکم شما پیغام مرا آقا محی عزیزانه میرزا نه انسانه و تصور
نکنند که حاجت او را با شما ترجیح میدهم و چون حرف بازیچه
کشیده انگیخته شده است را از شما مستقیم با پنج میرزا حسن خان
با شرح خالصه نوشته اند خیالات حضرت والا روحی
فداه است و این رشته خالصه را هم که قوام گرفته است محکم خواهم
کرد و به تصدیق میرسانم

کاغذیست که با شرف والا شاهزاده اعظم فرمانفرما دام اقباله العالی نوشته است

روحی فداک نوشته شما با مکتوب آقوی رسیده و از شما
این آقوی را خواهش پیغام فرمودم که از شما بنویسم و حالا که فرستادید
آقایان حکم را از این جهت به شما اظهار میکنم چه خوب است که
اسباب مزاحمت تکمیل و کشف این ابهامهای کهنه و نوشته را
رفع کنم آمدن معلم دیگر نیز لازم بود دست همه آنها را از شما
دارم و تعلیم را از هر جهت و ضرورت با شخص قوام الملک را
خاطر نشان کرده احکام لازمه از اصدار نمایید اگر مرا آنهم
با عقد جوابی از شما رسیده که بعد از آن میتوانم با آنها جواب
را چه باید کرد اما مخصوص است عرض آنچه که زودتر شما
معرفت قبلی میرزا محمد خان نخواهم نوشته یک نفر معلم دیگر را
خارجی نیست در قصر و چه مزبور را گرفته شما تسلیم نماید کاغذهای شما را
به مکتوب جهت و در مسطورات آن مطلع شده ام اگر چه باقی
عرض که دارم جوابهای دیوان

باری آن میرزاده چاپلوس معروف و بیاوه گو که ملاحظه لطیف اما هیچ راضی نیستم
که بار دیگر خود را طرف معارضه قرار بدهید که فایده شما
و جواب نیستید در کاغذ مکتوب یک پاره چیزهای دیگر نوشته بعد
اگر چه تکمیل را شما ذمه لازمه تبریک است اما با عقیده شما دارم
ذمه شما بی اقامه دلیل از هر نسبتی بری است و هیچ لازم نبود که
خود را بزرگی آن شرح کشاف به مکتوب مشغول و نیت رنجش
بچه را عنوان نمایند که با شما خیلی کار دارم و وقت خیلی پیش
شما نیست را از مکتوب بواسطه خفت زیادی در تکالیف خویش دارد
قدری دلتنگ دارم و امروز ها خیلی او را بخواهم و اگر
و بعد از آن زیاد سکته عظمی به (پولیسیون) آو خواهد رسید
قرار داد نهایت بطوریکه با مسئولیت حفظ نظم را اهمیت نگه خوانان
و مخصوصاً دسته رئیس خان تیر مشغولند از جمله در این هفته روزه
چند نفر در توپخانه کوکان بخت گفته اند که از قریه و قیاس و عدالت
و مراعی که بوده است برئیس از قرار دادهای رسمی ان هستند رفته
تعجب شما در این وجب ضرورت که را دارد از تکلیف فرمانفرمائی
برای نواب مستطاب ناصر الدوله خیلی خوشوقت شدم ان شاء الله مبارک
و بشیر خوشی های فرح در این است که به تجربه شاهنشاهی
با تأن مرحمت شد هزار افسوس که
و وجه وصیت نمودم به شاهزاده و با جلال
مواظبت با هم راه بروید که (با اتفاق جان میتوان گرفت)
زیاد زحمت دادم

برادر مکرم ما نوشتجات مشعر بر تهنیت و تعزیه و اخبار و وقایع
و صورت کارها و تشریح و تشخیص حالتها که هر یک در رتبه و مقام
خود کامل و جامع و با فصاحت لسان و ابلغ بیان انشاء شده بود رسید
در همه اینها صادر و ناشی از کمال صدق و صفا و مهر و وفای
آن برادر است مشتاق رضامندیها دارم و چون محبت
که بهر باب هست بر من باختصار کوشیده اجمالاً اتعارفی نمایم که چشم
آب نمیخورد و (ظلمات بعضها فوق بعض) بنظر می آید و بعباره
اخری وادیها و برزخهای محسوس شده که طی نمودن کار حضرت
فیلسوف است و بازهم بلفظ و عبارت دیگر ادا نمایم هرزه گردی
این گمان بسی دشوار است زیرا که در هر امری از امور تناسب اجزاء
و مواقف آراء و تساوی اشخاص در اجتماع معقول ندارم
و از قرائن معلوم است برای ما جای هر یک از این چهار
برشت آخر و پر تهور است چنانکه فرخی گفته (حال ما ... ای
حذر ... حذر) هر کرا عقل در سر است گفتم (لا تلقوا بایدیکم
الی التهلکه) نباید خود را بورطه هلاک بیندازد و با این معلومات و
با این مجهولات نهایت تکلیف این است که بمانیم و ببینیم و بسرایم
و هیچ نیندیشیم و دیگر چیزی را عقل ما نخواهد افزود و همین است
که همت اندوه اعتبار ذره ذره بدست آمده خدمت در
پنجاه ساله را بیک خیال موهوم و یک تصور بی نظمی از دست ندهد
حقیقت حاکمیت از دست نباید که راه ... و اگاه باشید
که ما فیض بزرگ بانتظار است که شما رفع آن را بسهل و آسان امید
و فرصت محکم و تحمل ... ام باشد

بشما ان شاء الله بمانیم و بر شما ثابت و محقق بود که قصد اسباب و
تحریک است و تغییر ضلعت امکان ندارد و منهم لوح مینویسم
که با عادت تحمل نمایم این کاغذ نکته ها و گوشه ها دارد که
با قریحه و اریحه حکمان استنباط و استدراک خواهند شد که هم
جرئت و تصدیق حسین و همین کاغذ را باید کفاره داشته
با صدری نخوانند تا وقتی که ان شاء الله ملاقات میسر شود تجدید
تفهیم نمایند والسلام والاکرام

کاغذ تسلیت گویا بمرحوم مبرور میرزا قهرمان امین لشکر نوشته ا
فرمایند تسلیت گرم ... اکرامات و احترامات حضرت
مستطاب ... تعالی مستطرف و دادن کارگه مخصوص مطرف
که اگر آن جوگر ما ... دشت صوفیان و دیگر منازل خرم
که هر بو حالت ... خوانم و حالتی ندارم که
صحبت جدائی بهم آمیختگان را باشید و بعد از این
باب مکاتبات و رجوع خدمات را مفتوح فرماید
که هر هفته را بکار ... اید که از صدق و صفای قلبی
سرکار و شما و سرکار نایب الوزاره و دیگران ان شاء الله تعالی این
رشته را محکم بدارید که ضعف و نفاق عاقبت ندارد و فایده
و عاقبت نمی ارزد یوسف بیک کاشی و بهرام بیک
اول شرط خدمت بجای آوردند و خدمت گذشته اگر
حیدرقلی بیک دربار تبریز با شما نسبت باو

التفاتی نفرمایند که بیچاره از دست رفته دارد از پا افتد [illegible]
زحمت نمیدهم [illegible] آقا اصغر را بشما میسپارم مخلص حسنعلی است
۶ ربیع الاول ۱۲۸۲

فدایت شوم رقیمه شریفه زیارت و از سلامت مزاج جنابعالی
کمال شکر گذاری حاصل شد تقرب نشان آقا میرزا منصور خان که
از مهربانیهای مخلص نسبت بخود در خدمت جنابعالی اظهار نموده‌اند که
حق و صدقش این است مخلص نیز از معقولیت او کمال رضامندی
و خشنودی را دارم انصافاً جوان حسنی قابل و لایق و محجوب
و متوجه است در باب نتیجه الوزراء العظام میرزا حسن خان
که مرقوم فرموده‌اید چون عیالش در طهران است زمستان را
باید در طهران بماند و شش عدد رجب ۸۲ اگر [illegible]
چیزی بجای مستطابعالی عرض کنم [illegible] مخلص این بود که [illegible] را از جناب
[illegible] رفع نمایم و معلوم شود که مخلص او را از فرزند خود عزیزتر
داشته‌ام و حالا هم در خدمت جنابعالی واسطه او هستم
و عرض مینمایم که [illegible] جنابعالی حرکتی کرده باشد
از مقتضیات جوانی است که خود ما [illegible] این حالت را
داشتیم و جای ملامت نیست بالجمله او که مخلص خود را بهیچوجه
[illegible] کرد که تقصیر او [illegible] جنابعالی [illegible]
در باب طلب [illegible] او خواهش [illegible]
که اجازه نفرمایند در همین جا بماند که البته او را بیکار
نخواهم گذاشت و جنابعالی مبلغی را

که برای ادای قرض او وعده فرموده التفات کمال نصیحت
در حقش [illegible] شود و مستدعیم که همه وقت بتحریر رقیمه‌جات و رجوع
فرمایشات مخلص قرین خود را قرین مسرت فرمایند زیاده مصدع نمیشوم
ایام شوکت و اقبال مستدام باد مخلص حسنعلی است

فدایت شوم در مواقع عدیده بتوسط جناب مستطابعالی مراتب
خدمات و کفایت عمدة الامراء العظام حاجی میرزا حسنخان
سرتیپ اول قورخانه در حفظ و ضبط اسلحه دیوانی و ذخایر نظامی
آذربایجان معروض خاکپای همایون ارواحنا فداه گردیده و نیز
جناب مستطابعالی نیز که در مراجعت موکب فیروزی کوکب همایون ارواحنا فداه
از سفر فرنگستان که تشریف فرمای دارالسلطنه شدند وضع
و ترتیب قورخانه و انبار و ذخایر را ملاحظه فرمودند و چون با همه
مواظبت مشارالیه در خدمات دیوانی مواجبی را که کفایت
امر معاش او کند ندارد لهذا مستدعیم که مراتب استحقاق
او را بعرض خاکپای اقدس اعلی روحنا فداه برسانند و مستدعی
شوید که اضافه مواجبی باندازه مأخذ مواجب سرتیپی اول
از محل [illegible] و غایب متوفی در حق مشارالیه مرحمت و فرمان
مبارک صادر شود زیاده مصدع نمیشوم ایام اقبال و جلال مستدام باد
فدایت شوم دیروز رقیمه عالی را در وقتی آوردند که از [illegible]
[illegible]

کتاب با وظیع اللئام
ع الفم من اللعاب
ویعطی به الشفه
مجمع البحرین

در دشت کتیش یا قشه زانو از خشه و کوری اقلم بهم و از طرف
دیگر بعد دو کم شرح بنات از چانه ام بر بر زده و ضماری
از بزرگ از خشه بهیابانی که مشتم بوم و وقت عصرات ابرها
متراکم شده هوا را تیره کرده است چشم نمی بیند اگرچه با عینک است
باز حرص میزنم که رقیمه را بخوانم با سنم دیگر چه ساحری فرمایند خواهم
دیدم که سحر صدلت و ما [illegible] زلزل بعد از آن تب و التهاب
و پس از آن نوع معالجه اطبای نابکار انطور راپورت آلام
مرض را نوشتن کار حضرت فیات و شوخی هست (گو
سلیمان یا در انگشت کند انگشتری) یعنی که جونی و جرقای و قانی
با عرضه داشت نمایند و اقرار به [illegible] کنند بر حقوت القدر
شایق خدمتم که اندازه ندارد اما چکنم نمی توانم که هم پایم درد
زیاد دارد و هم به واسطه این دماسیر روی جاعت ندارم الحال
احوال سرکار بهتر است

فدایت شوم صبح چهارشنبه ششم جمادی الآخره و چون امیرالامراء العظام نظام
علیرضاخان عازم شرفیابی خاکپای مبارک بندگان حضرت اقدس
امجد ارفع والا روحی فداه است و شرف خدمت جناب اجل عالی نیز
در یافت خواهد و مبارکی و سعادت امروز خودم را در این دو قسم
که به تحریر این ذریعه خواسته که خاطر شریف و مافوق جناب اجل
عالی را در التزام رکاب مبارک

به دارالخلافه فرستاده ام و چون مخلص نیز خیال دارد که در اواخر همین ماه
یا در اوایل ماه آینده عازم دارالخلافه شوم و امید دارم که شرف
خدمت جنابعالی را در آنجا دریابم و بار فراق را از دوش بردارم
و چون علیرضاخان نفس ناطقه مکمل کاینات و در سماعت هزار
بیت حرف میزند که نزد بنده همه خالی از نتیجه است و نقش هم عاری از نتیجه
دیگر مخلص با طایفه ذریعه زحمت میدهم و شرح حال را بنحو اوضح بکلم
نفرمایند [illegible] منتظر بودم بود داده حاضر نمایند [illegible]
(الوداع ای کعبه کاینات وقت هجران آمده دل متواری
گشته و از دیده طوفان آمده) اگر تقدیر امکانی با هجران ثانی
مرافق مشده است و بالضروره از راه (پطرزبورغ) و (و[illegible])
عزیمت میکنم که شرف خدمت شما را در پایمرد (فرشته ای [illegible]
بام بلد جور داند هوس آرزوی بسته ندارد کشته دیوار) و داعی
و مقتضیات مرا مجبور کرده از وینه و اسد مبدل نقش عازم طهران
شوم فردا که روز پنجشنبه چهارم ربیع الدولت پاریس و ما فیها را
وداع خواهم گفت [illegible] مختصر را در مجموعه اشتغال بیدارک و تهیه سفر
خدمت احمد دم عرضه کنم و شما را به ابر دم متوهم که عذر مرا
بپذیرید و تقصیرات را عفو نمایند و مرا از مخلصان و داعی خود
بدانید و به خدمت و فرمایشی رجوع نمایند که در [illegible] اتمام
غفلت نخواهم کرد و از دوستان و حکام حقیقی و میرزا کاظم حکیم کاوه
خدا حافظ نمایند و سلام و دعا

و تحیت خالصانه مرا ابلاغ فرمایید زیاده مصدع نمی‌شوم کار با
امیر الدوله مرا اعطا ما جناب فخامت نصاب محمد خان
والی با انتخاب شخص اعلیحضرت اقدس شهریاری روحنا فداه بکلی
خوی و سلماس مأمور شده است با دستور العمل لازمه عازم شده‌اند
قطع نظر از اینکه بر همه مأمورین دولت و حکام محروسه لازم است
که در هر موقع و موردی با یکدیگر در کمال موافقت و مواصلت باشند
و مخصوصاً ولایت ماکو و خوی و سلماس ارتباط و اتصال خاصی
بیکدیگر دارند و رعایت این معنی بر حاکم این دو ولایت لازم است
لهذا مؤکداً می‌نویسم که در جمیع موارد با جناب معزی الیه شرایط
باجناب معزی الیها شرایط مواصلت و همدستی را رعایت آورده
نظم این دو ولایت را در حکم واحد بدانند و بهمین طور که بشما
نوشته‌ام بمعزی الیه نیز نوشته‌ام که با شما در کمال مواصلت و مساعدت باشند
فراغت شوم آسمان چرخی زده و ساعتی رو براه و تفرقه‌ها
در طهران جمع شده بود افسوس که امتدادی نداشت و عمامه
ضعیف بود و آن چند روزی هم که بود از بس گرفتار بودم بهره و نصیبی
باید از صحبت یکدیگر نبردیم و راست باید گفت که جناب اجل
عالی شأن درک صحبت بر ما پایداری آن قلیل مدت قوت
علم صاحب را اکثر سیما ملاقات بود در تشریف آوردن
بمنزل اقبال الملک مضایقه فرمودند با وجود وعده صریح
با شاه عبدالعظیم هم نیامدند

زینه

و بندگان جناب مشیر الدوله را دوستی که بوده باشد انشاء الله تعالی
بار دیگر بهم رسیم و گوش مبارک بنده‌ان ارادت بکرم احوال
ملخص ترجمه آن کلی بهرنت و کارها صورت نظمی دارد در بطنی
که در صفحه دیگر عرض شده تا چه بر افزاید جواب
صریح مرقوم فرمایید اقبال عالی مستدام باد
خدا یگانا نعظا پیش از این در حدیث نبوی صلعم دیده بودم
که «الفقر موت الاکبر» و معنی آن را بکمال نفهمیده ایشم
در این دو سال اقامت طهران این روایت در این
و این بیان عیان شد مدت دو سال است که در حضور
موتم و تکرارات آن گرفتارم اما موت بصورت منشور تشبیه
و حرکت بسکون مبدل نشده هر چه میدوم و هر کس مردم
همان احمد بار زنده و محمد دیرینه ام نقش‌ها هر چه بوزده نقش‌ها
هر چه داشت در ده گشت و فانیه نه بخشید و نخواهد بخشید
جمع قطعه‌ها و محررات خوب بالمام رسید امار وغنی بچراغ
و جرعه با باغ ربحیت کار طهران بعشره است و رشوه
عشره را تحمل ندارم و رشوه را مال بخدای متعال عرض نموده
ملهم ام اما مرگ جان می‌کند و پیش فرو نمی‌دهد بخت بد
بین گرفتار هم نازی نماید گشته

سیرنجیه

کرایه خانه و موجب نوکر دیوانه که از واجبات فوریست تقاضا
رضا نمیدهند و امروز بفردا می نهند لابد باین و آن او مجبت
ابراز ها گذشته و روزگار سخت تر که باین خط و ربط و ضبط
گرسنگی کشیدن و سختی دیدن بهترین دست مزد است که اگر آن اهل
قابل جهنم و عذاب را سبب کنم این رباعی را بسنگ قبر نویسید
(ای آنکه برنج و بی نوائی مرده در حالت وصل از جدائی مرده
با اینهمه آب تشنه لب رفته بخاک اندر سر گنج از گدائی مرده)

کاغذیست که مرحوم شاهزاده عضدالدوله نوشته

فدایت شوم اولاً ایام محرم و سرهای قربان همه زانوی
غم است عظم الله اجورنا و اجورکم بمصابنا بالحسین علیه السلام
ثانیاً از یادآوریها و ملاطفتهائیکه در نوشتجات مرقومه
بنواب مستطاب والد شاهزاده ضیاء الدوله نسبت بمرحوم
مرقوم فرموده بودید نهایت امتنان و از توجهی که در عبور امیرزاده خانم
از همدان نمودید قلباً تشکر را دارم و واقعاً
امروز از کسی در مخلص خلقت ندارد و مراسم محبت سابقه را رعایت
می نماید منحصر بشخص عزیز وجود شریف سرکار والا است باهم
خوشحالی دستگیری دارم تا آخر ظهور اختلال کرمانشاهان نسبت
به نسبت تا ختم و دست قضائی را

و دست قضائی را از آستین برآورده (بریده و دریده و شکسته و بسته
بیلدان را سر و سینه و پا و دست) شاهد حال او قرار شد و سرهم رفته
بی ادبیها و جسارتهائی که با شاهزاده خانم بعضی از کرد و تعدی که
و انتظام و امنیت شهر را ملک است ولیه اعلی دادم و اقدامات
فی در خاکپای مبارک مستحسن افتاد دستخطها صادر و مرحمتها مبذول
فرمودند که زبانم از شکرگذاری قاصر است و حالا بحمدالله کرم
کرمانشاه را [illegible] استنشاق میکنم و آنچه در عالم تصور بود آنکه که در
وقت ختم ترتیب داده بودم هیچ نقش بر آب شد مضحک تر آنکه (هزار
نقش برآرد زمانه و نبود یکی چنانچه در آینه تصور ماست) از نواب
والد بعمو عزیزم عین الدوله خبرهای خوب میشنوم حکومت مشکلی
وارد بیست و قراجه داغ را که هیچکس بکوریسکی تبریز را با نهایت
انتظام اداره می نماید امید که موفق باشند زیاده زحمت نمیدهم
و مخلص دیرین سرکار والاشم

این فدوی آقا پیرقلی [illegible] از همدان و مولدش بجا و ابر عمر
بتحصیل مشغول بود مدتی گذشت که با حضرات رفوده با جماعت
الواد جلیس گشته رشته مودت آنها را محکم و از معاشرت مردمان
کامل گردد (هذه خصلة بعد ما هدی و هو من الضالین) جامه را که بعصمت
دوخته بود بفضاحت دریده درس را بحرکت و کتاب را بشراب
ورق را بعرق نام را بکام ننگ را به نیک تبدیل نمود
(ذلک هو الخسران المبین)

طارف و تلید را صرف باده و نبید نمود پس از دمیدن
موی سپاهی روی تغییر اسلوب کرد.

فراقت نامه رقیمهٔ کریمه را زیارت نمودم در رسیدن
وجه قسط اول باعث زحمت عالی موجب خجالت
شد و این تفصیل که مرقوم فرموده بودید بکلی صحیح بوده است
که مخلص از مطالبات سرکار نسبت به بازماندگان مرحوم
مصطفی خان کمال تشکر و امتنان داشته و البته مسلم است
که طلب خود را با بچگان اخذ نتوانسته‌اند نمود حالا هم مخلص
در تعهد خود باقی است نهایتش قسط اول نظر به موانعی که تعطیل
باعث مزاحمت عالی است در رأس موعد به مخلص نرسیده
شده ام اما جای تلافی باقی است ان شاء الله بقیه قسط تاریخی را
بعد تکلف مرسل و عذر خجالت میخواهم امیدوارم که کسر
مزاج شریف بکلی رفع شده و مخلص در همین روزها از قدوم
سرکار را دریافت توانم نمود والسلام

فراقت نامه دوستی با جامع کاشانی وصیرنا از زمان نیابت نعش
بیقول محبت و مجیبی داشتم گاهی که ظلمت غم و غمام و اندوه دائم
غلبه میشد بدیدن احباب و عهد اصحاب تدارک میشد
اما موجبات نفاق که بالضروره

کاشف از شدت وجوبات اثر خود را ظاهر کرد
وضعی تازه پیش آورد (هر یک از دایره جمع براهی رفتند
ما با بزم و خیال تو بیک جای مقیم) از اعضای مجلس آنها را
که کافی و موافق دیدند باقی گذاشته و آنهایی که منافی
و منافق بعضی بعضی از عضویت مجلس باحضور ما تغییر کردند کارها
بحضور ما تقسیم شد (گر انگبین نبود قسمت رضا است خورده گیر
از کس خورده و برده نداریم (اذا لم تستطع امرا فدعه
و جاوزه الی ما تستطیع) چشم از همه منصب بسته و دست
از تمام تعلقات شسته بگوشهٔ عزلت نشسته (در سرای
فرو بسته از خروج و دخول) نه مسئولم که از مآل کار
اندیشناک باشم و نه معزولم که از تنازع عاملین رنج
(غم بیهوده و پریشانی معدوم نداریم) بهدف تا که عشق را
خونی و رکش دیده بیرونی کشیده و حقایق را به تصدیق
شمیران لشکر کشیده ما را در طهران در طاق نسیان گذاشتند
(ان الکرام اذا ما اسهلوا ذکروا من کان یألفهم فی المنزل
الخشن) خبر ندارید که با همه عار و استکبار در این چند روزه
دچار چه کار شده ام (با زنجیرهٔ ایام است این کار که من دارم
مکاره اتفاقات این یا رکم من دارم) باری در محفل ما در سرای
غوغایی است امروز صبح تازه

از خواب برخاسته هنوز دست و رو نشسته از طرف کوچه
همهمه‌ی دست و رو نشسته ریش و سبیل بهم پیوسته چک
و چانه بسته (چیزی و صدا نم چیزی و صدا آه) بمنزل من وارد شد
و بی مقدمه مرا بنماز استسقا طلبید و دعای استسقا را مقدماً
شروع نمود اللهم اسقنا الغیث وانشر علینا رحمتک بغیث
مغدق من السحاب المنساق لنبات ارضک المونق فی جمیع
الآفاق) جمعی هم حاضر شدند که بجای سنه اقتدا کنند
همگنان متحیر که حالت من تغییر کرد یقین کردم که از خیالی
شوخی تحریک شده و این سنه هم از همان سادات است که
در بزی کار خیالی بزی پاک می کند خواستم که او را از سر
وا کنم دیدم از آن سادات نیست که پر بفهمد لویتش اسب
میگیرد و در سقاب بچه نیست که پیش اهنگ شده با کمال احتیاط
گفتم آقا سید اگر این مقدمات از بوی که ایلی این محله است ازدقی
که جناب امین الملک همت با جاری قنات حاجی محمد علی کاشانی
بحمدالله این محله در زیر میزاب رحمت وضع از زن و مرد
بی منت قوّاول پیر ابخیر ازلی ای محله دیگر افر هاشمی
هست بلی و تا چه جائیکه ولی منحی بقیم حزنه در فی تربیت و ما شهرا
سری ضیار شده فاتحه اغاز کرد و لی مرجع ضمیر عائشه و
مونث نبود گفتم آقا سید چه میکوئی (انتحی عالی جاوم ازیر جنت
کفت از او تا آخر معصوم حقیقت)

(اذا قیل ای الناس شر قبیلة اشارت کلیب بالاکف الاصابع)
دانستم داستان چاههای جدید است و این جار و جمعیت
بهر چه است برفیق مصاحب راز ما را در بسته کفتم تا او را از صرافت
ما را اندازم خدمت رفیق وزارت عدلیه نشسته سید را با جمعیت مشایعین
به یک لیکانه فرستادم چون موضوع مسئله در دست حضرات بود
دستی از آستین بر آوردند و در انباشتن چاهها محضری نوشتند و چون
حد شمالی آن شارع خاصی بود حاجی مشار الدوله را تصفیه
بعنوان اختصاص مطالبه کرد (الاقرب یمنع الابعد) و ایشان که صاحب
بصیرت و از اهل خبرت بودند در روز اوقات شریف صرف
انکار کردند و بعد الیاس تا چاههای جدید کور شد و در حقیقت بلا از آن
قنات در رفت از آن سربازهای عرابی که در حفر چاه کمک کشی
و خوش کشی داشتند التزام سخت گرفتند که من بعد کوتاهی این کار نزنند
بحمدالله کار بخیر گذشت و سید عرش را سیر کرد و اینک رضانامه اورا
که حاکی از رضای اهل محله است با رقمیات مشار الدوله
مصحوب جناب خدمت حضرت عالی فرستادم مقصود آن است خاطر خود را
از دغدغه آسوده کنند و بتقیه تا گاه که ناگه باشند که از روی اطمینان
مشغول کار باشند و انتظار که جناب امین الملک متعهد شدند
کار را بدرجه زنند و با تمام برسانند که با تمام رسانند دسته مستقی
حاضر است که با مبارات مجمعه به نیاوران بیایند و در آنجا
صف آرائی کنند والسلام علیکم

قال الله تبارک و تعالی (و ان امن بعضکم بعضا فلیؤد الذی
اوتمن امانته) مخدوما مطاعا چه روزها که در آرزوی
بوسیدن دست دعا از آستین در آورده بسعادت سفر سرکار را
از خدا طلب کردم و چه شبها که از حسرت جبه دود آه بقبه
افلاک رسانده رجعت عذرهای نمی را سنت [?]
ساعتی زفت که از اشتیاق برگ (آن سفر کهم که صد
قافله دل همره اوست) در دل نگذرانم و دقیقه نگذشت
در هوای حاشیه (یارب بسی سازکم یارم بسعادت) بر زبان
نراندم بالجمله در فرایض و نوافل دعای سرکار را چون ادای
امانت در دین خود فرض عین دانسته هر تارک خواب عزب
گفته و خاک معبد را بجاروب رفته) اکنم از دیده هم برف و
زمین تر شده) بعد از آنهمه تضرع و ابتهال و آنهمه عجز
و انکسار معلوم شد که اگرچه دعاها در سعادت سرکار موثر
افتاد اما عطف عنانی و بلا منت که اشیاء مرقومه معلومه بود
در میان رفته بهرات جزئی تخواهی که در بهای آنها بعین
امین خیالی تقسیم شده بود چون تر [?] و مال کافر خود حلال دانسته
دوش جان فرمودند و بهمین جهت سر کوه حسن چپ زده
وجه تنان از راه تربت شریف

۷۲

بر دولت برشتالوا ط محله مناعت را شناعت میدانند
و در درک زور ک سر میگویند کاغذی را که بتقریب فاقان مخدوم
مهربان علیخان سرچپ نوشته بودید دیدم مخدوم فرمانفرما گوهان
آسمان صبی در آنجا از عدم خرجی دم گرمهان را در رفته و چهره
سرخان زردی پذیرفته و عذر زمان سرکار تحویل مار ابتصر بهرام
حواله منفر مانند و مسجد شاه را بعشرط میگذارند قباحت
دارد خان اینجا که نها یعنی چه سرکار سرچپ دائم بروز بنده
تازه باز از ایشان راهی در دست دارم و از حقوق
موروثه محجوب میتوان هشت مال بنده را بچه مناسبت جزو
صرف جیب فرموده قطع نظر از این فقرات از قرار هم
در السنه و افواه مذکور و در محافل و مجالس مشهور است در این سفر
هرات یکی فاقد کرام سمت سفارت بعهده بعضی از لوازم
آن عمل تقرب تعهد این عهده برای آنها موروثست هرات
مراجعت کردند و از حدود خراسان گذشتن و آغلب ایشان
نواب مستطاب و الله مکنون چه معنی داشت اما
حق داشتید که ارباب توقع بسیار بود و برکات
هرات را طوعاً و کرهاً از شما می گرفتند یاری
(اندکی با تو بگفتم غم دل ترسیدم)

۷۲ برگ

۵۶/۵/۲

علاء احمد

تک ۲۰ هزار تومان

۴۸ سال قبل نوشته شده

چهارده

این کتاب قسمتی از منشآت امیر نظام گروسی است

که میرزا غلامعلی تبریزی محرر نظام الملک در قریه

رسول شیت در تاریخ ۱۲۲۲ چهل سال قبل از

تولد این حقیر پدر مرحوم اینجانب نوشته است